

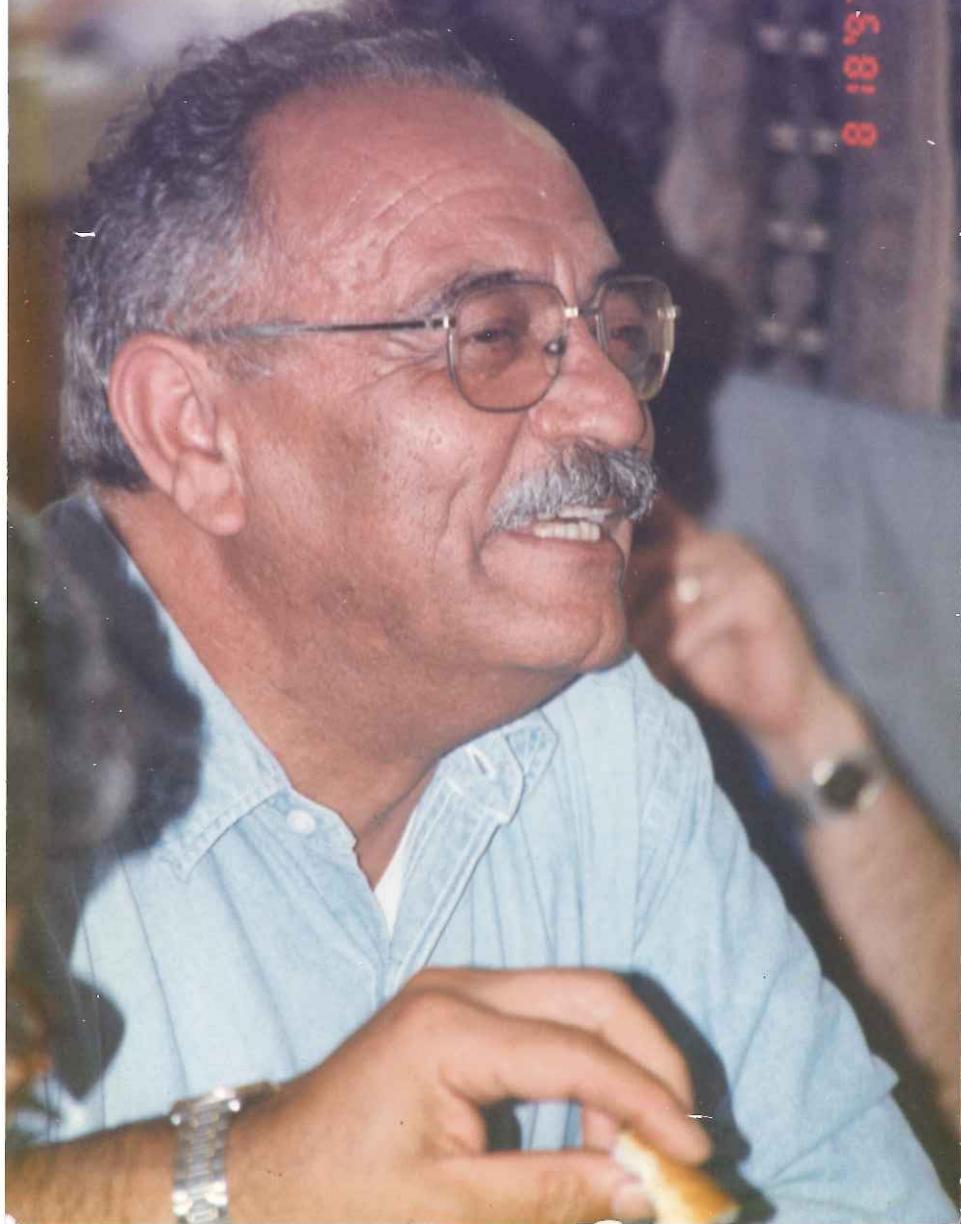
# نین هکاتی (حروفهای ننه)

NANEYN HEKATI



شروعی  
نصرت الدین نوح  
درگوش منانی

1986.8.1







(نهایی)

توضیحیان، نصرت، ۱۳۱۰ -

نینین هکاتی (حرفهای ننه) / نصرت الله نوح؛ به  
کوشش پناهی سمنانی. — تهران: درخت بلورین، ۱۳۸۰.  
۱۶۶ ص.

ISBN 964-92674-8-4

فهرستنویسی براساس فیبا.

همراه با دگرنویسی اشعار به لاتین.

اشعر سمنانی — قرن ۱۴. الف. احمدپناهی،

محمد، ۱۳۱۳ — ب. عنوان. ج. عنوان: حرفهای ننه.

۸۹۷۴۳ مس / ۸۱ PIR۳۲۷۹ فا ۹/۸۱

ن ۶۹۳

۱۳۸۰

۱۳۸۰

م ۱۴۳۰-۱۴۳۰

کتابخانه ملی ایران

محل نگهداری

نینین هکاتی (حرفهای ننه)  
شعرهای سمنانی نصرت الله نوح  
تنظیم، آوانوشت و اجرای نشر: احمد پناهی سمنانی

طرح جلد: محمدحسین جواهری

اجرای کامپیوتري جلد: نادره ڈردشیخ ترکمانی

حروفچینی و صفحه آرایی: بانو قدیسکی

نوبت: چاپ اول ۱۳۸۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: البرز

چاپ: پیام

شابک: ۹۶۴-۹۲۶۷۴-۴

انتشارات درخت بلورین. تهران - ۶۴۳۸۰۵۰

تمام حقوق محفوظ است

# تین هکاتی (حروفهای ننه)

شعرهای  
نصرت الله نوح  
در گویش سمنانی  
(به کوشش: پناهی سمنانی)

انتشارات درخت بلورین  
سال ۱۳۸۰

## فهرست اشعار آقای نوح

۱	- مقدمه .....	۶
۲	- نین هکاتی (حرفهای ننه) .....	۱۲
۳	- شاتی تی یه (شاه طوطی) .....	۲۰
۴	- نین سرکونتی (گلایه‌های ننه) .....	۳۲
۵	- شما-ره مایون (به شما می‌گویم) .....	۴۰
۶	- تره مایون (به تو می‌گویم) .....	۴۴
۷	- یالا دبست (یالا بیند) .....	۴۸
۸	- لوایی اتحادی (لوای اتحاد) .....	۵۴
۹	- از رنجی ته یه - (از رنج تو) .....	۵۸
۱۰	- ترانه‌های محلی .....	۶۰
۱۱	- مرقی .....	۶۴
۱۲	- رباعیات با ترجمه منظوم .....	۶۴
۱۳	- دویتی‌ها .....	۷۲
۱۴	- کشکو بخورون (آب کشک بخورم) .....	۷۶
۱۵	- ای کاغه موماره (نامه‌ای به مادرم (۱)) .....	۷۸
۱۶	- ای کاغه موماره (نامه‌ای به مادرم (۲)) .....	۸۴
۱۷	- به پیش دیمی صلحی جهانی (پیش به سوی صلح جهانی) .....	۸۶
۱۸	- ناقوسی مرگی (ناقوس مرگ) .....	۹۲
۱۹	- تابلو فقر .....	۹۶
۲۰	- شما چاره (چاره شما) .....	۱۰۲

۲۱- در سایه‌ای اتحادی (در سایه اتحاد) .....	۱۰۴
۲۲- آله و کوتر (کبوتر و عقاب) .....	۱۰۸
۲۳- تصنیف مشدی حسن .....	۱۱۶
۲۴- تصنیف شعار ملت .....	۱۱۶
۲۵- ولواکه و شکا (ول کن پسر) .....	۱۱۸
۲۶- بشه عبرت بگی (برو عبرت بگیر) .....	۱۱۸
۲۷- سک و سرمه (آب دماغ و سرمه) .....	۱۲۲
۲۸- محکومه شغاله (شغال محکوم) .....	۱۲۴
۲۹- ولواکه مشتی .....	۱۳۶
۳۰- دیگر تموم ببا (دیگر تمام شد) .....	۱۴۰
۳۱- تصنیف: قربده کو قرمه سبزیه .....	۱۴۲
۳۲- توضیحات .....	۱۴۸
۳۳- واژه‌نامه .....	۱۵۸

## سهم نوح، در شعر سمنانی

### پناهی سمنانی

ادبیات بومی سمنان با وجودی که از لحاظ کیفیت و داشته‌های محتوایی - ساختارهای شعری، قابلیت‌های دستوری، ارزش‌های فولکلوریک، جنبه‌های بدیعی و غیره - غنی و بارور است، اما از نظر کمیت فقیر است.

همه آنچه که از دیرباز تا اکنون از این شعر به دست ما رسیده است شاید به ده هزار بیت نرسد و این کمیت نازل برای گویشی با پیشینهٔ دراز تاریخی، شگفت‌آور است. من به این مقوله در مقدمه "فرهنگ سمنانی" شرح حال و نمونه اشعار شاعران در گویش سمنانی، اشاره کرده‌ام و عامل‌هایی را که موجب این فقر کمی شده است، برشمرده‌ام و در اینجا تکرار آنها را ضروری نمی‌دانم.

این نقص خوشبختانه در یکی دو دههٔ اخیر تا حدی جبران شده است. همشهربیان علاقمند به ادبیات سمنانی یادآور شده‌اند که انتشار کتاب فرهنگ سمنانی، شوق و رغبت شاعران سمنانی را به سروden شعر بومی افزایش داده و در نتیجه کمیت شعر سمنانی به نحو چشمگیری افزایش یافته است و به عنوان نمونه آقای محمدحسن جواهری شاعر معاصر دو دفتر مستقل از کارهای خود را - یکی حاوی سروده‌های خود و دیگری شعرهای فولکلوریک - به چاپ شعرهای سمنانی اختصاص داده است و مجموعهٔ حاضر، چهارمین دفتری است که بطور اختصاص شعرهای سمنانی را در بردارد.

در جریان تجدید چاپ کتاب "تذکره شعرای سمنان" - مهرماه ۱۳۷۹ - به دوست دیرینه‌ام نصرت‌الله نوح پیشنهاد کردم که سروده‌های سمنانی خود را در یک دفتر گردکند و منتشر سازد.

انگیزه من در طرح این پیشنهاد بر قابلیت‌ها و گستره‌های مضمونی بومی سروده‌های نوح استوار بود.

واقعیت این است که شعرهای نوح حافظه تاریخی نسلی خاص در دوره‌ای پرطیش از حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سمنان است و بازخوانی آنها، خاطرات بسیاری را برای آن نسل تازه می‌کند و شرح و بسط آن برای نسل‌های امروز و فردا، خاطره‌هایی از گونه دیگر به وجود می‌آورد.

این شعرها برای نسل‌های پرتلash و جستجوگر آینده که بخواهند از تاریخ و فرهنگ دیار خوبیش و اخلاقیات و منش‌های پدران و مادران خود آگاه شوند، منبع و مأخذی سودمند و ارزنده خواهد بود.

قابلیت‌ها و گستره‌های مضمونی شعرهای نوح را بنده در شرحی فشرده و کوتاه در پاییز سال ۱۳۶۶ شمسی در کتاب فرهنگ سمنانی (از صفحه ۱۶۳ تا آخر صفحه ۱۶۵) برشمردهام و هنوز هم بر آن دیدگاهها هستم.

آن نوشته در پی مطالعه تمامی شعرهای سمنانی نوح تا آن زمان نوشته شده بود و چون از آن به بعد جز یکی دو شعر بر سروده‌های پیشین او افزووده نشده است پس مناسب می‌دانم، آن را به همان صورت در اینجا بیاورم.

پیش از آن باید از همکاری آقای علی اکبر نوحیان برای تنظیم واژه‌نامه و از آقای خسرو صالحی مدیر انتشارات درخت بلورین برای تقبل خدمات چاپی کتاب سپاسگزاری کنم:

در بین شاعرانی که به گویش سمنانی شعر ساخته‌اند، نوح از پرکارترین آنهاست. او سومین شاعر است که شعر سمنانی را به خدمت اهداف سیاسی و اجتماعی گرفت. قبل از او، محمدابراهیم حافظی و پیمان یغمائی چنین کاری را- البته در دایره‌ای محدود- انجام دادند.

امتیاز نوح، تنها به کمیت اشعارش محدود نیست، بلکه از لحاظ کیفیت- به معنی تسلط و قدرت بیان و استحکام و اصالت عناصر کلام از یکسو، و تنوع موضوعات و زمینه‌های محتواهی از سوی دیگر- نیز بر دیگر سمنانی سراپا بان برتری دارد.

بطور کلی شعرهای سمنانی نوح را به سه دسته مشخص می‌توان تقسیم کرد:

الف: اشعار سیاسی- اجتماعی

ب: اشعار عاشقانه

پ: اخوانیات و اشعار پراکنده

در همه این زمینه‌ها، اشعار نوح، دارای یک خصیصه مشترک است و آن عبارت است از روانی کلام در گویش سمنانی و بالا بودن در صد واژه‌ها و اصطلاحات سمنانی و استفاده از ضرب المثل‌ها در میان مفاهیم و نزدیکی به زبان محاوره، در عین حفظ قواعد و اصول شعرستی<sup>(۱)</sup> این کیفیات در اشعار سیاسی و اخوانیات او جلوه بیشتری دارد.

۱- غالب شعرای سمنانی سرا، از جمله نوح غالباً رعایت قافیه را در حرف روی نمی‌کنند. حتی گاهی در شعری که تمام قوافي آن جمع است قافیه مفرد می‌آورند. شعر نوح از این نقیصه مبرا نیست.

### اشعار سیاسی-اجتماعی:

محتوای اشعار سیاسی-اجتماعی نوح، مبارزه طبقاتی بین کارگر و کارفرما، مالک و زارع و در مجموع طبقات ستمکش و بهره‌ده با طبقات ستمگر و بهره‌کش است.

این اشعار که حتی المقدور با ساده‌ترین بیان سروده شده‌اند در قالب‌های گوناگون، فقر سیاه زحمتکشان و حرص و آزبی پایان استثمارکنندگان را می‌نمایاند. پیام او برای کارگران و دهقانان و زحمتکشان، پیام مبارزه بر علیه بیدادگری و ستم طبقاتی است. به باور او، اتحاد، تنها راه رهائی ستمکشان از یوغ ستمگران است.

این اشعار که در زمان سرایش (در سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲) در یکی از مشهورترین روزنامه‌های طنزپرداز معاصر، منتشر می‌شدند تأثیر فراوانی در بیداری توده‌های زحمتکش داشتند.

شخصیت‌های اشعار سیاسی نوح را کارگران، دهقانان، پیشه‌وران بازار، مالکان، کارخانه‌داران، لمپن‌هایی که بعلت نادانی بدنبال صاحبان زور و زرکشیده شده‌اند، مادر بزرگ‌هایی که دلسوزانه اما با سادگی و ناآگاهی، فرزندان مبارز خود را از مداخله در مبارزات اجتماعی و سیاسی نهی می‌کنند، تشکیل می‌دهند.

اتحاد، مبارزه، همبستگی، امید به پیروزی حق بر باطل، ستایش از صلح و نفرت از جنگ عناصر اصلی پیام اشعار سیاسی نوح را در برمی‌گیرند. قالب‌های انتخابی نوح در این اشعار: رباعی، قصيدة، غزل، چهارپاره، مثنوی و ترانه‌های هجایی ریتمیک است.

### عاشقانه‌ها

عاشقانه‌های نوح، عمدتاً رباعی و دو بیتی هایی هستند که در برنامه ترانه‌های

محلى راديو تهران در سالهای ۱۳۴۰-۴۱ پخش شده‌اند. از اين دست ۲۱ رباعي و دو بيتi در مجموعه "ذیای زنگها" به چاپ رسیده است. نکته قابل توجه اين است که ترجمه فارسي اين رباعيها نيز غالباً هموزن هر رباعي يا دو بيتi به نظرم درآمده‌اند، ترجمه‌ها، ذكر تحت‌اللفظي اشعار سمناني نیستند اما باز مفهومي آنها را می‌کشند گرچه اين عاشقانه‌ها، سليس، مؤثر، بسی تعقید و دل‌انگيزند اما از نظر نواوري، قابل مقايسه با اشعار سياسي-اجتماعي و اخوانيات نوح نیستند و از اهميت كمتری برخوردارند.

مضامين عاشقانه نوح، همان مضامين شعر کلاسيك است.

### اشعار پراكنده و اخوانيات

اشعار پراكنده و اخوانيات نوح در لهجه سمناني داري حال و هوای ديگر است. به نظر مى‌رسد او در اين فضا با راحتی بيشتر، طايير انديشه خود را به پرواز درآورده، و هر چه دلش خواسته گفته است. و طبعاً از هنر خويش بيشترین مایه را گذاشته است. زيباترين و ماندنی‌ترین اشعار نوح را هم در همين دسته از آثار او می‌توان یافت و اين- به اعتقاد من- خصلت هنر است که هر جا از قيد و بند تعلقات و گرايشاهای سياسي و عقيدي و تکاليف و تعهدات خاص اجتماعي آزاد می‌شود، اوج مى‌گيرد و خلاقيت تجلی بيشتری مى‌يابد.

يکی از اين قطعات، از فرط نزديکی به زيان محاوره، وجود تکيه کلامها، نمونه‌های خاص و متداول بين مردم سمنان، حضور چهره‌های معروف محلی، فراوانی اشارات و کنایات و بكارگيري ضرب المثل‌ها- هم چنانکه خود نوح معتقد است- واقعاً قابل ترجمه دقیق- به نحوی که ملاحت شعر اصلی حفظ شود، نیست. قطعه مورد اشاره که نامي برای آن انتخاب نشده، مطلع زير را دارد:

هر گوشه‌ای نیا که و هر دخمه‌ای بشه  
می‌نی هزار درن کوهر ای، ای پی ویتری

این شعر روان و سهل و ممتنع با طنز شیرینی که در سراسر آن جاری است از  
شاهکارهای شعر نوح در گویش سمنانی است.  
این شعر صراحت و رک‌گویی یک سمنانی اصیل را دارد که بیان  
نصیحت‌گونه‌اشن، سرشار از اشاره و کنایه است.  
حاصل کلام آن که، نوح در اشعار سمنانی خود نیز - خاصه - چهره‌ای به  
یادماندنی است.

### جدول حروف لاتین

حروف صامت (بی صدا)	حروف مصوت (صدادار)
-š	-b
-غ، ق	-پ
-ف	-ت، ط
-ک	-ث، س، ص
-گ	-ج
-ل	-چ
-م	-ھ
-ن	-خ
-و	-د
-ذ، ز، ض، ظ	-z
-و (مجھول)	-ر
-ا (صامت)	-ژ

### نین هکاتی (حرفهای ننه)

- ۱ - ته زفون لال و ته چش کور و ته گوش کر بو، ننه  
تو پالون با، واژی هر کین کو مگی خر بو، ننه  
زیانت لال و چشمت کور و گوشت کر باشد ننه  
تو پالان باش، بگذار هر کس که می خواهد خر باشد ننه
- ۲ - تو چکار دار کو ای مشت از بی دوایی مرن؟  
ول واکه ان هکاتی، بلکی مقدر بو، ننه  
تو چکار داری که یک مشت از بی دوائی می میرند؟  
این حرفها را ول کن، شاید مقدر باشد ننه
- ۳ - ولگه بی حکمتی ژو از دیمی دارین منکه  
نه خیال ها که جی یون بی در و پیکر بو، ننه  
برگ بی حکمت او از روی درخت نمی افتد  
خیال نکنی که جهان بی در و پیکر است ننه
- ۴ - چقدر ما: چره ان آیونه، اوون لخت و پتی؟  
چه مزوون؟ بلکی کو اوون از انى پی سر بو، ننه  
چقدر می گویی: چرا این اعیان است و آن لخت و پتی؟  
چه می دانی؟ بلکه آن از این سر باشد ننه
- ۵ - ای مگی مالک و خان بو، ای زراتکار ببو  
ای مگی چاخو و فله، ای چلنگر بو، ننه  
یکی باید مالک و خان باشد، یکی زراعت کار بشود  
یکی باید چاخو و فعله، یکی چلنگر باشد ننه

naneyn hekāti

ta zefun lâl o ta čaš kur o ta guš karbu nana  
to pâlun bâ vâzi har kin ko megi xar bu nana

tö čekâr dâr ko yi mošt az bi devâyi memeran  
velvâka en hekâti balki moqadder bu nana

valga bi hekmeti žö az dimi dârin maneke  
na xiyâl hâka jiyon bi dar-o- peyker bu nana

čeqazer mä: čera en ayuna un loxt o patî  
če mezun? balki ko un az eni pi sar bu nana

yi megi Mâlek o Xan bu. yi zerâtkâr babu  
yi megi čâxu vo fala. yi čelenger bu nana

۶- مرتیمون غصه زیادی نخرا پیر مبا  
هشتونه هر کی مگی آقا و سرور بونه

برای مردم غصه زیادی نخور پیر می شوی  
برای خودش هر کسی باید آقا و سرور باشد نه

۷- گی ینه تله، هر کین ای چی ره پر ماکره  
کرگه بو یا کو هریسه یا کو چندر بونه

شکم گهی را هر کس با چیزی پر می کند  
مرغ باشد یا خروس یا که چغندر باشد نه

۸- صبی نار قلیونی ها که ای چی-ره هر چی کو بو  
تلینه منگی ای آدم، منتر بونه

صبح با چیزی، هر چه که باشد، ناشتا ئی بخور  
برای شکم، یک آدم، نباید منتر باشد نه

۹- بقلوا با سوویسه نون، ای جوری هضم مین  
چره ای لقمه چی ره، شخص مکدر بونه؟

باقلو با نان سبوس، یک جور هضم می شوند  
چرا برای یک لقمه غذا، شخص مکدر باشد نه

۱۰- ای ذره فکری هرینین دبا، دنیا سره می  
مگی هر کین قشاری قبری-ره، حاضر بونه

یک ذره فکر فردا باش، دنیا بسر خواهد آمد  
هر کس باید برای فشار قبر حاضر باشد نه

۱۱- ته مسین با بی ندی بیت چه دایی مخدوش  
ایلامی خاکه ژوره مشک بو، عنبر بونه

پدر بزرگت را ندیده بودی چه دعائی می خواند  
الهی که خاک برایش مشک و عنبر باشد نه

martimun qosta ziyādi naxorā pir mebā  
hoštuna har ki megī āqā vo sarver bu nana

giyena tela har kin yi či-ra por mākere  
karga bu yā ko herisa yā ko čonder bu nana

söbi nārqelyuni hāka yi či-ra harci ko bu  
telina manegi yi ādam manter bu nana

"boglevā" bā "Sövisanun" yi juri hazm mebin  
Čera yi loqma či-ra šaxs mokkadder bu nana?

yi zara fekri hereynin dabā donyā sara mey  
megī har kin qošāri qabri-ra hāzer bu nana

Ta masin babey nadibeyt če dāyi moxondeš  
ilāhi xāka žö-ra mešk bu anber bu nana

۱۲ - دو میچیا ژو صدا، هفت کی بی، عطری واری  
الاکو اون دا ژو-ره جنت و کوثر بوننه

می پیچید صدایش در هفت خانه، مانند عطر  
الهی که آن دعا برایش جنت و کوثر باشد ننه

۱۳ - بشما اون دل خشی و ارزونی و برکت و رزق  
دله خونین، مگه اون دنیا، ظاهر بوننه

رفت آن دلخوشی و ارزانی و برکت و رزق  
در خواب، مگر آن دنیا، ظاهر شود ننه

۱۴ - کشن اون انجلیته، شبکله، ویمه یوزی  
چره مگی، انایی خلقی-ره نوبر بوننه

چه شدنند آن انجر خشک‌ها، برگ‌ها، بادام و گردوها  
چرا باید اینها برای خلق، نوبر باشد ننه

۱۵ - چپشه، هرای یه، ای تیمن ماتش ته پی‌یر  
ته خُراک آرومگی کره و شبدر بوننه

بُز یک ساله را، پدرت، هر یکی یک تومان می‌خرید  
خوراک تو امروز باید تره و شبدر باشد ننه

۱۶ - بشن اون میردایی خوری کوخدی ره متزن  
منزونه ژونه هیشکین سرو همسر بوننه

رفتند آن مردان خوبی که برای خدا می‌دویدند  
هیچکس نمی‌تواند با آنها سرو همسر باشد ننه

۱۷ - هر کین عمامه سرانده یا نمازی هاکره  
منزونه مثلن حیدری صفتر بوننه

هر کس عمامه بسر بگذارد و یا نماز بخواند  
نمی‌تواند مثلاً حیدر صفتر باشد ننه

dumepičyā žö sedā haft kiyey atri vāri  
allā ko un dā žö-ra Jennet o kowser bu nana

bešā un delxoši o arzuni o barket o rezq  
dele xönin mega un dönyä zäher bu nana

košeyn un enjilate šikalate veyma yuzi  
čera megi enâyi xalqi-ra nowber bu nana?

"čapeša" har yiya yi timan māteš ta piyer  
ta xorák āru megi kara yo-šabder bu nana

bešeyn un mirdäyi xowri ko xodey-ra metežen  
manezune žöna heyškin sar o homsar bu nana

har kin Emmäma sarende yä nemäzi hākere  
manezune maselan Heyderi Safder bu nana

۱۸- همه ماین کو؛ هما تابعی پیغمبری ییـن

کی مزوـنه کو "بـلال" "بو یا کـو" قـبر بـونـه؟

همـه مـی گـوـینـد کـه ما تـابـع پـیـغمـبـرـیـم

چـه کـسـی مـی توـانـد بـلـال بـاشـد یـا کـه قـبـر بـاشـد نـهـ؟

۱۹- هـرـکـی کـو هـشـتوـنـه مـتـهـ خـدـی پـامـنـدـه

فـکـرـ ماـکـه خـدـاـبـی دـسـتـک و دـفـتـرـ بـوـنـهـ؟

هرـکـسـ کـه بـرـای خـودـشـ مـی دـوـد بـپـای خـدـاـ مـی گـذـارـد

فـکـرـ مـی گـنـیـ کـه خـدـاـبـی دـسـتـک و دـفـتـرـ بـاشـد نـهـ؟

۲۰- اـیـ یـهـ عـمـرـیـ بـتـرـهـ، رـوـزـ وـ شـوـحـقـ حـقـ کـرـدـه

چـرـهـ مـگـیـ فـلـوـنـیـ باـزـتـهـ پـیـ سـرـ بـوـنـهـ؟

عـمـرـیـ دـوـيـدـیـ رـوـزـ وـ شبـ حـقـ حـقـ کـرـدـی

چـراـ بـایـدـ فـلـانـیـ اـزـ توـ سـرـ بـاشـدـ نـهـ؟

۲۱- ولـ وـاـکـهـ مـفـتـهـ هـکـاتـیـ کـهـ بـهـ صـنـارـ منـرـنـ

مـیرـدـیـ هـکـاتـ مـگـیـ اـیـ تـکـهـ جـواـهـرـ بـوـنـهـ

ولـ کـنـ اـینـ حـرـفـهـاـیـ مـفـتـ رـاـکـهـ بـهـ صـنـارـ نـمـیـ اـرـزـنـدـ

حـرـفـ مرـدـ بـایـدـ يـكـ تـیـکـهـ جـواـهـرـ بـاشـدـ نـهـ

۲۲- توـ چـکـارـ دـارـ کـوـ حـاجـیـ مـیرـزاـ قـیـ پـیـرـ دـسـ دـیـ دـارـهـ

تهـ گـلـ انـ مـالـ مـگـیـ سنـگـ وـ خـاـکـسـتـرـ بـوـنـهـ

توـ چـکـارـ دـارـ کـهـ "پـسـ حـاجـیـ مـیرـزاـ آـفـاـ" دـهـ تـاـ دـهـ دـارـدـ

نـزـدـ توـ اـينـ مـالـ بـایـدـ سنـگـ وـ خـاـکـسـتـرـ بـاشـدـ نـهـ

۲۳- یـاـکـوـهـیـ دـیـمـیـ یـمـیـ منـدـهـ طـلاـ وـ اـسـکـنـاسـیـ

خـوـلـمـکـهـ دـیـ بـهـ گـورـیـ پـیـرـ حـاجـیـ زـرـگـرـ بـوـنـهـ

یـاـکـهـ، هـیـ طـلاـ وـ اـسـکـنـاسـ روـیـ هـمـ مـیـ گـذـارـدـ

خـیـالـ مـیـ گـنـیـ، پـسـ دـوـدـ بـگـورـ، حـاجـیـ زـرـگـرـ بـاشـدـ نـهـ

hama māyan ko hamā tābeyi peyqamberi yin  
ki mezune ko "belāl" bu yā ko "qanber" bu nana

har ki ko hoštuna metteže xodey pā mende  
fekr māka xodā bi dastek o dafter bu nana?

yiya ömri beteže ruz o šow haq haq kerda  
čera megi foluni bāz ta pi sar bu nana?

velvāka mofta hekāti ko be sennār meneran  
mirdi hekāt megi yi teka Jevāher bu nana

tō čekar dār ko "hāji mirzāqey" pīr das dey dāre?  
ta gal en māl megi söng-o- xākester bu nana

yā ko hey dimi homi mende telā-vo- eskenāsi  
xolmeka dibeguripir hāji zarger bu nana

- ۲۴- هر چی آزوتره، مایون همه پشتی گوشی ون  
ته‌ای گوش دروازه بو و ته‌ای گوش بربوننه  
هر چه امروز بتومی گویم، همه را پشت گوش بینداز  
یک گوش تو دروازه و یک گوش تو در باشد نه
- ۲۵- ای یه رو هم مرسین، مینی درسته موهکات  
منگی آدم انقد متکبر بوننه!  
یک روز به هم می‌رسیم، می‌بینی که حرف من درست است  
آدم نباید اینقدر متکبر باشد نه

### شاتی تی یه (شاه طوطی)

- ۱- هر گوشه‌ای نیاگه و هر دخمه‌ای بشه  
مینی هزار درن کو، هر ای ای پی‌ویتری  
هر گوشه‌ای بروی و بهر دخمه‌ای که بنگری  
می‌بینی هزار (زیباروی) هستند که هر یک بهتر از دیگری
- ۲- ای، گر، گی یت نیاگه مرگارد نه چشی  
ته سر مگش کوبوسنه باکونه خنجری  
یکی راه، اگرخواستی تماشاکنی، غصب آلوده نگاهت می‌کند  
سرت را می‌خواهد باکهنه خنجری از تن جدا کند
- ۳- ماین نسی یا حلاله، اما منازنی  
تا ژون نیاکرین، ای دفه بی‌سری خری  
می‌گویند نگاه حلال است، اما نمی‌گذارند  
تا آنها را یکبار، بی‌سر خر، نگاه کنیم

harči āru tara māyun hama pašti guši van  
ta yi yuš dervāza bu vo ta yi guš bar bu nana

yiya ru hom meresin meyni dorosta mö hekāt  
manegi ādam enqad motakabber bu nana

### šâtitiya

har gúšeyi niyākka vo har dâxmeyi baša  
meyni hezār daran ko hr yi, yipi veyteri

yi ger giyet niyākka mergardene čaši  
Ta sar megeš ko bowsene bā kowna xanjeri

māyan niyā helāla, ammā menārzani  
tā žun niyā kerin yi dafa bi sari xari

۴- ای جانبا بشین و دنبین انى، دره  
هما عمل همیشه هما پى پرون ترى

جائى نبود كه برويم و اينها نباشد، كه هست  
عمل ما همواره، پيش تراز ما

۵- ای رونبا کو شو ببو آسوده بین هما  
از دستی ان چشون نحسین با چشی ترى

روزی نشد که شب شود و ما آسوده باشيم  
و از دست اين چشمها، با چشم تو، بخواب نرويم

۶- ان هم بین هکاتى؟ و لآ اماتونى  
تاكى منين و موووا، هي ان شرى ورى

اینها هم شدند حرف؟ بخداكه در شگفتمن  
تاكى مى نشينى و هى شعر مى بافى؟

۷- دنده برى کو پاشنه بگرده عزيزى مو  
ول واكه ان هکاتى، نوايا تو بى سرى

درى بگذار كه بر پاشنه بچرخد، عزيزم  
این حرفها را رها کن و هذيان مگو

۸- آله شرين منابو با حلوا حلويه  
هماره ان نه اكبه آخـر نه اخـصـرى

دهان با حلوا حلوا گفتن شيرين نميشود  
این (حروفها) برای ما نه اكـبر است و نـه اـصغرـى

۹- جورى بشـه بـمرـ، كـوتـه بـابـا بـشـابـمـردـ  
كارـى بشـهـهاـكـهـ كـوـ ماـكـرـدـشـ تـهـ مـسـتـرـىـ

طـورـىـ بـرـوـ بـمـيرـكـهـ بـدـرـتـ مـرـدـ  
كارـىـ بـرـوـ بـكـنـ كـهـ بـزـرـگـرـ توـ مـىـ كـرـدـ

yi jā nabā bašin o denebin eni dara  
hamā amel hamiša hamā pi perunteri

yi rú nabà ko šow babú āsuda bin hamā  
az dasti en čašun naxosin bā čaši tari

en ham bebeyn hekāti? vollā a mātuni  
tā key menin o mowvā hey en šeri veri?

dende bari ko pāšna bagerde azizi mö  
vel vāka en hekāti nevāyā Tō bisari

āla šerin menâ bu bā halvā halveyna  
hamā- ra en na Akbera āxer na Axseri

Juri baša bamer ko ta bābā bešā bemerd  
kāri baša hāka ko mākerdeš ta masteri

۱۰- بی ناکرا تو هشتون، هشتون پی بیر بینی

در دش ای یه قبا، تکه تکا، بی آستری

خودت را فراموش نکن، پدرت را به بین

که قبائی پاره پاره و بی آستر داشت

۱۱- در مونده با همیشه، هشتون هکاتونه

هیشونخ نشaba در گیزینین پی، به ژورتری

همیشه برای حرف زدن خودش در مانده بود

هر گز از "درگزین" بالاتر نرفته بود

۱۲- ورتیز بیا بنین و تو شاتی تی یه نبا

هر کینه هر جائی تو نشا دیمی منبری

بیا بتمرگ و بنشین و مثل شاه طوطی نباش

برای هر کس، هر جا روی منبر مرو

۱۳- آخر تو ای پی بیر پیره، ان کاری ولوکه

عیبه تره، بجهونی هما مشدی اکبری

آخر تو پسر یک پدر هستی، این کارها را ول کن

برای تو عیب است بجان مشدی اکبر ما

۱۴- و لاؤ ژو خاکی پاکی ته نفرینی ماکره

آخر تو هم مسلمونی پیره نه کافری

بخدا که خاک پاکش ترا نفرین خواهد کرد

آخر تو هم پسر مسلمانی نه کافر

۱۵- اون بیچاره دله خاکین انقد عذاب ندا

وارزی ژوگل پی هی شو ای قارت اووی کوثری

آن بیچاره را در دل خاک، اینقدر عذاب مده

بگذار یک قورت آب کوثر از گلویش فرو رود

yey nākerâ tö hoštun, hoštun piyer beyni  
derdeš yiya qebā teka tekā bi āsteri

darmunda bā hamisa hoštun hekâtuna  
heyşvax naşabā Dargizenin pi bežowrteri

vertiz biyā banin o tö šātitiya nabā  
har kina har jāyi tö naşā dimi mönberi

axer tö yi piyer pire en kāri velvāka  
eyba ta- ra bejowni hamā maşdi Akberi

vollā zo xaki pāki ta nefrini mākere  
axer tö ham moselmuni pire na kāferi

un bičare dele xākin enqad ezāb nadā  
vārzi žö gal pi hišu yi qārt öwi kowseri

۱۶- ای رو، شووی اینه، ژو سری خاکین بشه

هر شو و روز کم بشه هشتوں پی بی قری

یک روز، شب جمعه، بر سر خاکش هم برو

کمتر شب و روز دنبال فر (وقمبیل) خودت باش

۱۷- ژو داکتاب و قرآن کنجی رفی واله

وندیسیا، سیاوابا، چون کونه دفتری

کتاب دعا و قرآن او در گوشه رف افتاده

دود گرفته، سیاه شده، مثل دفتری کهنه

۱۸- ای رو بشه و گیر و ای سوره ژو- ره بخن

و لاآ ته ول مناکره در روزی محسنی

یک روز برو بردار و سوره‌ای برایش بخوان

بخداکه در روز محشر ترا رهان خواهد کرد

۱۹- تاکی دله مجلون هی شعری چاپ مکه؟

ای رو بساز مدحی خدی یا پغمبری

تاکی در مجلات هی شعر چاپ میکنی؟

یک روز ملحظ خدا و پغمبر را بساز

۲۰- یا کو بساز ماده‌یی تاریخی مردونه

"پیمانی" پی یه گی، ببا "پیمانی" دیگری

یا آنکه برای مرده‌ها ماده تاریخ بساز

از "پیمان" یاد بگیر و پیمان دیگری باش

۲۱- هر کین بمرد "پیمون" ژو سنگی قبری- ره

شعره مسازه راستی کو سعدی پی ویتری

هر کس مرد "پیمان" برای سنگ قبرش

شعر می‌سازد، راستی که از سعدی بهتر

yi ru šövi eyne žö sari xâkinan baša  
har šow vo ruz kam baša hoštun peyi qeri

žö däketäb o qorun konji rafi väla  
vendisiyä siyä vábä čun kownadafteri

yi rù baša vegir o yi sùra žö- ra baxon  
vollä ta vel menâkere der rüzi mahšeri

Tä key dele majellun hey šeeri čâp meka  
yi rù besâz madhi xodehy yä peqamberi

Yä ko besâz mâddeyi târxi marduna  
"peymuni" pi yegi babä peymâni digeri

harkin bemerd "peymun" žö söngi qabri-ra  
šeera mesâze rästi ko "Saadi" pi veyteri

- ۲۲- مانه؟ بشه ژودیون ورگی بخون بنی  
تاریخی مرگی کل نصوری، حاجی باقری  
میگوئی نه؟ برو دیوانش را بردار، بخوان، بین  
تاریخ مرگ کل نصور و حاجی باقر را
- ۲۳- ان کاری ین مناکه، ول واکه ناکرا  
شعره ڈبست، مدھی علمداری لشکری  
این کار را هم نمیکنی، مکن، بگذر  
شعری بساز در مدح علمدار لشکر
- ۲۴- هاده قشنگ "شیخ حسنی" "پیر" برکره  
هر جا مشو وازی بخونه دیمی منبری  
به پسر شیخ حسن، قشنگ آنرا از بر کند  
تا هر جا روی منبر می‌رود آنرا بخواند
- ۲۵- چار اسره کو "بریزن" ته وسّه اوون ثواب  
دیگر بشه بجن کوته دیم واين هفت برى  
چار قطره اشک که بریزند ثواب آن برای تو کافی است  
دیگر برو بناز (خوش باش) که هفت در برویت باز است
- ۲۶- دیگر بجندیه ته بهشت و ته حوری یه  
دیگر بجندیه ته اووی حوضی کوثری  
دیگر بهشت و حوری تو، آماده است  
دیگر آب حوض کوثر آماده است
- ۲۷- دستی ته بی سری واکه راحت بخس، ندار  
دیگر قشاری قبری و انکیره منکری  
دستهایت را زیر سرکن و راحت بخواب  
که دیگر فشار قبر و نکیر و منکر نداری

mâ na? baša žö divun vergi baxun beni

Tàrixi margi kal nasuri hâji Bâqeri

en kâri yan menâka velvâka nâkerâ  
šeera besâz madhi alamdarî leškeri

hâde qašeng "šeyx Hasani" pir barkere  
harjâ mešu vàzi baxone dîmi mönberi

Čär asre ko barižan ta vassa un sevâb  
diga baša bajan ko ta dim vàyan hafbari

diger bejendeya ta behešt o ta huriya  
diger bejendeya ta ovi howzi kowseri

dasti tayi sari väka râhet baxos nedâr  
diger qošâri qabri o Ankira Monkeri

- ۲۸- غصته ندار کو آتشی گرزو ته سرگنه  
غضته ندار ته نیشن دکرن گژدم و مری  
غضه نداری که گرزآشین به سرت کوفته شود  
غضه نداری که مار و عقرب ترا نیش بزنند
- ۲۹- غصته ندار سرازیری بی قبری پی دیگر  
غضته ندار ترازه اگر هاکرن سری  
از سرازیری قبر دیگر غصه نداری  
غضه نداری اگر ترازوها سرک کنند
- ۳۰- جویی عسل کوری کته يه، هی بنین، بخو  
شت کو دیگر نوايا بارکه خرى خرى  
جوی عسل که جاری است، بشین و هی بخور  
شیرکه دیگر نگو، بار الاغ کن و ببر
- ۳۱- حوری و غلمونی کوته گل صی هزار درن  
هر جا بخو بخس، همه جا بی سری خرى  
حوری و غلمان که صد هزار تا نزد تو هستند  
هر جا که خواهی بخور و بخواب، بی سر خر
- ۳۲- دیمی پلی صلاتی مروز بُزین واری  
هر چند پل می یه حاله کو مثلی الپری  
از روی پل صرات مثبل بز خواهی پرید  
هر چند پل تار موبی مثبل الپر است
- ۳۳- ان جور خدی بهشت بساقی شما بالا  
ای کاری ناکرین کوشما پی ببو بری  
این گونه خدا بهشت را برای شما ساخته است  
کاری نکنید که از شما بری شود

qosta nedār ko āteši gorza ta sar gene  
qosta nedār ta niš dakeran gaždom o mari

qosta nedār sarāziriyi qabri pi diger  
qosta nedār teràze ager hā keran sari

Juyi asel ko rey keteya hey banin baxow  
šet ko diger nevāyā bār ka baber xari

huri o qelmuni ko ta gal sey hezār daran  
harjā baxow baxos hama jā bi sari xari

dimi poli selāti mervez bozin vāri  
har čānd pol miya xâle ko mesli alpari

en jur xodey behešt besâči šemâ bâlā  
yi kâri nâkerin ko šemâ pi babu bari

۳۴- اونچی کو مگیه چی تره بایون، یا تن ته- ره  
گر نشوئت، هرن تو و افعی بی هفت سری

آنچه باست گفت، بتو گفتم  
اگر نشنیدی فردا تو و افعی هفت سری

۳۵- "توحی"- ره هر چی مایون و ارزی شری کرو  
پشتی گوشون‌ها خورنه تا روزی محشری

به نوح، هر چه میگویم بگذار شعر کند  
پشت گوشهاش را بخاراند تا روز محشر

۳۶- درزی بری جهنده‌ی ای رو مشین ژوگل  
مايون بنین و هوّا هر چی مُزن شری ا

از سوراخ درب جهنم، روزی بسراغ او می‌روم  
و میگویم حالا بشین و هرچه می‌توانی شعر بیافا

### نین سرکوفتی (گلایه‌های مادر)

۱- بشه و شکا تو الا خیر نینا  
برو پسر، الهی خیر نینی  
برو که رنگ نان را سیر نینیا  
بشه کورنگی نونی سیر نینیا

۲- بشه کو ای یه عمری هر چی دردن  
برو که یک عمر هر چه داشتم  
دویدم، آوردم، خرج کردم  
بستونی، بیاردن، خرج کردن

۳- به امیدی کو آرو هر چی مایون  
به امیدی که امروز هر چه میگویم  
از من بشنو و برایم قانون نتراشی  
موپی بشنو و نتراشا تو قانون

unči ko megyeči ta- ra bāyun bātan tara  
ger nešnuwet heren tö vo afyiye hafṣari

"Nuhi"- ra harči māyun vārzi šeri kere  
pašti gušun hāxurene tâ ruzi mahšeri

darzi bari jahandami yi ru mešin žö gal  
māyun banin o howvā harči mezun šeri

naneyn sarkufti  
baša vaškà tö allā xeyr neynā  
baša ko röngi nuni sir neynā

baša ko yiya ömri harči derdan  
betetuni biyārdan, xarj kerdan

be ömmidi ko àru har či māyun  
mö pi bešnu vo netrāšā tö qānun

نگوئی: هر چه من گفتم درست است  
بخار مردم، تو غصه نخوری

نگوئی: چرا اکبر بیکار است?  
چرا اکبر لخت و ضعیف و زار است؟

اگر لخت و ضعیف و زار است اکبر  
مگه تو قاضی هستی؟ بتو چه آخر

اگر مملکت رسم و آیین ندارد  
تو "شاتی تی" نباش، و گوشاهی بتمرگ

چکار داری تو اگر امنیه دزد است?  
چکار داری کارگر لخت و بی مزد است؟

مگه تو قاضی و حاکم شده‌ای؟  
تو جفله اینقدر ظالم شده‌ای؟

حسن قد تو بوده، به سن و سال تست  
امروز آب و ملک و قباله دارد

۴- نوایا: هر چی موبا تن درسته  
نخرا مرتیمون بالا تو غصته

۵- نوایا کو: چره و پکاره اکبر؟  
چره لخت و ضعیف و زاره اکبر؟

۶- اگر لخت و ضعیف و زاره اکبر  
مگه تو قاضی یه؟ برته چه آخر

۷- نزاره مملکت گر رسم و آیین  
نبا شاتی تی یه<sup>(۱)</sup>، ای گوش ورنین

۸- چکار دار تو اگر امنیه دزد؟  
چکار دار کارگر لخت و بی مزد؟

۹- مگه تو قاضی و حاکم ببیچه؟  
تو ذکه<sup>(۲)</sup> انقدر ظالم ببیچه؟

۱۰- حسن ته قد ببیچی، ته سن وساله  
آرو او داره و ملک و قباله

۱- شاتی تی: شاه طوطی (؟) در گویش سمنانی به کسانی که زیاد حرف می‌زنند، گفته می‌شود.

۲- ذکه: به کردکان شیطان و بازیگوش گفته می‌شود.

nevāyā: har či mö bātan dorosta  
naxorā martimun bālā to qosta

nevāyāko: čera vikāra Akber  
čerā loxt to zayiFo zālā Akber

aga loxt o zayiF of zāra Akber  
mega tö qāziye? ber tače āxer

nedāre mamleket ger rasm o āyin  
nabā šātitiya yi guša vernin

čekār dâr tö aga amniliyya dozda?  
čekar dâr kāreger loxt o bi mozda?

mega tö qāzi o hākam bebiče  
tö zokka engader zālam bebiče?

Hasan ta qad biči ta senn o sāla  
āru ow dàre vo melk o qebāla

- ۱۱- دکانهای ردیف میان بازار دارد  
هزار هزار مستأجر دارد
- ۱۲- ژو پارکه ته دله خنین ندیچی  
ته کو هچی ته نینین ندیچی
- ۱۳- تو فقط بلده شو، گا و بیگا  
چلا بوورشن و هی شعری هووا
- ۱۴- بخن هشتون گل و هی نیشی واکه  
نبا ان نون، تو فکری نونی‌ها که
- ۱۵- اگه مگه مو پیریابی هکاتون<sup>(۱)</sup>  
دیگه ول واکه پاک ان لوت و لاتون
- ۱۶- ته ترمز بوسی یچی فعلن توهی با  
ته حالی مبو آخه چی چی دارما؟
- 
- ۱- هکات ریشه فارسی اوستایی دارد که از اختو ukhtu به معنی گفته و سخن گرفته شده و در ترکیب مزدا- اوخته (گفته یا سخن مزدا) okhta Mazda و بد سخن Duzukhtu (در هر دو صورت اوختو و اوخته) به معنی سخن آمده است. و چون در فارسی مخرج وجود نداشته است لذا می‌توان احتمال داد که هکات سمنانی همان ریشه را داشته است.

dekuni raj dele vāžāri dāre  
hezār, hezār ejāra dāri dāre

žö párka ta dele xönin nadiči  
ta ko hečči ta naneynan nadici

Tö faqet baledē šow gā vo bigā  
čelā bowveršan o hey šeeri howvā

baxun hoštun gal -o- hey niši vāka  
nabā en nun tö Fekri nuni hāka

aga mega mö pir bā bi hekatun<sup>(۱)</sup>  
diga velvāka pāk en lāt o lutun

Ta tormoz bowsiyyeči fēelan to hey bā  
Ta hāli mebu axe čiči dār mā?

ادامه از صفحه قبل - ترکیبات از: تاریخ ادبیات عصر اوستایی - عباس مهرین، پیمان بغمائی نیز  
معتقد است که: سمنانی‌ها اساساً مخرج هشت حرف عربی را که ث، ح، ض، ط، ظ، غ باشد  
ندارند. دیوان پیمان ص ۱۳۷.

- اینها که تو لات و پاشان می نامی  
و بمن سفارش می کنی که بالانها قاطی نشم
- اینها سازنده هستند دنیا رامی سازند  
همه دنیا و مافیها را می سازند
- اگر کشاورز نرود و بیل نزند  
و جوال گندم رادر انبار تو نگذارد
- چه می کنی تو از کجا می خوری آخر؟  
مگر الان تو سرخر آنها نیستی؟
- حاصل زمین از سبزی تا گندم  
تو از میوه بگیر تا خرد هیزم
- همه از دهقان است بی استخاره  
برو برگرد هم دیگر ندارد
- آنی کو تو ژونه ما لات و پاتی  
موسپار کونین اژونه قاطی
- آنی سازنده یعن دنیا مسازن  
همه دنیا و مافیها مسازن
- اگر وزیر نشو و نکوئه باله  
نیاره و تمه امبارنده خاله
- چه مکه تو؟ کجه بی مخوا آخر؟  
مگه نی یه تو وال اون ژون سری خر؟
- زمینی حاصل از سوزی تا گندم  
تو از میوه دگی تا چیلکا هیزم
- همه دهقانی یه بی استخاره  
برو برگرد هم دیگر نداره

eni ko tö zuna mā lāt o pāti  
mö mespār ko nabin a zuna qāti

eni sāzendeyan dönyā mesāzan  
hama dönyā vo mafihā mesāzan

aga vazyer našu vo nakuwe bāla  
niyāre vo ta embâr nenede xāla

če meka tö köja pi moxow āxar  
mega niye tö al-un žun sarí xar?

zemini hasel az sowzi tā gondom  
tö az miva dagi tā čilkā hizom

hama dehqāniya bi estexāre  
bor o bargerd ham diger nedāre

شما - ره مایون (به شما می‌گوییم)

- |  |   |
|--|---|
| <p>ای کارگرون شما - ره مایون<br/>ای کشاورزان به شما می‌گوییم</p> <p>بشما می‌گوییم که سال تا سال<br/>عرق می‌ریزید، اینست حال شما</p> <p>لخت و گرسنه اید تمامی سال<br/>روز خوش برای شما خیال است</p> <p>سرمایی زمستان از شماست<br/>گرمایی تابستان از شماست</p> <p>باد و باران و برف مال شماست<br/>باد و باران و برف مال شماست</p> <p>بره را چاق می‌کنی به چه دلیل است<br/>که تحويل طوله ارباب می‌دهی؟</p> <p>بره اگر تو بخوری گناه است?<br/>کره اگر تو بخوری گناه است?</p> | <p>۱- ای کارگرون شما - ره مایون<br/>ای وزی یرون شما - ره مایون</p> <p>۲- شما - ره مایون کو سال تا سال<br/>عرق مریثین، انه شما حال</p> <p>۳- لخت و وشونین تمامی ساله<br/>روزی خوشی شما - ره خیاله</p> <p>۴- سرمایی زمستونی شمایه<br/>گرمایی توبوتونی شمایه</p> <p>۵- واو و وارش و وره شمایه<br/>جیین نون باکره شمایه</p> <p>۶- چاق ما که وره، به چه دلیله<br/>تحویل مده اربابی طوله؟</p> <p>۷- وره تو اگر بخو گنایه؟<br/>کره تو اگر بخو گنایه؟</p> |
|--|---|

## Šemâ-râ-mâyun

ey kârigerun šemâ-ra mâyun  
ey vazziyerun šemâ-ra mâyun

šemâ-ra mâyun ko sâl tâ sâl  
areq merižin ena šemâ hâl

loxt o vašunin tamâmi sâla  
ruzi xoši šemâ-ra xiyâla

sarmâyi zemestuni šemâya  
garmâyi tövestuni šemâya

vâ vo vâreš o vara šemâye  
Jeyin nun bâ kara šemâye

čâq mâka vara beče dalila  
tahvil mede arbâbi tavila

vara tö ager baxow gonâya?  
kara tö ager baxow gonâya?

- شکمت را به نان جو بیمه کرده‌ای؟  
ای مشدی حسن نبا تو مجنون
- گندم که دسترنج تو بوده است  
اریاب به مفت و هیچ می‌برد
- هر پنج سهم، یک سهم تو می‌بری  
باقیه را دیگر او انبار می‌کند
- گرسنگی می‌خوری تمامی سال  
او کیف می‌کند ولی از مال تو
- برخیز دیگر خوابیدن بس است  
باید رفیقان را بیدار ساخت
- تمام فخر و آقا بالاسر  
الفصه نداشته باشیم برادر
- بیمه کرچه تلین جیین نون؟  
ای مشدی حسن نبا تو مجنون
- گندوم کو ته دسترنجی بیچی  
اریاب مبره به مفت و هیچی
- هر پنج کوتی، ای کوت<sup>(۱)</sup> میر تو  
امبار مکره دیگه همش او
- مخو و شونی تمامی ساله  
او کیف ماکره ولی ته ماله
- پی با دیگه و سه خنی‌ها کرد  
مگی رفیقون بیدار واکرد
- تمام فخر و آقا بالاسر  
الفصه ندری مون برادر
- 
- ۱- کوت: یکی از پنج سهمی که بر حسب سنت مبنای تقسیم محصول به شمار می‌رود. طرز تقسیم محصول به موجب آن دو سهم به زارع و یک سهم به مالک می‌رسد یا بالعکس. فرهنگ معین - چاپ چهارم

bima kerča telin jeyin nun?  
ey mašdi "hasan" nabâ tö majnun

gondum ko ta dastranji bici  
arbâb mebere be moft o hečci

har panj kuti yi kut meber tö  
embâr mekere diger hameš ö

moxow vašuni tamâmi sâla  
u keyf mäkere vale ta mäla

peybâ dige vassa xöni häkerd  
megi rafiqun bidär väkerd

tâ moft-xor-o äqâ bâlâ sar  
alqessa nederbimun berâder

### تره مایون (به تو می‌گویم)

۱- ای بسته به زنجیلی اسیر تره مایون  
ای مونده به ذلت سری پیری تره مایون

ای بسته به زنجیر اسیری بتو می‌گوییم  
ای مانده به ذلت، سر پیری، بتو می‌گوییم

۲- تره مایونی کو، ته خین اربابی شرابه  
تره مایونی کو، ته کی یه پاک خرابه

بتو می‌گوییم که خونت شراب ارباب است  
بتو می‌گوییم که خانه‌ات پاک خراب است

۳- تره مایونی کو، تو زمستون تووستون  
عرق مریژ و در اثری کوششی هشتون

بتسو می‌گوییم که در زمستان و تابستان  
عرق می‌ریزی و در اثر کوشش خودت

۴- با خینی دلی پر ماکه هی اربابی امبار  
اون وقت ممون دستی خالی وی کار و بی بار

با خسون دل انبار ارباب را پر می‌کنی  
آنگاه خودت دست خالی، بیکار و بی بار می‌مانی

۵- آخر کی با چی؟ چی چی بالا ان همه ذلت  
تو منجی و او مبره ته حاصلی زحمت؟

آخر کی گفته؟ برای چه؟ این همه ذلت  
تو می‌کشی و او حاصل زحمت ترا می‌برد؟

ta- ra māyun

ey besta be zenjili asiri ta-ra māyun  
ey munda be zellet sari piri ta-ra māyun

ta-ra māyuni ko ta xin arbābi šerāba  
ta-ra māyuni ko ta kiya pâk xerāba

ta-ra māyuni ko tö zemestun o tövestun  
areq meriž o der aseri zahmeti hoštun

bā xini dli por mâka hey arbābi embâr  
un vaxt memon dasti xâli bikâr o bibâr

ăxer ki bâči čiči bâlâ en hama zellet  
tö menji o u mebere ta hâseli zahmet

۶- تاکی تو مگی بنده بی ان مفتخارون با؟

تاکی تو مگی بردده بی سرمایه دارون با؟

تاکی تو باید بنده این مفتخاران باشی؟

تاکی باید تو بردہ سرمایه داران باشی؟

۷- تاکی تو مگی بی خبر از زحمتی هشتون

عمری به مذلت سره که تشون و وشون؟

تاکی تو باید بی خبر از زحمت خودت

عمری به مذلت سرکنی، تشنه و گرسنه

۸- بدپختی چره ببیچی ان جور ته دمن گیر؟

کاری ماکه ان جور و شونه، وای کوببا پیر

بدپختی چرا اینگونه دامنگیر تو شده است؟

کار می کنی و گرسنه هستی و ای که پیر شوی

۹- آرو تو مگی فکری هری نین ها که آخر

ای فکری به پیری بی پری نین ها که آخر

امروز تو باید فکر فردا را کنی آخر

فکری به پیری پس فردا را کنی آخر

۱۰- مگی تو بینی کو مشوته حاصلی رنجی

کی مبره و مخره، زحمت کو تو منجی

باید تو به بینی که حاصل رنجت کجا می رود

کی می برد و می خورد زحمت را که تو می کشی

۱۱- ان لخت و وشونی کو به هر گوشه تو مینی

پهشتون به همن حال و همن روز تو بینی

این لخت و گرسنه ها را که تو بهر گوشه می بینی

خود را به همین حال و همین روز تو بینی

tā key tö megi bandeyi en moftxorun bā  
tā key tö megi bardeyi sarmāya dàrun bā

tā key tö megi bi xaber az zahmeti hoštun  
ömri be mazallet sara ka tašun o vašun

bad baxti čera bebiči en jur ta damongir  
kāri mâka en jur vašune väy ko babā pir

aru tö megi fekri hereynin hāka āxer  
yi fekri be piriyi pareynin hāka āxer

migi tö beyni ko mešu ta hāseli ranji  
ki mebere vo moxore zahmet ko tö menji

en loxt o vašuni ko be har guša tö meyni  
hoštun be haman hal o haman ruz tö beyni

۱۲- بد بختی بی ته، ای یه از شخمی نفاقی  
پدر ملکی دلی ورون ان تخمی نفاقی

بد بختی تو جمله از شخم نفاق است  
در ملک دلت این تخم نفاق را برانداز

۱۳- مگه کوته زندگی در بیش سرو سامون؟  
ایجاد که پس اتحادی بینی رفیقوں

می خواهی که زندگی تو سرو سامانی داشته باشد؟  
پس اتحاد را بین رفیقان ایجاد کن

### یالا دبست (یالا به بند)

۱- مش رضا، مش مندلی یالا دبست  
مش رخا، مش مندلی یالا به بند (مسازه هات را)  
او س حسن مشدی علی یالا دبست  
او س حسن مشدی علی یالا به بند

۲- گر مکه سالم بمونه ته دکون  
اگر می خواهی از فحش و دش نام در آمان باشی  
اگر می خواهی دکانت سالم بماند

۳- بشنوآ، باتن تره یالا دبست  
بی هکاتون تندی با پی با دبست

۴- یالا دیمی تیلغرافخونه بشین  
تخته کرین، بر دبستین، تندی بین  
(مسازه ها) را تخته کنید، در را بندید، زود باشید

bad baxtiyi ta eya az šoxmi nefāqi  
der melki deli ver van en töxmi neFāqi

mega ko ta zandagi derbiš sar o sâmun  
yijâd ka pas ettehâdi beyni rafiqun

yâllâ dabest  
maš Rezâ maš Mandeli yâllâ dabest  
Us Hasan mašdi Ali Yâllâ dabest

ger mega sâlam bamune ta dekun  
ger mega sâlam bamun az doşmunun

bešnuwâ bâtan ta-ra yâllâ dabest  
bi hekâtun tondi bâ pey bâ dabest

yâllâ dimi tilgerâfxune bašin  
taxta kerin bar dabestin töndi bin

آی داداش، هر کس نبسته است، ببند  
اگر نمی‌بندد (او را) با چوب بکوب

آنها را جمع کن و بربافحشها و دشنامها  
با زبان، با زور، با حرفها

اگر نمی‌ایند، تاراج کن، آی داش علی!  
بساطشان را بی‌معطلي و لو کن

در تلگرافخانه همه اش دنفر (بیشتر)  
نیستند اگر همه بروند، باز هم بس نیستند

آی فرج، آنها رو به بالا (ی شهر) سینه کش کن  
دستور اریاب را فوری اجرا کن

اگر جمعیت در حساب کم بود  
تو صد هزار تلگراف کن، لاکتاب

اگرچه که هر چه آورده بودیم همه رفتند  
سی نفر هم بیشتر نبودند

اما تلگراف بزن که در سمنان  
صد هزاران (نفر) طرفدار پیشوا هستند

۵- آی داداش، هر کین دنه بسیچی دبست  
گر دمنه بسته با چوبی هی بست

۶- ژون جمه که وی بشه بادشمونون  
با زیونی، با زوری، با هکاتون

۷- گرمین تاراج که، آی داش علی  
ژون چی می‌لو واکه بی‌مطلوبی

۸- تیلغرافخونه، همش دس دنی ین گر  
همه بشین، بازن وس نی ین

۹- آی فرج ژون سینه که دیمی ژوری  
اجرا که دستوری اریابی فوری

۱۰- اگه جمعیت کمی بین در حساب  
صی هزار تو تیلگراف که لاکتاب

۱۱- گرچه کوهر چی بیارمون پاک بشین  
سی نفری و یشتري هم دنبین

۱۲- اما بکووا تیلگراف کو: در سمن  
صی هزاران پیشوی طرفداران

āy dādāš har kin denebesči dabest  
ger demenebeste bā čuyi hi best

žun jamaka vey baša bā došmunum  
bā zebuni bā zuri bā hekātun

ger meneyn tārāj ka āy dāš Ali  
žun či-mi velow vāka bi mattele

Tilgerāfxuna hameš das denniyan  
ger hama bašin bazan vas niyan

āy Farej žun sina ka dimi žōwri  
ejrā ka dasturi arbābi fowri

age jamiyet kami bin der hešāb  
sey hezār tö tilgerāf ka lādetāb

ger če ko har či biyārmun pâk beşeyn  
si naferi višteri ham denebeyn

ammā bakkuwā tilgerāf ko der Seman  
sey hezārun pišvey terefđāran

- نه که تنها پیشوا، (بلکه) هر دولتی  
که روی کار آید از (سوی) هیئتی
- ما هم پشتیبان آن دولت هستیم  
تا روی کار هست رعیت او هستیم
- تا که سقوط کرد باز جملگی می‌زنیم  
تلگراف انزجار از دولت
- بعد ازاو هر کس که بیاید، بازنوکریم  
سخت از او پشتیبانی می‌کنیم
- تا رفت باز تلگراف انزجار آمد  
باز مخلص هستیم و دوستدار
- بس هر دولتی روی کار آمد  
ما پشتیبانیم تا روز قیامتی
- در سمنان این قانون شهربانیست  
نه در سمنان، بلکه در تمام ایران
- ۱۳ - نه کو، تنیا پیشوی، هر دولتی  
کودیمی کارینه ما از هیئتی
- ۱۴ - هماین پشتیبانی اون دولتین  
تا دیمی کارین دره، ژو رعیتین
- ۱۵ - تا کو بشاء، باز موکوئین جملگی  
تیلغرافی انزجار از دولتی
- ۱۶ - بعدی ژو هر کین کوبی، بازنوکرین  
سفت ژوپی پشتیبانی ماکرین
- ۱۷ - تابشا باز تیلغرافی انزجار  
بی‌یه ما، باز مخلصین و دوستدار
- ۱۸ - پس دیمی کارینه ما هر دولتی  
پشتیبانین تا روزی قیامتی
- ۱۹ - در سمن ان شهربانی قانونه  
نه سمن بتو، در تمامی ایرونه

na ko tönyā pišvey har dowleti  
ko dimi kârin emā az hey, eti

hamā yan poštibāni un doletin  
tā dimi kârin dara žö raayetin

tā ko rad bā baz mukkuyin Jomlegi  
tilgeräfi enzejär az dowleti

baadi žö har kin ko bey bāz nowkerin  
seft žö pi poštibāni mâkerin

tā bešā bâz tilgeräfi enzejär  
biyemā bâz moxlesin o dustdâr

pas dimi kârinemā har dowleti  
poštibânin ta ruzi qiyâmeti

der seman en šahrbâni qânuna  
na seman bu der tamâmi Iruna

### لوايى اتحادى (لوايى اتحاد)

اي بيل بدوش پا برهنه  
روزى ده، تمام شكم كلفت‌ها

اي آنكه دسترنج ترا، دايم  
ارباب مى برد و تو گرسنه مى مانى

جواب اين حرف را تو به من بده  
براي من، اين يك معما شده است

تو خون دل مى خورى و ارباب  
مرغ و مسما مى خورد

بچه‌های تو تمام بيسواد  
بيکار و ذليل اجتماعى

كور و کر و لخت و زرد رنگ  
نه يك طبیب و نه يك دوا هست

بچه‌های ارباب در آمریكا  
به عيش و نوش خودشان مشغولند

اي باله بدوشى پا برهنه  
روزى دهى جمله تل كلفتون

اي اونکو ته دسترنج دايم  
ارباب مبره ممون تو و شون

جوابى ان هکاتى تو مونده  
سو-ره ببچى اي يه معما

تو خينى دلى مخو و ارباب  
مخره مرغه و مسما

ته وچى تمام بيسوادى  
ويكار و ذليلى اجتماعى

كور و کر و لخت و زرد رونگى  
نى يه اي طبیب واي دوايى

اربابى و چى در آمریكا  
مشغول به عيش و نوش هشتون

### Levāyi ettehādi

ey bāla be duši pā berehna  
ruzi dehi jomla tel koloftun

ey unko ta dastranj dāyam  
arbāb mebere memun tö vašun

jevâbi en hekâti tö mönde  
mo-ra bebiči yiya moammā

tö xini deli moxow vo arbāb  
moxore morqa vo mosammā

ta vačey tamām bisevādi  
vikār o zalili ejtemāyi

kur o kar o loxt o zard rōngi  
niya yi tabib o yi devâyi

arbābi vačey der Amrikā  
mašqul be eyš o nuši hoštun

شیره ترا که اینجا ارباب می‌کشد  
برای آنها می‌فرستد، تو می‌دانی؟

برخیز یک قدری دنیا را نگاه کن  
بین چه طور بندۀ‌ها

از قید اسارت بیرون رفته‌اند  
حالا مشتی زنده شده‌اند

بندگی تو هنوز بس نشده است؟  
پس با ای ذره نیا که دنیا

در سایه اتحاد برخیز  
این زنجیر را از دست و پا بازکن

تو قادری هر کاری بکنی  
اما به هوای اتحاد

اما به هوای اتحاد  
در تحت لوای اتحاد

ته شیره کو آنجو منجه ارباب  
راهی مکره ژونه، تو مazon؟

پس با ای ذره نیا که دنیا  
بینی چه جوری تمامی بندی

از قیدی اسارتی بیرون شین  
اسه ببی چن ای مشت زندی

ته بندگی هنی وس نبی چسی؟  
هشتون زمزلتی رها که

در سایه‌یی اتحادی پس با  
ان زنجیله دسته پسی واکه

تو قادره هر کاری کو ها که  
اما به هوایی اتحادی

پس جمه که جمله‌یی رفیقون  
در تحت لوایی اتحادی

ta šira ko enjö menje arbāb  
rāhi mekere žuna tö mezun?

pey bā yizara niyākka dönyā  
beyni če Juri tamāmi bandey

az qeydi esāreti birin šeyn  
esa bebičan yi mošt zandey

ta bandagi haney vas nabiči?  
hoštun ze mazelleti rehāka

der sāyeyi ettehādi peybā  
en zenjila dasta pey pi vāka

tö qādere har kāri ko hāka  
ammā be hevāyi ettehādi

pas jama ka Jomleyi rafiqun  
der tahti levāyi ettehādi

از رنجی ته يه (از رنج تو<sup>(۱)</sup>)

- ۱- از رنجی ته يه کو دنيا آبادمبو  
از رنج توگيتي همه آباد شود  
از فکري ته يه هر اونچه ايجاد مبو  
از فکري ته يه هر اونچه ايجاد شود
- ۲- اى رنجبر از ته يه همه هرچي دارن  
میني کو در حقی ته چه بیداد مبو؟
- ۳- با اونکو به پا تمامی دنيا زته يه  
هر اونچي که فکره‌ها که پيداز ته يه
- ۴- با اون همه زحمتی کو در دنيا منج  
ای زندگی يى حسابي آيا زته يه؟
- ۵- نه زحمتی ژو تو منج، اما ديگر  
از راحتی يى ژو تو ندار هيش خبر
- ۶- ايني مخره ولی ژو زحمت باته يه  
ان ماملی پي چي چي مبر غيري ضرر؟
- ۷- آيا کو" دران زمانه جز بدبهختي  
جز فقر و سيه روزي و رنج و سختي

۱- ترجمه منظوم ابيات از: "پناهي سمناني" است. مفاهيم ترجمه قریب به معنی است، نه بيان تحتاللغطي واژه‌ها.

az rangi Ta  
az ranji taya ko dönyâ ābâd mebu  
az fekri taya har unča ijâd mebu

ey ranjber az taya hama harči dâran  
meyni ko der haqqi ta če bidâd mebu

bâ unko bepâ tamami dönyâ ze taya  
har unči ko fekr hâka peydâ ze taya

bâ un hama zahmeti ko der dönyâ menj  
yi zandagi yi hesâbi āyâ ze taya?

na zahmeti žö tö menj ammâ diger  
az râhetiyi žö tö nedâr heyš xaber

ini moxore vale žö zahmet bâ taya  
en mâmeley pi čiči meber qeyri zarer

āyâ ko der en zamâna joz bad baxti  
joz feqr o siyâruzi o ranj o saxti

جز اسم ز راحتی شنیدی چیزی؟  
دانی که چه را نام بود خوشبختی

از راحتی پی جز اسمی هیچی بدیچه  
مزن تو کو چی چی -ره ماین خش بختی؟

برخیز جاناکه دوره غم برود  
این. قلدری، این بساط ماتم برود

۹- جانم، دیگه پی با بکوا ان دور بشو  
ان قلدری و ان ستم و جور بشو

این شیوه کارگرکش و بسی عدلی  
با زور تو از صحنه عالم برود

۱۰- ان قانونی کارگرکشی بی عدلی  
با قدرت و زوری ته به هر طور بشو

امروزه کارگر بود، صاحب کار  
آن عهد بشد، بندگی و استثمار

۱۱- آرو همه جا کارگره صاحب کار  
اون درو بشا، بندگی و استثمار

پس جهد کن و تو هم از ایران برکن  
این ریشه که نام او بود استعمار

۱۲- کوشش‌ها که پس توهمندی از ایران ورود  
ان ریشه بی کوماین ژو-ره استعمار

### ترانه‌های محلی

دیگه صبر و قناعت و سه پی با  
دیگر ظلم و شقاوت و سه پی با

تبر با بیل خود برگیر و پیش آی  
دیگه فقر و مذلت بسه برخیز

az rāheti pi joz esmi hečči bediča?  
mezun tö ko čiči-ra mâyan xošbaxti?

Jānam dige pey bā bakuwā en dowr bašu  
en qoldori o en setm o jowr bašu

en qānuni kārger koši bi adli  
dā qodret o zuri ta be har towr bašu

āru hāma ja kāregera sâhabé kār  
un dowra beša bandagi o estesmār

kušeš hâka pas tö ham az Irun ver van  
en rišeyi ko māyan žö-ra esteemār

Tarâne hâ  
diga sabr o qenâet vassa pey bâ  
diga zolm o šeqavet vassa pey bâ

ta tover o bâla vergi Jelow ša  
diga feqr o mazallet vassa pey bâ

دیگر فقر و مذلت بسه برخیز  
چرا باشی گربان چاک (بیمار)

ترابیاب گوید قسمت این است  
شود ناکام اگر گردی تو بیدار

به عمری گفته بودم: رنج و زحمت  
مقدر هست ما را سهم و قسمت

کنون بینم که گر مالک شود دک  
شود رنج و غم من، عیش و عشرت

برفت عهدی که با (صد) مکرو نیرنگ  
به ما تحمیل می شد کردن جنگ

دگر امروز جمله یک صدائیم  
بجای توب باید: نان و فرهنگ

چو اید کاروان اند ده ما  
شوم با چای از آنان پذیرا!

اگر اریاب آید ضریه بیل  
بکویم بر سرش تائفت از پا

توکو عمری به ذلت کاری ما که  
چی چی بالاته یقه نشت و چاکه؟

ما یه اریاب کو، ته قسمت هنونه  
اگه بیدار و ابا ژو حساب پاکه

ای یه عمری ما چن کو رنج و زحمت  
هما مقدره قضا و قسمت

رو می نون اگه اریاب ببودک  
مبو مو رنج و زحمت، عیش و عشرت

بش اون دوری کوبامکرونیرنگ  
هما مادر شونی تاها کرین جنگ

آرو دیگه تمامن ای صدائیم  
مگمون جایی توپی-نون و فرهنگ

رفقیون کاروون اگه بی دهات  
ژونه مبرونی چایی بانبات

اگه اریاب جلو بی، باله ژو سر  
دو مساizon دیگه ناکره هکات

tö ko ömri be zellet kâri mâka  
 čci bâlâ ta yaqa našt o câka?

maye arbâb ko ta qesmet hanuna  
 age bidâr vâbâ žö hesâb pâka

yiya ömri māčan ko ranj o zahmet  
 hamâ moqaddera qezâ vo qesmet

aru meynun aga arbâb babu dak  
 mebu mö ranj o zahmet eyš o ešret

bešâ un dowri ko bâ makr o neyrang  
 hamâ madar šuni ta hâkerin Jang

âru dige tamâman yi sedâyin  
 megamun Jâyi tupi nun o farheng

rafiqun kârevun age bey dehâT  
 zuna meberuni čâyi bâ nebât

age arbâb Jelow bey bâla zö sar  
 dumesâzun dige nâkere hekât

## مرقی

با تن: بیا ای اسکه مو دل پی بووژ. باتش:

گئین بخرد اون علف، اون رسم ورکچی

گفتم: بیا: خاری از دل من برآر، گفت:

آن علف را گاو خورد و آن رسم پرافتاده است

باتن: روئن گی خولمکه درمونی دردینه؟

مرقی بمرد بنگی صلاتی، کو نر کچی

گفتم: خیال می کنی گه گربه درمان است

(و گفته اندکه اگر) فاری مردانگ نمازکه بر نیفتاده است

## رباعیات

هر شب ز غم تو تا سحر بیدارم

چون چشم سیاه و مست تو، بیمارون

هر شوته بالا تا سحری بیدارون

بوورکه کوته چشون واری بیمارون

می خواستمت کنم فراموش و نشد

مگن کو ته بی واکرون اما منبو

عشق و غم تو همیشه همراه دارم

هرجا کومشین ته مهر همپا دارون

\*\*\*\*\*

هرجا که توئی مرادل از غم آنجاست

هرجا تو دره مو فکروفم اون جو دره

آنجا که منم غصه و ماتم آنجاست

هر جا ادرون غصه و غم اون جو دره

هر جا که من و تو هر دو با هم باشیم

اگه او تو با هم دبین، هر جا بو

خوشبختی و شادی و هوس هم آنجاست

مهر و هوس و دلخوشی هم اون جودره

morqi

bâtan: biyâ yi aska mö del pi bowvež, bâteš:  
geyin boxord un alef un rasm verkeči

bâtan: ruwen gi xölmaka darmuni dardina  
morqi bemerd böngi selâti ko nerkeči

har şow ta bâlâ tâ saheri bidârun  
bowverka ko to čaşun vâri bimârun

megan ko ta yey vâkerun ammâ maneбу  
har jâ ko meşin ta mehr hompâ dârun

har Jâ tö dare mö fekr o fam ûnjö dara  
har Jâ a darun qossa vo qam unjö dara

aga a vo tö ba hom dabin har jâ bu  
mehr o hoves o delxoši ham unjö dara

هرگز تو حالم اینقدر زار نبود  
در دیده من جهان چنین تار نبود

هیشوخت مو حال انقده زار نبیچی  
هیشوخ موره دیا انقده تار نبیچی

کس چون تو جفا پیشه و بد عهد نشد  
چون من کسی از هستی بیزار نبود

هیشکین ته واری بد قول و پیمون منبو  
هیشکین موواری هستی پی ویزار نبیچی

\*\*\*\*\*

آنرا که تو یاری غم دنیا نداره  
در سینه او غصه و غم را نداره

هر کین کوته داره غمی دنیی نداره  
ژو دله دلی غصه و غم ری نداره

آنکس که بود با تو کجا می‌میرد  
لعل تو مگر معجز عیسی نداره؟

منمراه هر کین با ته شوروزکره  
ته بوسا مگه موجزی عیسی نداره؟

\*\*\*\*\*

در چنگ غمت منم گرفتار چرا؟  
با یاد تو تابه صبح بیدار چرا؟

از دستی ته بین همش گرفتار چره؟  
هر شوته بالا تا صبی بیدار چره؟

می‌میرم و زنده‌ام به روزی صدبار  
ماتم که نیم ز عمر بیزار چرا؟

روزی صی دفه ممرون و زنده مایین  
ماتون کو، نی یون هستی پی ویزار چره

\*\*\*\*\*

هر جا که روم بی تو مرادر نظری  
هر چند کواز مو همه جا بی خبری

هر جا کو مشین بی ته، منون باز دره  
هر چند کواز مو همه جا بی خبره

من هر شب و روز چشم بر راه توام  
می‌پرسی باز: از چه رو منتظری؟

اهر شو رو منتظریون تا ته بنون  
تو باز مو-ره ما: چی چی بالا منتظره

\*\*\*\*\*

heyš vaxt mö hâl enqade zâr nabîci  
 heyşvax mö-ra donyâ enqade târ nabîci

heyşkin ta vâri badqowl o peymun manebu  
 heyşkin mö vâri hasti pi vizâr nabîci

harkin ko ta dâre qami dönyey nedâre  
 že dele deli qossa vo qam rey nedâre

manemere her kin bâ ta šow ruz kere  
 ta busa mager moojezi Yisey nedâre

az dasti ta bin hameš gereftâr čera  
 har šow ta bâlâ tâ söbi bidâr čera

ruzi sey dafa memerun o zanda mâbin  
 mâtun ko niyun hasti pi vizâr čera?

harjâ ko mešin bi ta menun bâz dare  
 har čand ko az mö hamajâ bi xabere

a har šow o ro montazerun tâ ta benun  
 tö bâz mo-ra: čiči bâlâ montazere

هرگز ز تو من این همه دلگیر نگشتم  
از هستی خود در غم تو سیر نگشتم

هیشوخت، ته پی انقدر دلگیر نبی چون  
از زندگی پی ان اندازه سیر نبی چون

منگر لب خندان که دلم لجه خون است  
سی ساله ام ای مه به عبت پیر نگشتم

موخنده بی رویاتی نینا، خینه مو دل  
سی سالی دارون بیخود کی پیر نبی چون

\*\*\*

از دوری تو چه حال دارم، دانی؟  
هر شب برہت در انتظارم دانی؟

از دیری بی ته چه حالی دارون، منزون  
هر شو ته بالا در انتظارون، منزون

شب تابه سحر بخوابی آسوده و من  
بیدار و غمین و دلفکارم دانی؟

تو بی خبر، آسوده محس شو تا صبی  
اشو تا صبی همش بیدارون، منزون

\*\*\*

بسی می، داند غم خماری چه بود  
مفلس داند غم نداری چه بود

خمار مزونه دردی خماری چی چی یه  
ندار مزونه غمی نداری چی چی یه

تا یک شب از اندوه نخوابی تا صبح  
کی می دانی که بی قراری چه بود

تا ای یه شو از غصه نخسا تا صبی  
هیشوخ منزون کو بیقراری چی چی یه

\*\*\*

خواهی که نمانی همه بی مونس و بیار  
در پنهان زندگی ز هستی بیزار

اگه مگه بی مونس و بی یار نبا  
خیر بینی و از زندگی ویزار نبا

با من به ازین باش که پابند توام  
خواهم ز خدا چو من نگردی تو دچار

خو، تا که مو-ره اسه کو پابندی ته یون  
الاکو مو واری تو گرفتار نبا

\*\*\*

heyşvaxt tapi enqade delgir nabiçun  
az zandagi pi en endâza sir nabiçun

mö xandeyi ruyâti neyân xina mö del  
si sâle dârun bixodeki pir nabiçun

az diriyi ta če hâle dârun manezun  
har şow tâ bâlâ der entezârun manezun

tö bixaber, âsuda moxos şow tâ söbi  
a şow tâ söbi hameš bidârun manezun

xomâr mezune dardi xomâri čičiya  
nedâr mezune qami nedäri čičiya

tâ yiya şow az qose naxosâ tâ söbi  
heyş vax manezun ko biqerâri čičiya

aga mega bi munes o bi yâr nabâ  
xeyr beyni o az azndagi vizâr nabâ

xow tâka mö-ra esa ko pâbondi tayun  
allâ ko mövâri tö gereftâr nabâ

بگذشت بهاری که زمستانم بود  
هر باغ بچشم، همچو زندانم بود

گر با تو به ویرانه نشستم، سوگند  
بر چشم سیاهت که گلستانم بود

من بی تو از بهار، بهاری ندیده‌ام  
زین باده خانه غیر خماری ندیده‌ام

گویند نوبهار بود فصل بلبان  
من جز غُراب و زاغ، هزاری ندیده‌ام

تو میدانی که کار عاشقی حاشا نمی‌گیرد  
نهال عشق با خون جگر هم پانمی‌گیرد

ترا شاید بن‌چاری نبینم یک دو روز اما  
بدان جز مهر تو در سینه من جانمی‌گیرد

آن کیست که در زندگی ماتم نداره؟  
پیدا نمیشه آدمی که غم نداره

هر کس خونه‌اش جداست، اندوش جدا  
اسباب خوشی کسی فراهم نداره

بؤیرد بهار ولی زمستون با موگل  
هر رز کو دنین مشیون زیندون با موگل

با ته دله‌ای خرابه گر بنیستون  
جهونی ته سیاچشون گلستون با موگل

\*\*\*

مویی ته، بهاری پی بهاری ندیچن  
ان میخونه بی بجز خماری ندیچن

\*\*\*

ماین کو بهار بلبلون فصله و مو  
جز زاغ و کلن پی قارقاری ندیچن

\*\*\*

مزن تو کوکاری عشقی حاشا منره  
ان شاخا با خنیی دلیین پا منره

\*\*\*

شاید کو به اجبار ته نینون، اما  
مودله دلی هیشکین ته جا منره

اون کی یه کو در زندگی ماتم نداره؟  
پیدا منکه آدمی کو غم نداره

\*\*\*

هر کین کی یه سیوا یه وژو دردی سیوا  
اسبابی خوشی هیشکی فراهم نداره<sup>(۱)</sup>

۱-ترجمه منظوم رباعیات کلاً از نوح است. همچنانکه ملاحظه می‌شود وزن ترجمه‌های منظوم در بعضی موارد با وزن رباعی اصلی متفاوت است. اما نکته مهم و قابل اشاره این است که مفهوم لغوی ترجمه‌ها نیز با رباعی اصلی در خیلی از موارد تفاوت اساسی دارد و برای کسانیکه با لهجه سمنانی

bevyerd böhâr vali zemestun bâ mö gal  
har raz ko danin mašyun zindun bâ mö gal

bâ ta deleyi xerâbe ger benyestun  
Jowni ta siyâ čašun golestun bâ mö gal

mö bi ta böhâri pi böhâri nadičan  
en meyxune pi bejoz xomâri nadičan

mâyan ko böhâr bolbolun fasla vo mö  
Joz zâq o keLEN pi qâr qâri nadičan

mezun tö ko kâri ešqi hâšâ menere  
en šâxa bâ xini deli yan pâ menere

šâyed ko be ejbâr ta neynun ammâ  
mö dele deli heškin ta jâ menere

un kiya ko der zandagi mâtam nedâre  
peydâ manekâ âdami ko qam nedâre

har kin kiya sivayâ vo žö dardi sivâ  
asbâbi xoši heyški Ferâham nedare

آشنایی ندارند در تطبیق مفهومی کلمه به کلمه خالی از اشکال نخواهد بود این ترانه‌ها و ترجمه‌های منظوم در سال ۱۳۴۰-۴۱ برای قرائت در برنامه ترانه‌های محلی رادیو تهیه شده و شاعر، الزاماً ترجمه منظوم رباعیات (و ترانه‌ها) را در محدوده تقریبی معاهیم اصلی تنظیم کرده است.

## (۱) دو بیتی‌ها

مرا بی‌تو جهان در دیده تنگ است  
زمین و آسمان نقش است ورنگ است

موگل بی‌ته بوور که دنیا تنگه  
زمین و آسمون نقشه و رنگه

چه دانی حال من در فرقت خویش  
درون سینه‌ات دل یاکه‌سنگ است؟

مزون بی‌ته چه جورون، بازماپرس  
ته دله سینه دل داریاکوسنگه؟

\*\*\*

شکوفه واشد از باد بهاری  
سراید نغمه قمری بر چناری

شکوفی واشین از وائی بهاری  
مسخنه قمری یه دیمی چناری

زمستان رفت و یخها آب گردید  
بهر سوگل شکفت از لطف باران

زمستون هم بشایخ پاک او با  
ولی واشی چن هر گوشه کناری

\*\*\*

تو با من تاکه هستی غم ندارم  
ولی بی‌تو بجز ماتم ندارم

تو تابا مودره، اغم ندارون  
ولی بی‌ته بجز ماتم ندارون

تو گوئی راحتی؟ کی دانی آخر  
که بی‌تو راحتی یک دم ندارم

مو-ره ما؛ راحتی؟ اما منزون  
کوبی‌ته راحتی ای دم ندارون

\*\*\*

۱- حالات ذکر شده در پانوشت رباعیات، در ترانه‌ها نیز - اندکی کمتر و با حفظ وزن یکسان در اصل ترانه و ترجمه منظوم - هست.

do beyTi hâ

mö gal bi ta bowver ka dönyâ tönga  
zemin o âsemun naqša vo rönga

mezun bi ta če Jurun bâz mâpers  
ta dele sine del dâr yâ ko sönga

šekufey vâšen az vâyî böhâri  
moxone qomriya dimi cenâri

zemestun ham bešâ yax pâk ow bâ  
veli vašičan har guša kenâri

tö tâ bâ mö dare a qam nedârun  
vali bi ta beJoz mâtam nedârun

mö-ra mâ râhete ammâ menezun  
kobi ta râheti yi dam nedârun

من از تو سیر می‌گردم؟ محل است  
ز تو دلگیر می‌گردم؟ محل است

اته پی سیر مبین هیشوخ؟ محله  
ته پی دلگیر مبین هیشوخ؟ محله

زهجران تو شاید پیر گردم  
زوصلت پیر می‌گردم؟ محل است

شاید کو پیر بین از دیری بی ته  
باته کی پیر مبین؟ هیشوخ، محله

\*\*\*

کجا گفتم که شوخ و بی وفایی?  
کجا گفتم که تو ظالم بلا بی؟

کی - ره باچن تو شوخ و بی وفایی?  
کی - ره باچن کو تو ظالم بلا بی؟

من و درباره تو این سخن‌ها؟  
تو که مهر و محبت را خدایی

او درباره بی ته این هکاتی؟  
تو کو در مهر و در پاکی خدایی

\*\*\*

جهان در فرققت بر من سیاه است  
نصبیم از جهان سوز است و آه است

مزون بی ته موگل دنیا سیاهه؟  
مو حاصل زندگی پی سوز و آهه؟

بسمانم تا به کی در انتظارت؟  
به ره مگذار چشم را گناه است

تا کی هر شو و هر روز منتظرین؟  
ره نازرا موجشی، ولا گناهه

\*\*\*

بس است عمری نشستن در خماری  
بگو تا کی کشم چشم انتظاری؟

ای یه عمری خماری، و سه دیگر  
تا کی چشم انتظاری و سه دیگر؟

نمی خواهم شمارم اختران را  
بس است ای ماه من اختر شماری

منگن بشمارون استاره هر شو  
کو استاره شماری و سه دیگر

\*\*\*

a tapi sir mebin heyşvax? mehâla  
tapi delgir mebin heyşvax? mehâla

šâyed ko pir babin az diriyi ta  
bâta key pir mebin? heyşvax mehâla

ki-ra bâčan tö šux o bi vefâye?  
ki-ra bâčan ko tö zâlam beaăye?

a vo der bâreyi ta en hekâti?  
tö ko der mehr o der pâki xodâye

mezun bi ta mö gal dönyâ siyâha  
mö hâsel zandagi pi suz o âha

tâ key har ruz o har şow montezer bin  
re nârzâ mö čaši vollâ gonâha

yiya ömri xomâri vassa diger  
tâ key čašm entezâri vassa diger

manegan beşmarun estâre har şow  
ko estâra šemâri vassa diger

برای پناهی عزیز:  
دost دیرین و سخت کوشم  
پس از هفت سال دوری (تیرماه ۱۳۷۷ نوح)

### کشکو بخورون (آب کشک بخورم)

عمری اگه دوری دنیه هم تو بخورون  
هر چی کومگن، هر روز و هر شو بخورون  
عمری اگر دور جهان تاب بخورم  
هر چه دلم می خواهد، شب و روز بخورم  
بازم مو دلی مگی بشین دیمی سمن  
بازیکه زرون دین و کشکو بخورون<sup>(۱)</sup>  
باز هم، دلم می خواهد بسوی سمنان بروم  
با بر و بچه ها باشم و کشک آب بخورم

ای کاغه مو ماره  
نامه ای به مادرم (۱)

- |   |  |
|---|--|
| مادر جان! خیلی وقت است بی خبرم<br>از تو اصلاً خبر مبر ندارم | ۱- ننه جان، خیلی وخته بی خبرون<br>ته پی اصلاً خبر مبر ندارون |
| نمی دانم تو اکنون در کجا هستی<br>سمنان؟ گنبد؟ یا تهران؟     | ۲- منزون گجه دره تو الون<br>سمنه؟ گنبده؟ یا کو ترون          |

---

۱- کشکو: غذایی بود با آب کشک که نان ویژه سمنان را در آن می آمیختند. نوع گرم آن را کلله جوش می خوانند که بر حسب سلیقه با پیاز داغ، (ادامه در صفحه بعد)

Kaškow baxorun  
omri aga dowri donye ham tow baxoron  
har či ko megan har ruz o har šow baxorun

bâzam mo deli megi bašin dimi seman<sup>(۱)</sup>  
bâ zeyka zarun dabin o kaškow baxorun

yî kâqa mo mâra

nana jân xeyli vaxta bixaberun  
Ta pi aslâ xaber maber nedârun

manezonon koja dare to alon  
semane? gonbede? Yâke Teron

---

ادامه از صفحه قبل - نعنا داغ و سیر داغ ترکیب می شد. با نان جو و پیاز خام غذایی سهل الهضم، مفید و دوست داشتنی بود.

درد پایت چطور است؟ خوب شده؟  
یا همچنان درد می‌کشی و خوب نشده؟

داداش، خواهر، بچه‌ها، همه خوبند؟  
بـه نظرم از سابق بـهترند

پسر عمه مشهدی حسن، احمد برادرش  
راستی آن خاله صغیری چه می‌کند؟

نـیره، اقدس، مـلوك، رضا  
طـاهره، مشهدی رجـبعلـى، خـبرالنسـاء

محمدـعلـى، مشـهدـى حـبـيـبـ، كـرـبـلـائـى قـنـبرـ  
مشـهدـى محمدـ، باـغـبـانـ خـالـه بـزـرـكـ

اـكـبرـ، مشـهدـى قـدـيرـ وـ كـرـبـلـائـى حـسـنـ  
ازـقولـ منـ هـمـه رـاسـلامـ بـرـسانـ

منـهمـ اـيـنجـا بـاـ بـرـ وـ بـچـهـهاـ هـسـتمـ  
لـقـمـهـ نـانـى مـىـ رسـدـ وـ مـىـ خـورـونـ

غـمـ نـانـ وـ اـشـكـنـهـ نـدارـمـ  
كـسـیـ رـاـكـهـ مـىـ زـنـدـ وـ مـىـ شـكـنـدـ نـدارـمـ

۳- تـهـ پـاـ درـدـیـ چـطـورـهـ؟ خـوـ وـابـیـچـیـ؟  
ياـ هـمـنـجـورـیـ منـجـ وـ خـوـنـاـبـیـچـیـ؟

۴- دـدـهـ، دـودـیـ، زـیـکـیـ، هـمـهـ خـورـیـ يـنـ؟  
خـولـمـکـهـ سـاـبـقـنـ پـیـ وـیـ تـرـیـ يـنـ

۵- عـمـهـ پـیـرـ مـشـدـحـسـنـ، أـمـدـرـوـبـرـیـ  
راـسـتـیـ اوـنـ هـالـهـ صـغـرـیـ چـهـمـکـرـهـ؟

۶- نـیـرـهـ، اـقـدـسـ، مـلـوـکـ، رـضـاـ  
طـاهـرـاـ، مشـرجـبـعلـىـ، خـیـ نـسـاءـ

۷- مـنـدـلـیـ، مشـدـ حـبـيـبـ، كـلـ قـنـبرـ  
مشـدـیـ مـحـمـدـ، مـسـيـنـ هـالـنـ وـزـيـ يـرـ

۸- اـكـبرـ وـ مشـقـدـيرـ وـ كـبـلـاحـسـنـ  
ازـ قولـىـ موـ هـمـونـ سـلامـ بـرـسنـ

۹- آـيـمـ اـنـجـوـ درـونـ باـزـيـكـهـ زـرـونـ  
لـقـمـهـ نـونـىـ مـرـسـهـ وـ مـخـورـونـ

۱۰- غـصـهـاـيـ نـونـ وـ اـشـكـنـهـ نـدارـونـ  
اـونـ کـوـ موـكـوـهـ وـ مشـكـنـهـ نـدارـونـ

ta pâdardi četowre xow vabiči  
yâ hamen yuri menj o xow nabiči

dada dudi zyki hama xowriyan?  
xolmeka sâbaqen pi vyteriyan

amma pir mašdasan amed žo berey  
râsti un hôla soqrâ če mekerey

neyyera aqdesa moluka rezâ  
tâherâ maš rajebali xeynesâ

mandeli mašd habib kalqanber  
mašdi mammed masin hôleyn vazyer

akber o mašqadir o kablâ hasan  
az qowli mo hamun selâm baresan

ayam enjo darun bâ zyka zarun  
loqma nuni merese vo moxorun

qosseyi nun o eškeny nedârun  
unko mukuye vo meškene nedârun

خوف و زجر و زندانی شدن ندارم  
نگ\_هبان قلچماق ندارم

چه کالیفرنیا باشم چه تهران  
هر جا باشم به یاد شما هستم

بعله، اینجا هر شب خواب می بینم  
سمنان را بانان خشک و کشکاب

شوید، ترتیزک و ترسه و ترخون  
کلم قمری، نسعا و ریحان

راسته بازار، امامزاده یحیی  
پنهنه، ناسار، امامزاده آلکا

باغ امیر، لتبیار، سی سر  
درگزین، شهمیرزاد، سنگسر

کوشک مغان، زاوغان، آسیاب شیخ  
پشت آتشکاه و درخت سرو

سر بر زمین می گذارم تا به خواب روم  
همه اینها از برابرم دفیله می روند

۱۱- ندارون خوفی زجر وزندانی  
نـدارون قـلچماق نـگـهـبـانـی

۱۲- چه کالیفرنیا دبین چه ترون  
هر جا دبین همش شما یه درون

۱۳- بعله، انجو خُنی مینون هرشو؛  
سمنی خشکه نون با کشکو

۱۴- شـوـهـ، تـرـتـیـزـکـهـ، کـرـهـ، تـرـخـونـ  
گـلـهـ قـمـرـیـ یـهـ، نـانـ، سـرـاـسـمـ

۱۵- راسته واژار، امامزاده یحیا  
پـیـ نـهـ، نـاسـارـ، اـمـامـزادـهـ آـلـکـاـ

۱۶- امیری رز، لتبیاری، سی سر  
درگزینی، شمرزی، سونگه سر

۱۷- کـیـشـمـنـیـ، زـوـوـنـیـ، شـیـخـیـ آـرـهـ  
پـشـتـیـ آـتـشـکـیـنـ وـ سـوـرـهـ دـارـهـ

۱۸- سـرـ زـمـيـنـ مـنـدوـنـیـ کـوـ تـاـ خـنـیـ شـيـنـ  
هـمـهـ اـنـیـ موـگـلـ دـفـیـلـهـ مشـيـنـ

nedârun xwofi zajr o zindâni  
nedârun qolçemâq nigehbâni

če kâliforniyâ dabin če Teron  
har jâ dabin hameš šemâ ye darun

baale enjo xoni mynun har šow  
semani xoška nun bâ kaškow

šava Tartizeka kara Tarxom  
kaloma qomriye nânâ serâsom

râsta vâžâr yimâmzâda yahyâ  
peyny nâsâr yimâmzâda âlekâ

amiri raz latibâri siser  
dargizeny šomerzy songesar

kišmeni zowveni šeyxi âra  
paštî atešgyn o sowra dâra

sar zamin menduni ko tâ xoni šin  
hama eni mö gal dafila mešin

آنچه فکر می کنی به یادم می آید  
باغ، انگور و دوشاب گیری به یادم می آید

مـهـتاب، پـشت بـام، تـابـستان  
ذـکـر نـیـمه شـب و بـه دـنـبـال آـن اـذـان

مـادر بـزرـگ پـیر، عـمـه، خـالـه  
همـسـایـهـهـاـ، مشـهـدـیـ حـیدـرـ، ذـبـیـحـ واـسـتاـ

شـبـ چـرـهـ: بـادـامـ، اـنـارـ، اـنـجـيـرـ خـشـكـ  
موـيزـ، كـهـ بـعـضـيـ پـوـجـ وـ كـرـمـ زـدـهـ بـودـ

برـفـ وـ دـوـشـابـ، زـمـسـتـانـ وـ سـرـماـ  
بـامـدادـ، شـلـغـمـ پـخـتـهـ وـ حـلـوـایـ کـدوـ...

۱۹- هـرـ چـیـ کـوـفـکـرـهـاـکـهـ، هـمـشـمـوـیـ مـیـ  
رـزـ وـ انـگـیـرـهـ وـ چـلـشـ مـوـیـ مـیـ

۲۰- مـفـتـشـوـ، پـشـتـیـ بـونـیـ، تـوـوـسـتوـنـ  
ذـکـرـیـ نـصـفـیـ شـوـینـ، ژـوـپـشـتـیـ اـذـونـ

۲۱- پـیـرـهـ نـنـجـنـهـ، عـمـّـاـ وـ هـالـاـ  
هـمـسـیـهـ: مشـدـحـیدـرـ، ذـبـیـحـ، اوـسـتاـ

۲۲- شـوـچـرـهـ: وـیـمـیـ، نـارـیـ، اـنـجـیـلـتـهـ  
مـرـیـثـیـ، بـعـضـیـ پـیـچـیـ، چـیـ دـکـتـهـ

۲۳- وـرـهـ دـوـشـوـ، زـمـسـتـونـوـ، سـرـماـ  
صـبـیـ، شـلـوـمـیـ وـ کـوـینـ حلـواـ...

### نامه‌ای به مادرم (۲)

مـادرـ جـانـ باـزـ مـنـمـ، پـسـرـ توـ  
درـبـنـ دـایـرـهـ هـمـجـنـانـ گـرـفتـارـ

خـیـلـیـ وـقـتـ اـسـتـ کـهـ توـ رـاحـتـ شـدـهـایـ  
پـاهـایـتـ رـاـ روـیـ توـشـکـچـهـ نـدـوـخـتـهـانـدـ

دـیـگـرـ دـسـ درـدـ وـ پـاـ درـدـ نـدـارـیـ  
غـصـةـ کـرـدـ وـ نـکـرـدـ نـدـارـیـ

۲۴- نـهـ جـانـ باـزـ آـیـوـنـ، تـهـ پـیـرـونـ  
انـ دـلـهـ دـایـرـهـ هـنـیـ گـیـرـونـ

۲۵- خـیـلـیـ وـخـتـهـ کـوـتـوـ رـاحـتـ وـایـچـهـ  
نـدـوـچـیـشـونـ تـهـ پـیـ دـیـمـیـ نـلـیـچـهـ

۲۶- دـیـگـهـ دـسـ درـدـ وـ پـاـ درـدـیـ نـدارـ  
غـصـهـایـ هـاـکـرـدـ وـ نـاـکـرـدـیـ نـدارـ

harči ko fekr hâka hameš mo ye my  
raz o engira vo čeleš mo ye my

maftešow pašti bowni towveston  
zekri nesfi šowvin žo pašti azon

pira nanjuna amâ vo hâlâ  
homisye mašd heyder zbi ustâ

šowčera vymi nâri enjelatey  
marizi bazi piči či deketey

vara dušow zemeston o sarmâ  
sobi šalomi o kavin halvâ...

nana jân bâz ayun Ta pirun  
en dele dâyire hany girun

xyli vaxta ko to râhet vâbiče  
nadučišun Ta py dimi naliče

diga das dardi o pâ dardi nedâr  
qosteyi hâkerd o nâkerdi nedâr

منهم امروز و فردا به تو می‌رسم  
اگر بتوانم نزد تو می‌خوابم

ها برادر جان، خواهر جان، این نوح است  
حکاکسترش را که می‌بینی، باز کوه است

پل صراط و میزان را واسهاد  
نکیر و منکر را حیران گذاشت

هیچ وقت برای او غصه نخوردید  
هر چه غصه خورده‌اید، کافی است، نخوردید

این همان آتشپاره است که هر جا بود  
دقیقه‌ای راحت و آرام نداشت

دقیقه‌ای راحت و آرام نداشت  
دلش هر چه خواست همان کرد

خدا و خلق خدا را بنده نبود  
برابر شاه و شیخ در مانده نبود

دل شما را با حرفهایش باز کرد  
هر کاری که دلش خواست، همان کرد

۲۷- آئین آرو یا هرن ته مرسون  
اگه بزونون ته گل مُحسون

۲۸- هادَه جان، دودو جان ان نوحه  
ژو خاکستر کو می نی، بازکوهه

۲۹- پلی صلاتی و میزون واشتش  
انکیر و منکرون حیرون واشتش

۳۰- هیشوختی ژوره غصه نخورین  
هر چه بخورتون و سه نخورین

۳۱- ان همون ذکه‌ی کو هر جا دبا  
دقه‌ای راحت و آروم منا با

۳۲- دله ناساری تاچش واکرديش  
ژو دلی هر چی گیاها کرديش

۳۳- خدی و خلقی خدی بنده نبا  
شاهی و شیخی در مونده نبا

۳۴- شما دل با هکاتون واکرديش  
هر کاری مگیش اون ها کرديش

ayan âru yâ heryn Ta meresun  
aga bazonun Ta gal möxoum

hâ dadajân dudujân en nuha  
žo xâkester ko meni bâz kuha

poli selâti o mizon vâšteš  
ankero monkeri hyron vâšteš

hyšvaxti žora qossa naxorin  
harči boxortun vassa haxorin

en hamun zokkeya ko har jâ dabâ  
daqqeyi râhet o ârom menâbâ

dele nâsâri Tâ čaš vâkerdyš  
zo deli har ci giyâ hâkedyš

xodey o xalgi xodey banda nabâ  
šâhi o šyxi darmonda nabâ

šemâ del bâ hekâtun vâkerdeyš  
har kâri megiyeš un hâ kerdeyš

گلش ریشه در خود داشت  
هیچگاه نسبان شکم ندوید

برایتان شعر سمنانی به هم بافت  
که بخوانید و به ما بخندید

زیرا که عمری اسیر مانده‌ایم  
در دست این بی‌سر و پاه‌گیر افتاده‌ایم

چه کسی مثل او در دل شما را گفت؟  
کی مثل او برای شما شعر ساخت؟

صاحب غیرت و جرأت بود  
همواره مایه صد من شیر بود

### به پیش دیمی صلحی جهانی

۱- گر حافظی صلحی بیو ملت به زمانه  
منمونه از جنگی دیگر نام و نشانه

اگر ملت به زمانه حافظ صلح شود  
از جنگ دیگر نام و نشانی تخواهد ماند

۲- جنگ هماره جز مرگی نداره دیگه سوغات  
ای تپه خاکستر مبو، چه شر و چه دهنه

جنگ برای ما جزمرگ سوغاتی دیگر ندارد  
یک تپه خاکستر می‌شود چه شهر و چه روستا

۳۵- ریشه در هوشتوں در دش‌ژولین  
نژرا هیشوح دنبالی تلین

۳۶- سمنی شعری دبستش شماره  
کوبخونین و بخندین هماره

۳۷- کوای یه عمری بمونچین اسیر  
دستی ان بی‌سر و پایونین گیر

۳۸- کی ژو واری شما دردی دلی بات؟  
کی ژو واری شماره شعری بسات؟

۳۹- صاحبی غیرتی و جُرّتی با  
همیشه مایه بی صی ْن شتی با

riša der hošton derdeš žo velin  
nattežâ heyš vax demdâli Telin

semani še,ri debesteš šemâra  
ko baxonin o baxendin hamâra

ko yiya omri bemončin asir  
dasti en bi sar o pâyunin gir

ki žo vâri šemâ dardi deli bâ?  
ki žo vâri šemâra šeri besât?

sâhabî qeyreti o jor,eti bâ  
hamiša mâyeyi sey mon šeti bâ

be piš dimi solhi Jehâni  
ger hâfezi solhi babu mellet bezamâna  
manemune az jangi diger nâm o nešâna

jang hamâra joz margi nedâre diga sowqât  
yi tappa xâkester mebu če šaaro če dahât

۳- پیرو جوونی جمله میین طعمه بی با میین  
هر جا کو نیا که همه جا آتش و خین

پیر و جوان همه طعمه بمب خواهد شد  
هر جا که نگاه کنی همه جا آتش و خون است

۴- بامبه، منا پرسه کو جوون یا کوتا پیره  
بامبه، منا پرسه کو وشون یا کوتا سیره

بمب نمی پرسد که تو جوان یا که پیری  
بمب نمی پرسد که گرسنه یا که تو سیری

۵- ان جغده کو هرجایی بشو مرگ و مكافات  
بدبختی و نکبت مبره تحفه و سوغات

این جغدیست که هر جا برود مرگ و مكافات  
بدبختی و نکبت تحفه و سوغات می برد

۶- مووته - ره خیری نداره جنگ، بجز شر  
کوشش ها که هرجوری مژن پس ژولوبر

برای من و تو جنگ خیری جز شر ندارد  
کوشش کن هر طور می توانی پس جلویش را بگیر

۷- ته و چونه کو منجی به ان جور تو زحمت  
ژون گوز بکرچه، ای به عمری به مذلت

برای بچه هایت که این گونه زحمت می کشی  
آنها را عمری با مذلت بزرگ کرده ای

۸- نارزا تو کو گوشتی دمی تو بی بین آخر  
نارزا تو همش کشته بین اکبر و اصغر

مگذار تو که گوشت دم توب شوند آخر  
مگذار تو که پیوسته اکبر و اصغر کشته شوند

pir o jevuni jomala mebin tomeyi bâmbin  
har jâ ko niyâkka hama jâ âteša vo xin

bâmba menâperse ko jevun yâ ko to pire  
bâmba menâperse ko vasun yâ ko to sire

en joqde ko har jâyi bašu marg o mokâfât  
bad baxti o nekbet mebere tohfa vo sowqât

mo vo ta - ra xeyri nedâre jang be joz šar  
kušeš hâka har juri mezun pas že jelow bar

ta vačuna ko menji be enjur to zahmet  
žun gowz bekerča yi ya omri be mazallet

nârzâ to ko gušti dami tupi babin âxer  
nârzâ to hameš košta babin Akber o Asqer

۹- اریابی منافه بالا، نارزا تو بجنگن  
narza toodale آتشی و خینی بغلتن

برای منافع ارباب مگذار بجنگند  
مگذار میان آتش و خون بغلطند

۱۰- در سایه‌یی صلحی تو مبار ملتی آزاد  
در سایه‌یی صلحی مبوته زندگی آباد

در سایه صلح تو ملت آزادی خواهی شد  
در سایه صلح زندگی تو آباد می‌شود

۱۱- ته زندگی پی چون کوای یه صلح مدافه  
پس صلحی پی دفاه‌که، یعنی ته منافه

چون صلح مدافع زندگی تست  
پس از صلح دفاع کن یعنی از منافع

۱۲- باکوشش و جدیتی پیگیر و فراوون  
اوسرارکه در دنیا ان طالبی جنگون

باکوشش و جدیت پیگیر و فراوان  
در دنیا این جنگ طلبان را افسار کن

۱۳- تا صلح ببوده همه جا غالب و محکم  
پس پیش دیمی صلحی جهانی همه با هم

تا صلح در همه جا غالب و محکم بشود  
پس پیش بسوی صلح جهانی همه با هم

arbâbi menâfe bâlâ nârzâ to bajengan  
nârzâ to dele âteši o xini baqeltan

der sâyeyi solhi to mebâ melleti âzâd  
der sâyeyi solhi mebu ta zandegi âbâd

ta zandegi pi čunko eya solh modâfa  
pas solhipi defâ hâka yani ta menâfa

bâ kušeš o jedddiyeti peygir o ferâvun  
owsâr ka der donyâ en tâlebi jangun

tâ solh babu der hama jâ qâleb o mohkam  
pas piš dimi solhi jehâni hama bâham

## ناقوسی مرگی

تا کاریگر و وزیر و دانشجو و اصناف  
ان چار نبین متحد، اصلاح محاله

تا کارگر و دهقان و دانشجو و پیشه‌ور(ان)

این چهار(طبقه) متحدنشوند اصلاح محال است

ای منفردون، بین زهرگوش و اطراف  
تا وخت نشیچی شما دس پی و مجاله

ای منفردها بیائید از هرگوش و اطراف

تا وقت و فرست از دست شما نزفته است

پشتیبانی ان نهضتی بین از دل و از جون  
ان نهضته کو ختم کره روزی سیایی

پشتیبان این نهضت باشید از دل و جان

این نهضت است که روز سیاه(سیاه روزی) را ختم کند

ان نهضته سرمایه دارون ناقوسی مرگی  
بر رنجبرون مخبری از فتحی نهایی

این نهضت ناقوس مرگ سرمایه داران است

و مخبر فتح نهایی برای رنجبران

ان نهضته بُنیونه‌ای دنیایی جدیدی  
دنیایی مساواتیه و دنیایی کارین

این نهضت بنیان یک دنیای جدید است

دنیای مساوات و دنیای کار

دنیایی کو اربابی تلین، بی همش او بو  
دنیایی کو همه همه ژو آرزو داریں

دنیایی که پیه شکم ارباب آب می‌شود

دنیایی که همه ما آرزویش را داریم

nâqus-i- margi

Tâ kariger o vazyer o dânešju o asnâf  
en čâr nabin mottahad eslâh mehâla

ey monfareduñ beyn ze har guša vo atrâf  
tâ vaxt našici šemâ das pi o mejâla

poštibâni en nehzeti bin az del o az jown  
en nehzeta ko xatm kere ruzi siyâhi

en nehzeta sarmâya dârun nâqusi margi  
ber ranjberun moxberey za fathi nehâyi

en nehzeta bonuneyi donyâyi jadidi  
donyâyi mosâvâti ya vo donyayi kârin

donyâyi ko arbâbi telin pi hameš ow bu  
donyâyi ko hamâ hama žo ârezu darin .

دنسایی کوژ و کنجی خیابونون هیشوخت  
ای مُشت و شونی نخوسن لخت وو یکاری

دنسایی که کنج خیابانها یاش هیچگاه  
مشتی گرسنه و بیکار تخوابند

دنسایی کو مظلوم دیگر ظلم منی نه  
ششما منگرده گیراویره ای یه کاری

دنسایی که مظلوم دیگر ظلم نمی بیند  
ششماء برای یافتن کاری نمی گردد

دنسایی کو در بسی مون آزادی اصلی  
دنسایی کو بهداشت و فرهنگ همون بو

دنسائی که آزادی اصلی را داشته باشیم  
دنسایی که بهداشت و فرهنگ از همگان باشد

کاریگری و وزیری و چی بخونن درس  
نه منحصری چند نفر مفتخورون بو

بچه های کارگر و دهقان درس بخوانند  
نه تحصیل منحصر برای چند نفر مفتخوار باشد

آرو تو اگه مینی کو فرهنگ ندارین  
منگشونی کو ته و چی بین سواد دار

امروز تو اگر می بینی که فرهنگ نداریم  
نمی خواهند که فرزندان تو با سواد باشند

تازونتی و بمونن بی خبر و کور  
هر کین نفما ویشتی اوتون مبره بار

تانادان و بی خبر و کور بمانند  
(زیرا که) هر کس نفهمید بهتر بار آنها را خواهد کشید

donyâyi ko žo konji xiyâbunun heyš vaxt  
yi mošt vašuni naxosan zâr o vikâri

donyâyi ko mazlum diger zolm meneyne  
šaš mâ manegerde gir evere yiya kâri

donyâyi ko derbimun âzâdiyi asli  
donyâyi ko behdašt o farhang hamun bu

kâriger o vazyeri vačey baxunan dars  
na monhaseri čond nafer moftxorun bu

âru to age meyni ko farheng nedârin  
manegešuni ko ta vačey bin sevâd dâr

tâ nazonani o bamunan bi xaber o kur  
har kin nafamâ veyteri unun mebere bâr

### تابلو فقر

۱- نزدیکی پیشینین با، با گرم هوا سخت

آتش مواد مثلی انسی کو دزارون پی

نزدیک ظهر بود و هوا سخت گرم بود

مثل اینکه از دیوارها آتش می بارید

۲- ای جمعیتی جم ببا با سری چارین

با ناظری ای منظره بی از هزارون پی

جمعیتی سر چهار راه جمع شده بود

و ناظر منظره ای بود از هزاران(منظره مشابه)

۳- والا وسط ای کارگری لخت و برنه

انگار بشابا نور بکلی ژوچشون پی

کارگری لخت و برنه در میان افتاد بود

انگار بکلی نور از چشمانش رفته بود

۴- واله وسط و هر کسی ای چی ژو - ره ما

ای ما: وشونه، ملیمه از ژوچشون پی

افتاده وسط و هر کسی چیزی باو می گوید

یکی می گوید: گرسنه است و از چشمانش معلوم است

۵- ای ما: واز ویکاری یه زار و ذلیله

چه شاهدی ویتری یه ژو دستون پیشکون پی

یکی می گوید: از بیکاری است که زار و ذلیل است

چه شاهدی بهتر از پینه های دستانش

۶- واله دیمی خاکین، ژو چشی سفت ماسی چن

بیرین منشو هیشوخت از فکری و چون پی

روی خاک افتاده و چشمها یش به سقف چسبیده اند

هیچگاه از فکر فرزندانش بیرون نمی رود

Tâblu - vi - Faqri  
 nazdiki pišinin bâ - bâ garm hevâ saxt  
 âteš mevârâ mesli eny ko dezârun pi

yi jamiyeti jam bebâbâ sari čârreyn  
 bâ nâzeri yi manzere yi az hezârun pi

vâlâ vaset yi kâregeri loxt o berehna  
 engâr bësâbâ nur bikolli že časun pi

vâla vaset o harkesi yi či že - ra mâye  
 yi mâye: všuna malima az zo casun pi

yi mâye ko: az vikariya zâr o zalila  
 če šâhedi veyteriya že dastun pinekun pi

vâla dimi xâkin že caši saft mâseyčan  
 birin manešu heyşvaxt az fekri vačun pi

- ۷- هشکین دنبال قمه بی نونی ژوده آخر  
و شونی پی بشابا رمقد از ژو، زونون پی  
هیچکس نبود که لقمه نانی به او بدهد آخر  
از گرسنگی رمقد از زانوها یاش رفته بسود
- ۸- ای چکا او هشکین دونچا کند اینی گل  
خاکه نریزینه شون ژو دیمی هلون پی  
یک قطره آب هیچکس به گلویش نچکاند  
گرد و خاک از لباسش نتکانند
- ۹- اصلین متاثر نبایین از اینی وضعین  
چون ای بدی بیشون مرمه از هزارون پی  
اصلاً از وضع او متاثر نشده بودند  
چون یکی از هزاران را دیده بودند که می‌میرد
- ۱۰- آمثالی اینی هر جا کوئد با، مینی چارچار  
ای دقّه بشه رد با اگر تو خیابون پی  
امثال او را هرجا که بگذری چهارچهار می‌بینی  
اگر دقّه‌ای از خیابان بگذری
- ۱۱- هشکین منایه، چره محکوم به مرگین  
ارباب دگی تا به وکیل و وزیرون پی  
هیچکس نمی‌گوید چرا محکوم به مرگید  
از ارباب بگیر تا وکیلان و وزیران
- ۱۲- هر کین نئنا ری و چمی دزدی در ایران  
مگی بمره، چش دپوشه جنی یه و چون پی  
هر کس راه و چم دزدی را در ایران ندانست  
باید بمیرد و چشم از زن و فرزند بپوشد

heyškin denebâ loqmeyi nuni že de âxer  
vašuni pi bešabâ rameq az že zownun pi

yi čekkâ ow heyškin du nečâkend eny gal  
xâka nerîzenşun že dimi halun pi

aslan mote'aser nababen az eni vazyin  
čun yi bedibişun memere az hezârun pi

amsâli eni har jâ ko radbâ meyni čâr čâr  
yi daqqa başa rad bâ ager to xiyabun pi

heyškin menvâye čera mahkum be margin  
arbâb dagi tâ be vakil o vazirun pi

har kin nazonâ rey o čami dozdi der "Irân"  
megi bamere čaš dapuše jeniya vačun pi

- ۱۳- ای کارگری کوٽ دَرِه در ذلت و سختی  
پی با، نخُسا، بی گی تو هم از دیگرون پی  
ای کارگری که در ذلت و سختی هستی  
برخیز، مخواوب، تو هم از دیگران بیاموز
- ۱۴- تا بیطرف و سسته و بی عزم و اراده  
اصلاً منزون حقّه‌ها سرمایه دارون پی  
تا بیطرف و سست و بی عزم و اراده هستی  
اصلانمی توانی حقت را از سرمایه داران بگیری
- ۱۵- با کارگرون گر تو بیا متّحد از دل  
اونوخت دمار منج تو از مفتخورون پی  
با کارگران اگر از دل متّحد شنستوی  
آنگاه دمار از مفتخوران خواهی کشید
- ۱۶- هر کاخی ستمکاری آرو سخت ملزه  
از اتحادی بی خللی کاریگرود پی  
هر کاخ ستمکاری امروز سخت می لرزد  
از اتحاد بی خلل کارگران

ey kêregeri ko dare der zellet o saxti  
peybâ, naxosâ yey gi to ham az digerun pi

tâ biteref o soste vo bi azm o erâda  
aslan manezun haqqa hâ sarmâya darun pi

bâ kêrgerun ger to babâ mottehad az del.  
unvaxt demâr menj to az moftxorn pi

har kêxi setamkâri âru saxt melerze  
az ettehâdi bi xelei kêrigerun pi

شما چاره (چاره شما)

- ۱- ته- ره مایون ای، کاریگر، وزیر  
ته- ره مایون، همیشه لخت و پکر

۲- ته- ره مایون ندیچه خوشوختی  
سره کر چه به ذلت و سختی

۳- ته- ره مایون کو در همه دنیا  
بخوتی ر، ندار اصلاً جا

۴- ته- ره مایون کو هر چی زحمت منج  
مشو اربابی کیسه ته دس رنج

۵- ته پی ماپرسونی، با ان زحمت  
ته پی ما پرسونی، با ان ذلت

۶- چره لخت و وشون بمنوجه تو باز؟  
ته چشی لسی و ته دست دراز

۷- چره إن زندگی ته ره سخته؟  
چقدر فعله زار و بدیخته؟

۸- چره، تاکی تو بندیه و اسیر؟  
ای یه تله منخوتونون سیر؟

### šemâ cârâ

ta - ra mâyun ey kâriger vaziyer  
ta - ra mâyun hamîsa loxt o paker

ta - ra mâyun nadiča xošvaxti  
sara kerča be zellet o saxti

ta - ra mâyun ko der hama donyâ  
boxoti- ra nedâr aslan jâ

ta - ra mâyun ko har či zahmet menj  
mešu arbâbi kisa ta das rank

ta pi mâpersuni bâ en zahmet  
ta pi mâpersuni bâ en zellet

čera loxt o vašun bemunče to bâz  
ta čaši lasi o ta dast derâz?

čera en zandagi ta - ra saxta?  
čeqader fala zâr o bad bexta?

čera? tâ key to bandaye vo asir?  
ey ya tela manexow tö nun sir?

- |  |  |
|--|--|
| <p>چرا ارباب مفتخار همه شب<br/>کنیاک و عرق و آبجو می خورد؟</p> <p>ولی برای نان جوین تو آه می کشی؟<br/>برادر ناله هم تو بیجا می کشی</p> <p>ناله کاری برای شما نمی کند<br/>اتحاد تنها چاره شماماست</p> <p>تا شما متعدد نشوید خلاصه<br/>آش همین آش است و کاسه همین کاسه</p> | <p>۹- چره اربابی مفت خور همه شو<br/>مُخره کنیاک و عرق، آبی جو؟</p> <p>۱۰- ولی چین نونی - ره تو آمنج؟<br/>برادر ناله ین تو بیجا منج</p> <p>۱۱- ناله، کاری مناکره شما - ره<br/>اتحاده فقط شما چاره</p> <p>۱۲- تا شما متعدد نبین خلاصه<br/>آش همن آش و همن کاسه</p> |
|--|--|

## در سایه ای اتحادی (در سایه اتحاد)

- |  |   |
|--|---|
| ای کارگر، ای گربان چاک                                   | ای کارگر، ای یقه برهنه                                |
| ای رنجبر، ای همیشه در رنج                                | ای رنجبر، ای همیشه در رنج                             |
| تاكى اسیر ذلت هستى؟                                      | تاكى تو به ذلتى اسیره؟                                |
| ابن زحمت و رنج را تابه کى مىكشى؟                         | ان زحمت و رنج تا بکى منج؟                             |
| با اين همه زحمتى که مىكشى<br>باز سرت روی تنها آويزان است | با ان همه زحمتى کوئمنجي<br>ته سرواله با زته ديمى ژونه |
| رنگ همواره زرد و زار<br>بچه هایت گرسنه و برهنه           | ئە رونگ همیشه زرد و زاره<br>ئە وچى وشونى و برهنه      |

čera arbâbi moft xor hama šow  
moxore konyâk o areq abijow

vali jeyin nuni - ra tö â menj?  
berâder naleyan tö biyâ menj

nâla kâri menâkere šemâ - ra  
ettehâda faqet šemâ čâra

tâ šemâ mottahad nabin xolâsa  
âš haman âša vo haman kâsa

der sâyeyi attehâdi  
ey kâreger ey yaqa berehna  
ey ranjber ey hamîša der ranj

tâ key tö be zelleti asire?  
en zahmet o ranj tâ be key menj?

bâ en hama zahmeti ko menji  
ta sar vâla bâz ta dîmi towne

ta rowng hamîša zard o zâra  
ta vačey vašoni o berehney

زحمت تو اگر نمی‌کشی (که) می‌کشی  
کاری تو اگر نمی‌کنی (که) می‌کنی

پس برای چیست که مانند من  
یقهات همواره چرک و چاک است؟

شب تا صبح پشت ماشین  
بی خوابی و زحمت و مرارت

یک طرف غصه بچه‌ها (یت) را داری  
یک طرف حرارت ماشین

شب‌هایی که کار می‌کنی، دائم  
از بی خوابی همواره خماری

آیا ارباب به سرکشی تو می‌آید؟  
بتو می‌گوید: کارگر چطوری؟

جز تو و بازوهات و دستهایت  
هیچکس یار و غمخوار تو نیست

در سایه اتحاد خودت  
 فقط حق خویش را می‌توانی بگیری

زحمت تو اگر منجع، منجی  
کاری تو اگر مناگه، ماگه

چی چی بالایه کو پس مسوواری  
ته یقه همیشه چلک و چاکه؟

شوم تا بصبی پشی ماشینین  
بی خوابی و زحمت و مرارت

ای طرف غصه یی و چون دار  
ای طرف ماشینین حرارت

شوها یی کو کاری ماکه، دائم  
از بی خابی همش خماره

آیا کو ته سری منجه ارباب؟  
ما یاه تره: کارگر چطوره؟

جز ته و ته بالون و ته دستون  
هیشکین نی یه ته - ره یار و غم خار

در سایه یی اتحادی هشتون  
هشتون حق فقط مazon هار

zahmet tö ager menenj menji  
kâri tö ager menâka, mâka

čiči bâlâya ko pas mo vâri  
ta yaqa hamîša čelk o čâka

šum tâ be söbi paši mâšinin  
bi xâbi o zahmet o merâret

ey teref qosteyi vačun dâr  
ey teref mâšinin herâret

šowhâyi ko kâri mâka dâam  
az bi xâbi hameš xomâre

âyâ ko ta sari menje arbâb?  
mâye tara kârger četowre?

joz ta vo ta bâlun o ta dastun  
heyš kin niya ta-ra yâr o qamxâr

der sâyeyi ettehâdi hoštun  
hoštun haqqa faqet mezun hâr

### آلله و کوترا<sup>(۱)</sup> (کبوتر و عقاب)

- ۱- با ته «نو» کونه ببا؟ ان هکاتی بی سری یه  
هر چند کونه ببتو، باز ته پی توتری یه  
گفتی "نوح" کهنه شده این حرف هذیان است  
(که) هر چه قدر کهنه شود باز تو نو تر است
- ۲- مرده و زنده بی فیلی ژو قیمت صی تیمنه  
آلله پیرم کوببو باز قاتلی کوترا یه  
فیل مرده و زنده اش صد تو مان است  
عقاب، پیر هم که شود باز قاتل کبوتر است
- ۳- اگه ای گوشه منینون ساکت، لنجور مونیننا  
موقعي ژو موزفون تیئر تراز الپری یه  
اگر در گوشه ای ساکت نشسته ام چنین مرام بین  
به هنگامش زبانم از تیغ تیزتر است
- ۴- نه خیال ها که، کومیدون بی بیرین شین، هیشوخ  
اگه عاله بد و چن ان حساب دیگری یه  
نه پنداری که ازمیدان بیرون خواهم رفت، هیچ گاه  
اگر دهانم را دوخته ام این حساب دیگری است
- ۵- ما کرون هشتون هکات، گرمو سر آتش بوارد  
مزونه ان حساب اونی کو، ته پی مستری یه  
حروف خودم را می زنم اگر آتش بسرم بیارد  
این حساب رامی داند آن کس که از تو بزرگتر است

---

۱- این شعر مخاطب خاصی ندارد و رفتار اشخاص مختلف سبب پیدایش آن شده است.

alla vo kuter  
bâta "NU" kona bebâ en hekâti bisariya  
harčiko kowna babu bâz tapi nuteriya

marda vo zandey fili žö qeymet sey timana  
alla piram ko babu bâz qateli kuteriye

aga yi guša meninun sâket en jur mö neynâ  
moqeyi žö mö zefun tîzter az alpariya

na xiyâl hâka ko meydun pi birin šin heyš vax  
aga âla bedučan en hesâbi digeriya

mâkerun hoštun hekât ger mö sar âteš bevâre  
mazune en hesâb uni ko ta pi masteriya

۶- تازبونی سمنی زنده یه آمنمرون  
دره مواسم همه جا، آدبین ویتری یه

تازبان سمنانی زنده است من نمی میرم  
اسم من همه جا هست، من نباشم بهتر است

۷- سمنی شعره موواری کی بساقچی و بیار  
گر «نعمایما» یه، اگر «پیمون» یا «نیری» یه

شعر سمنانی راچه کسی چون من ساخته است برداری باور  
اگر «نعمایما» است اگر «پیمان» اگر «نیری» است

۸- خودستایی نی یه هیشوخت موکاری به علی  
چاکروني اونی گل کو اینی جا نوکری یه

به علی (سوگند) که کار من هیچگاه خودستایی نیست  
چاکر کسی هستم که جای دیگر نوکر است

۹- بسکی خشتوون وادوندده، موآلله واکرده  
وارزی اینی ته تریف هاکره، ان ویتری یه

بسکه باد در خودت افکنده دهان مرا باز کردی  
بگذار دیگری از تو تعریف کند، این بهتر است

۱۰- «نیری» دوست دارون، خیلی ژوپی عذر مگن  
مو-ره ان شاعر پیش کسوت و تاجی سری یه

«نیری» را دوست دارم از او خیلی عذر می خواهم  
برای من این شاعر پیش کسوت و تاج سر است

۱۱- قافیه جور بیا، ای دفه ژو اس بی یه ما  
چکرون؟ قافیه تقصیره، ردیفی شری یه!

قافیه جور شد و یک دفعه اسمش آمد  
چکنم؟ تقصیر قافیه و ردیف شعر است!

tâ zebuni semenî zandaya a manamern  
dara mö esm hama jâ a denebin veytriya

semani šeera mö vâri ki besâči ve biyâr  
ger "Nayimâ" ya ager "peymun" ger "Neyeri" ya

xod stâyi niya heyšvaxt mö kâri be "Ali"  
čâkeruni uni gal ko ini jâ nowkeriya

baski xoštun vâ devenda mö âla vâkerda  
vârzi ini ta tarif hâkere en veyteri ya

Neyyeri dust dârun xeyli žö pi ozr megan  
mö - re en šâ'er piškesvet o tâji sariya

qâfiya jur bebâ yi dafa žö es biyamâ  
čekerun qafije taqsira radifi šeriya

۱۲- «نعمه» صی سالی پیشی چه ریاعی بسا چی

ژوزفون راستی کو شرین تراز شکری یه

«نعمما» صد سال پیش چه ریاعیهای ساخته است

زبانش براستی که شیرین تر از شکر است

۱۳- ای یه عمری «پیمونی» شاهی پی تعریف ها کرد

کی ژو-ره بات کو: ته خر گُوزتر از قاطری یه؟

یک عمر «پیمان» از شاه تعریف کرد

چه کسی به او گفت که: خرت از قاطر بزرگتر است؟

۱۴- اینقدر خایه مالی؟ جوانی بی و سه دیگر

باعشی خشمی خدی، لعنتی پیغمبری یه

اینقدر خایه مالی؟ جان بابا بس است دیگر

باعث خشم خداو لعنت پیغمبر می شود

۱۵- چار رو زندگی اینقدر مذلت منگی

هر خری-ربا: ته سر عینهو شاهی سری یه

چهار روز زندگی اینقدر مذلت نمی خواهد

(که) به هر خری بگوئی: سرت مثل سر شاه است

۱۶- چار رو آدم وابا، اینقدر تملق نوایا

آدمی ارزش از پیلی پی بالاتری یه

چهار روز آدم شو و اینقدر تملق مگو

ارزش آدم از پیول بالاتر است

۱۷- زندگی لذت، در میردی و میردونگی یه

چه تفاوت اگه نه، بینی بشر با خری یه

لذت زندگی در مردی و مردانگی است

اگر نه چه تفاوت بین بشر با خر است

Nayimy sey sâli piši če robayi besači  
žö zefun râsti ko šerinter az šakkeriya

yiya ömri "peymuni" šâhi pi taarif hâkerd  
ki žö - ra bât ko ta xar gowz ter az qâteriya?

enqader xâya mâli jowni babey vassa diger  
bâ'esi xešmi xodey laaneti peyqamberiya

čâr ru zandagi enqedr mazellet managi  
har xari - ra ba: ta sar eynahu šahi sariya

čâr ru âdam vâbâ enqadr tamalloq nevâyâ  
âdami arzeš az pili pi bâlâteriya

zandagi lezzet der mirdi o mirdunegi ya  
če tefâvot aga na beyni bašer bâ xari ya

۱۸- باز خر، جون مُکنه دائم و بار منجه همش

اگه انسون نبو آدم، خری پی خرتی یه

باز خر جان می‌کند دائم و بار می‌کشد پیوسته

آدم اگر انسان نباشد از خر پست‌تر است

۱۹- اخمی هم ننجا موره بیخودی دلگیر نبا

زنده میدونی جنگی گدی و تاجری یه

اخمها را برای من در هم مکش و بیهوده دلگیر مشو

زنده میدان جنگ گدا و تاجر است

۲۰- ای یه شو، یا ای یه رو، او تو هردو مردین

اون چی ممونه هماپی کاری خیروشی یه

یک شب یا یک روز من و تو هر دو می‌میریم

آنچه می‌ماند از ما کار خیر و شر است

۲۱- ای یه کاری‌ها که، بعد از ته نواین: به درک

بنّزاپیلی بالا- عاشقی سیم و زری یه

یک کاری بکن که بعد از تو نگویند: به درک

سرای پول دوید، عاشق سیم و زر است

۲۲- "نوح" اگر کونه اگرنو، همنه کوژو می‌نی

ژو حساب ریزودرشت ثبت دله دفتری یه

«نوح» اگر کهنه و اگر نو همین است که او را می‌بینی

حساب او ریز و درشت در دفتر ثبت است

bâz xar jown mokone dâyam o bâr menje hameš  
aga ensun nabu âdam xari pi pasteri ya

axmi hom nenjâ mö - ra bixodi delgir nabâ  
zandagi meyduni jangi gedey o tâjeriya

yiya šow yâ yiya ru a vo tö har dö memerin  
unči memune hamâ pi kâri xeyr o šari ya

yiya kâri hâka baad az ta nevâyan: bedarek  
betežâ pili bâlâ âšuqi sim o zariya

"Nuh" ager kowna ager nu hamana ko žö meyni  
žö hesâb riz o dorošt sabt dele dafteri ya

### تصنیف مشدی حسن

مشدی حسن، لخت و ولنگار، چره؟  
مشدی حسن، لخت و ولنگار چرا؟  
کاری تو ما که، یارو سربار، چره؟  
توکار می‌کنی، یارو سربار چرا؟

تو، بیل را میان زمین فرو می‌کنی  
جوال‌های پر از محصلو چرا به اینبار اینبار می‌رونند؟

تو، هی مکه، باله دله زمینی  
پیکنی مشین، اربابی امبار، چره؟

از دست ارباب، دیگر، نمی‌نالم  
دیگر در حضور او، کمر خم نمی‌کنم

مننانلون اربابی، دستی، دیگر  
خل مناکرون، دیگه ژو، گل، کمر

با کمک و اتحادی رفیقون  
پایش را می‌شکنم، اگر باین حدود بباید

ژو پا، دیگه، مشکنون، بی، انگذر

### تصنیف شعار ملت

شعار ملت، صلح و آزادی است  
صلح و آزادی، مایه یی شادی است

ملتی شعار، صلح و آزادی یه  
صلح و آزادی، مایه یی شادی یه

نتیجه جنگ، فقر و کشتاره، صلح  
آزادی و شادی و آبادی است<sup>(۱)</sup>

جنگی نتیجه، فقر و کشتاره، صلح  
آزادی و شادی و آبادی یه

۱- تصنیفهای بالا در گرم مبارزات سیاسی- اجتماعی ملت ایران در سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ساخته شده، سازنده سه ترانه اخیر نوح شاعر معاصر است. این سه تصنیف در یکی از جراید طنز در سالهای مورد بحث انتشار یافته‌اند و نگارنده اطلاع ندارد که در جایی این سه تصنیف همراه با موزیک اجرا

mašdi hasan

mašdi Hasan loxt o velengâr čera?  
Kâri tö mâka yâru sar bâr čera?

To hi meka bâla deley zemini  
Peyki mešin arbâbi embâr čera?

menenâlun arbâbi dasti diger  
xol menâkerun dige žö gal, Kamer

bâ komek o ettehâdi raFiqun  
žö pâ dige meškenun bey en gozer

melleti šeâr solh o âzâdiya  
solh o âzâdi mâyeyi šâdiya

jangi natiya Feqr o koštâra, solh<sup>(۱)</sup>  
âzâdi o šâdi o âbâdiya

---

ادامه از صفحه قبل - شده باشند و بدیهی است که بعنوان تصنیف‌های عمومی شهرتی ندارند. انتخاب آنها از جهت ارائه نمونه‌هایی از تصنیف درگویش سمنانی است.

(پناهی سمنانی)

### ولواكه وشكا

۱- دیگر مو کی نین گُرمَنگی ولواكه وشكا  
دیگر... من... نمی‌خواهد، ول کن پسر  
مرده دیگه دکتر مَنگی ولواكه وشكا<sup>(۱)</sup>

۲- ای ساـتـه مشـوـ بالـونـی رـهـ اـنجـوـتاـ مـکـهـ  
یـکـسـاعـتهـ،ـ باـ هـوـاـپـیـماـ اـزـ اـینـجـاـ تـاـ مـکـهـ مـیـ روـدـ  
حـاجـیـ دـیـگـرـ شـتـرـ نـمـیـ خـواـهـدـ،ـ ولـ کـنـ پـسـرـ

۳- کـمـ پـوـدرـ وـ مـاتـیـکـ روـیـ لـبـ هـایـ خـودـتـ بـنـ  
کـمـ سـتـراـحـ دـیـگـرـ کـنـدـرـ مـنـگـیـ،ـ ولـواـكـهـ وـشـکـاـ  
موـالـ دـیـگـهـ گـنـدـرـ مـنـگـیـ،ـ ولـواـكـهـ وـشـکـاـ

### بـشـهـ عـبـرـتـ بـگـیـ (برـوـ عـبـرـتـ بـگـیرـ)

۱- دـشـمنـیـ گـرـ کـوـ خـبـرـ درـدـ هـمـاـ قـدـرـتـیـ پـیـ  
مـنـکـشـتـشـ جـوـونـیـ اـنـقـدـ هـمـاـ مـلـتـیـ پـیـ  
دـشـمـنـ اـگـرـ اـزـ قـدـرـتـ مـاـ خـبـرـ دـاشـتـ  
ایـنـقـدـرـ اـزـ جـوـانـهـایـ مـلـتـ مـاـ رـاـ نـمـیـ کـشـتـ

۲- ژـوـ خـیـالـ کـوـ بـکـشـهـ وـیـسـ فـرـیـ اـزـ جـوـونـونـ  
بـاقـیـ مـنـیـنـ وـ مـتـرـسـنـ ژـوـ هـیـبـتـیـ پـیـ

بهـ گـمـانـشـ کـهـ [اـگـرـ] بـیـسـتـ نـفـرـ اـزـ جـوـانـانـ رـاـ بـکـشـدـ  
بـاقـیـ مـیـ نـشـینـندـ وـ اـزـ هـیـبـتـشـ مـیـ تـرـسـندـ

۱- بـناـ بهـ تـوـضـيـحـ آـقـايـ نـوـحـ مـصـرـعـ اـولـ اـيـنـ شـعـرـ اـزـ آـقـايـ مـحـمـدـ عـظـيمـيـ وـ بـقـيهـ سـاخـتهـ بـالـبـداـهـهـ  
آـقـايـ نـوـحـ اـسـتـ.

velvâka vaška

diger mö kinin kor manegi velâka vašhâ  
mardey dige doktor manegi velaka vaškâ

iy sâta mešu bâloni-ra enJu tâ-makka  
hâJi dige oštor manegi velvâka vâskâ

kam pudr o mâtik bakuwâ hošton dimi Lowšun  
mevâl dige konder maneg velvâka vaškâ

baša ebret bagi

došmeni ger ko xaber derd hamâ qodreti pi  
manekošteš jevoni enqed hamâ melleti pi

žo xiyal ko bakoše vis naferi az jevonun  
bâqi meninan o metersan zo heybeti pi

۳- منزونه کسو اگه صى نفرى كشته بىيـن

نه آنى كومىبۈكىم رفـيقـون همتى پى

نمى داند كە اگر صد نفر هم كشـتـه شـوـد

نه آنـكـه از هـمـت يـارـانـكـم نـمـى شـوـد

۴- بلـكـى مـى وـپـى يـه وـدوـسـت وـبـرـى، خـيـش وـرـفـيقـ

همـه مـيرـگـرـدـن أـوـيـزـارـ ماـ بـيـنـ دـولـتـى يـىـ

بلـكـه پـدرـ وـمـادـرـ وـدوـسـتـ وـبـرـاـدـرـ، خـوـيـشـ وـرـفـيقـ

همـه بـرـمـى گـرـدـنـدـ وـأـزـ دـوـلـتـ بـيـزـارـ مـىـ شـوـنـدـ

۵- دـسـ اـگـرـ كـشـتـهـ بـيـنـ دـسـ هـزارـ اـزـ جـاـ پـىـ مـيـيـنـ

گـسـتـرـ اـزـ اوـنـىـ يـهـ كـوـ جـلـوـ بـگـىـ نـهـضـتـىـ پـىـ

دـهـ نـفـرـاـگـ كـشـتـهـ شـوـنـدـ، دـهـ هـزارـ نـفـرـاـزـ جـاـبـرـ مـىـ خـيـزـنـدـ

كـوـچـكـتـرـ اـزـ آـنـ هـسـتـىـ كـهـ جـلـوـ نـهـضـتـ رـاـ بـكـيـرـىـ

۶- ژـوـرـهـ باـ «ـهـيـتـلـرـ»ـ اـيـ مـرـحـومـ تـهـ پـىـ بـدـتـرـىـ باـ

بـشـهـ عـبـرـتـ بـگـىـ جـانـمـ دـيـگـهـ ژـوـ عـاقـبـتـىـ پـىـ

بـهـ اوـ بـگـوـ هـيـنـتـلـرـ مـرـحـومـ اـزـ توـ بـدـتـرـ بـودـ

لـاـقـلـ بـرـوـ اـزـ عـاـقـبـتـ اوـ عـبـرـتـ بـكـيـرـىـ

۷- خـرـىـ پـىـ تـازـهـ واـپـرسـيـنـ اـگـهـ، تـصـدـيقـ ماـكـرـهـ

گـولـهـ رـهـ مـنـشـىـ بـيـگـيـتـ جـلـوـ اـزـ صـحـبـتـىـ پـىـ

ازـ الـاغـ هـمـ تـازـهـ اـگـرـ بـپـرسـيـدـ، تـصـدـيقـ مـىـ كـنـدـ

[كـهـ]ـ باـ گـولـهـ نـمـىـ شـوـدـ جـلـوـ صـحـبـتـ [يـانـ]ـ رـاـ گـرفـتـ

۸- اـگـهـ رـاـسـتـيـنـهـ مـكـهـ تـمـ بـبـوـ انـ دـادـ وـ بـيـدادـ

بـشـهـ رـاحـتـ وـاـكـهـ إـنـ مـلـتـىـ اـزـ ذـلـتـىـ پـىـ

اـگـرـ بـراـسـتـىـ مـىـ خـواـهـىـ اـيـنـ دـادـوـبـيـدادـ تـامـ شـوـدـ

بـرـوـ اـيـنـ مـلـتـ رـاـ اـزـ ذـلـتـ (ـفـقـرـ)ـ رـاحـتـ كـنـ

manezune ko ager sey naFeri košta babu  
na eni ko manebu kam raFiqun hemmeti pi

balki mey o piya vo dust o berey xiš o raFiq  
hama mergerdon o vizâr mabin duleti pi

das ager košta babin das hezâr az jâ pey mebin  
gowster az ownia yeko jelo bagi nahzatipi

žo-ra bâ "Hitleri... i", marhum ta pi bad teri bâ  
baša ebret bagi jânam dige žo âqbeti pi

xaripi tâza vâpersin age tasdiq mâkere  
gulle-ra maneši beygit jelow as sohbeti pi

aga rastina mega tam babu en dad o bidad  
baša râheta vâka en melleti az zelleti pi

۹- شما کو ملتی پی رابطه بربینچی، بشین  
ملتن تازه امیدی نداره دولتی پسی

شما که از ملت رابطه بریده‌اید، بروید  
ملت هم تازه امیدی از دولت ندارد

۱۰- امیدی کارگرون مشته و بازویی قوی  
کو مارن انتقام ان دستگاهی نکبته پی

امید کارگران مشت و بازوی قوی است  
که انتقام از این دستگاه نکبت می‌گیرند

۱۱- پایه بی ظلمی از اوّل کوتا بیچی وای یه  
نیست و نابود مابو کارگرون قدر تی پی

پایه ظلم از اول کوتاه بود و هست  
نیست و نابود خواهد شد از قدرت کارگران

## سُک و سُرمه

گفت: هر وقت این دختر بچه را می‌بینم  
مشل یخ دل و جانم آب می‌شود

با ن: هر وقتی کو مینون ان و چین  
یخی واری مو دل و جون او مبو

گفت: آنقدر هم نگران او می‌باش  
فردا که آب دماغش را گرفت و سرمه برداشت زیبامی شود

باتش: انقد ژینه دلو اپس نبا  
سُک پیننه، سرمه ویره خwoo مبو

šemâ ko melleti pi râbeta berbinči bašin  
melltan tâza omidi nedâre dowleti pi

omidi karegerun mošta vo bazuyi qavi  
ko mâran enteqâm en dastgahi nekbeti pi

pâyeyi zolmi az ovvel kotâ biči vo eya  
nist o nâbud mâbu kâregerun qodreti pi

sok o sorma

bâtan har vaxti ko meynun en vaçyn  
yaxi vâri mo del o jown ow mebu

bâteš en qad zina delvâpa navâ  
sok pinende sorma vyre xow mebu

### محکومه شغالله (شغال محکوم)

- ۱- ای شغال تو نه کلفت و خپله  
دو کچی سفت ته دم لایی تله؟
- ای شغال تنه گنده، خپله  
دیدی افستاد، دمت لای تله؟
- ۲- توکو ای یه ته کس و ناکس دزد  
کاری ناکرده چه می‌خواهی مزد؟
- خوب بدجنس جد اندر جد دزد  
کار ناکرده چه می‌خواهی مزد؟
- ۳- بی‌شرافت بکدام استحقاق  
تو همش خربیزه مبر قاچاق؟
- بی‌کنی خربزه‌ها را قاچاق؟
- ۴- آخر ای بی‌هنری، پررو و هیز  
کی تراکرده عزیز جالیز؟
- آخر ای بی‌هنری، پررو و هیز  
کی تره با چی بیا ان جالیز؟
- ۵- چی‌چی بالا می‌یا هر شو پا بوس  
دزدی بدجنس، مبرکرگه خروس
- نیمه شب بهر چه آئی پابوس  
دزد، دزادانه بری مرغ و خروس
- ۶- نه گذرنامه‌ای دار و نه رسید  
چی‌چی بالا میا ان جو، بازدید؟
- بی‌گذرنامه و بی‌پروانه  
چه زنی هر وله دور لانه؟
- ۷- مالکه؟ باجی زمینی مطلب  
شیخه؟ از بابتی دینی مطلب
- مالکی؟ بایج زمین می‌طلبی  
شیخی؟ از بابت دین می‌طلبی
- ۸- مگه اون کرگین بدموقه بخوند؟  
کومگی میل کرده ژین آخند؟
- مرغ بی‌وقت مگر چیزی خواند؟  
که تناول بنماید آخوند؟

mahkuma šeqâla

ey šeqâl, Towna koloft o xepele  
dukeči seft ta döm lâyi tale

tö ko eya ta kas o nâkas dozd  
kâri nakerča arow mega mozd?

bi šerafet be komun estehqâq  
tö hameš xarbize meber qâcâq?

âixer ey bi honeri por ru vo hiz  
ki ta-ra bâči biyâ en Jâliz?

čiči bâlâ miyâ har šow pâbus  
dozdi bad jens meber karga xorus

na gozer nâmeyî dâr o na resid  
čiči bâlâ miyâ enjö bâzdid?

mâleke, bâji zemini metaleb  
şeyxe az bâbeti dini metaleb

mega un kargin bad mowqa boxund  
ko megi meyl kerey žin âxund

سیدی؟ عامی؟ تا خمس و زکات  
بستو تقدیم کنم ای بد ذات؟

مستولی دههات مائی؟  
یا شفایافته آقسائی؟

یا که هستی گل مولا درویش؟  
سر خرمن طلبی حصه خویش؟

باری از شرع مطهر گذريم  
از در عدل مظفر نگریم

تو بمن گوی به بینم حیوان  
چو بدارستی یا جنگلبان؟

از سوی ثبت گزیده شدهای  
یا زنوغان سوی ما آمدۀای

بهر اجباری از رکن و ستاد  
آمدی یا به هوای مازاد؟

سیده؟ عامه؟ تا خمس و زکات  
آدو دستی ته دونی ای بد ذات؟

مستولی ببیچه هما دی؟  
یامگه شفا ته دیچش آقی؟

یا کو درویشه و ولی مولی؟  
سه‌همی هشتون مگه از خرمنی وی؟

همش از دینی و شرعی نوایین  
ای ذره عدلی و قانونی بینن

مو-ره با بینون آخر حیوون  
چ-وبداره تو یا جنگلبون<sup>(۱)</sup>

طرفی ثبتی پی مامور ببیچه  
یا کو اوریشمی-ره بی‌یه میچه

اجباری بالا از رکن و ستاد  
بی‌یه میچه؟ یا جمه که مازاد؟

۱- در دو بیت اخیر شاعر تا حدی از متابعت ترجمه بیت به بیت شعر اصلی دور افتاده و من نیز  
مصرع اول و بیت کامل دوم را به سیاق شاعر ترجمه منظوم کردم.(پ.سن)

seyyede, âme tâ xoms o zekât  
a do dasti ta duni ey badzât

motavalli bebiče hamâ dey  
yâ mega şefâ ta deyçeš âqey

yâ ko darviše vo veli mowley  
sahmi hoštun mega az xarmani vey?

hameş az dini o şaryi nevâyin  
yi zara adli o qânuni beynin

mö-ra bâ beynun âxer heyvun  
čubdâre tö yâ Jangelbun?

taraflı sabti pi maamur bebiče  
yâ ko owrişumi-ra biyemiče

ejbârî bâlâ az rokn o setâd  
biyemiče yâ jama ka mâzâd?

پست امنیه فرستاده ترا  
ببری خدمتشان مرغ مرا؟

۱۶- پستی امنیه پی می یا تواسه  
مگه ژونه، وی بشه مو هریسه؟

سـوـء پـیـشـینـه مـگـر دـارـد آـنـ  
سـرـ دـیـوـارـ پـرـیـدـه حـیـوانـ؟

۱۷- سابقه بـیـ بـدـیـ دـارـهـ کـرـگـهـ؟  
تـیـکـهـ بـوـکـوـواـ چـشـ لـابـدـ وـلـگـهـ(۱)

خـواـهـی او رـا بـبـرـیـ با ژـانـدارـ  
چـونـ پـرـیـدـهـ است بـرـوـیـ دـیـوارـ

۱۸- مـگـهـ ژـینـ وـیـ بشـهـ ژـانـدارـمـرـیـ  
چـونـکـهـ بـپـرـچـیـ دـیـمـیـ دـزـارـیـ(۲)

جـرمـ او خـواـهـیـ تسـجـیـلـ کـنـیـ  
بـهـرـایـنـستـ کـهـ تعـجـیـلـ کـنـیـ

۱۹- مـگـهـ ژـینـ تعـقـیـبـ وـ تـنـیـهـهـاـ کـهـ  
انـیـ بالـاـیـهـ کـوـ تعـجـیـلـ ماـکـهـ(۳)

بخـشـدارـ هـسـتـیـ یـاـ فـرـمـانـدارـ؟  
شـهـرـدارـ هـسـتـیـ یـاـ اـسـتـانـدارـ؟

۲۰- بـخـشـدارـهـ توـ یـاـ فـرـمـونـدارـ؟  
شـهـرـدارـهـ توـ یـاـ اـسـتـونـدارـ؟

ملـکـالـمـوتـ مـلـایـرـ مـدنـیـ  
ناـخـنـکـ گـفـتـهـ بـهـ خـرـمـنـ بـزـنـیـ؟

۲۱- تـرـهـ باـ چـیـشـ مـلـکـالـمـوتـمـدنـیـ  
ناـخـنـکـ بـکـوـآـ خـرـمـنـ کـوـ مـیـنـیـ؟

خطـ مـگـرـ دـارـیـ اـزـ آـقـایـ وزـیرـ؟  
یـاـکـهـ دـسـتـورـ شـفـاهـیـ زـامـیرـ؟

۲۲- دـسـتـخـطـدارـ اـمـیرـیـ پـیـ مـگـهـ؟  
یـاـکـوـ دـسـتـورـ وزـیرـیـ پـیـ مـگـهـ؟

۱- ترجمه شعر سمنانی نوح چنین است:  
سابقه بدی مگر دارد من غ، لابد به برگی نک زده است

posti amniye pi miyâ tö esa  
mega žuna, vey baša mö herisa?

sâbeqeyi badi dâre karga  
tika bukuwâčeš lâbod valga?†

mega žin vey baša žândârmeri  
čunko beppereči dimi dezâri?†

mega žin taaqib o tanbih hâka  
eni bâlâya ko taajil mâka?

baxšdâre tö yâ farmundâr  
šahrdâre tö yâ ostundâr

ta-ra bačeyš malek-ol-mowt Madani  
nâxunek bakuwâ xarman ko meyni?

dastxat dâr amiri pi mega?  
yâ ko dastur vaziri pi mega?

- ۲۳- بلا تشبيه رئيس الوزرى  
ته - ره با چى كوه بشه جاليزوى؟
- ۲۴- شاهى دفتر بى مگه مخصوصى  
ته دى چىشون سمتى بازرسى
- ۲۵- اووقلى فصلى تا تووستون  
ان دله وارش و وا و تېفون<sup>(۱)</sup>
- ۲۶- باله موکو آچن گرمایى دله  
او مدارچن ھمه سرمایى دله
- ۲۷- آيا اي دفعه بى يە مى موكمك  
کو اسه شوو روز ان جو مېلک؟
- ۲۸- آيا در مدتى عمرىن باله پى  
بېيچى ته کفى دستى پىنكى؟
- ۲۹- هچى بچچە تو از سرمایى؟  
هچى غش كرچە ته از گرمایى؟

belâ tašbih reyis-ol-vozerey  
ta-ra bâči ko baša Jâliz ve?

šâhi dafter pi mega maxsusî  
ta deyčišun semeti bâzresi

övveli fasli tâ tövestun  
en dele vâreš o vâ vo tifun

bâla mukuwâčan garmâyi dela  
ow medâr čan hama sarmâyi dela

âyâ yi dafa biyemey mö komek  
ko esa šow va ruz enjö mepelek?

âyâ der moddeti ömrin bâle pi  
bebiči ta kafi dasti pineki?

hečči bečeče to az sarmâyi  
hečči qaš kerča ta az garmâyi?

- این همه پیشکشت ای نامرد  
شد بگوئی نکند دست درد؟<sup>۳۰</sup>
- حال اگر تو به وصیت داری  
احمدی وار بگو مختاری<sup>۳۱</sup>
- پنوسنت را کنم و کاه کنم  
سر جالیز بدارت بزم<sup>۳۲</sup>
- تنه لش جایگزین سرخر  
عبرت الناس شغالان دگر<sup>۳۳</sup>
- رفص مطبوع کنی بر سر دار  
مثل بعضی وزرای بلغار<sup>۳۴</sup>
- رفص کن، بر زبر دار، مگر  
تانباشی سربار و سرخر<sup>۳۵</sup>
- خوردي از کيسه مردم، همه مفت  
شكم از مفت ترا گشته کلفت<sup>۳۶</sup>

۱- اگر این مصرع چنین بود؛ احمدی واری، با اینه مختار. اشاره تاریخی شعر با اصل شعر هماهنگ می شد. افراشته گفته است: احمدی وار بگو مختاری.

en hama piškeši ta nâmardi  
bâta ko nâkere ta das dardi?

tö esa towba vasiyyet aga dâr  
harči mega hâka eye moxtâr

ta dele pusti megan bakkuwun vâš  
derevižun sari jâlizi ta lâš

xari kalla Jâ mukuwun ta townâ  
babu ebret hameyi šeqâluna

raxs hâka dimi darin tâ beynun  
mesli Bolqarestâni vazirun<sup>(۱)</sup>

raxs hâka dimi darin tâ diger  
nabâ en Jâmee sarbâr sar-e-xar<sup>(۲)</sup>

yiya ömri ko boxorča hama moft  
tela az mofti pi vakerča koloft

۱- تا ۳ شعرهای الحاقی نوح است. ۲- تا ۳ شعرهای الحاقی نوح است.

۱- ترجمه شعر سمنانی چنین است:

شغال در اینجا دیگر نک آه کشد از ته دل آه ناگاه کشد

enteqâm, zajr, telâfi, âruwa  
âruwa dâr o tenâfi, âruwa

šeqâlin enjö diger yi â bet  
az tayi deli pi â nâqâ bet

bâteyš afsus ko bi tadbire  
širi gal miše vo-miši šire

dozdi kargin mebu fowri eedâm  
dozdi das šahr o deyun sâb megâm

xarbiza dozd möjâzât mebu  
žö amel ber žö mokâfât mebu<sup>(1)</sup>

vali un-dehqâni qâtel, arbâb  
meçere tasfiya ka žo-ra hesâb<sup>(۱)</sup>

vazyeri qâtel arbâba vo xân  
zö-ra ber pâ ka, dâr o zendân

- ابیات ۴۱ تا ۴۳ در متن اصلی شعر دو بیت است و چنین است:

دزد یک خربزه اندر سردار	دزد صد قریه جناب سردار
زالوی خون هزاران دهقان	اشرف الخاقان بن خاقان

داشتی گر هنر و عقل و کمال  
همه بودند به عرف تو شغال

۴۴- گر مدرده هنر و عقل و فم  
همه ته گل شغاله بین از دم

چون شغال این همه مفتخاران  
نمودی بسر دار روان

۴۵- سربارون، مفتخارون داره متله  
شغالین واری همون داره متله<sup>(۱)</sup>

### ولواکه مشتی

دیگر ته رسن کی منشین ولواکه مشتی  
مفته حکاتون پی منشین ولواکه مشتی  
دیگر بار سیمان توبه چاه نمی روم، ول کن مشدی  
دبال حرفهای مفت نمی روم، ول کن مشدی  
مُزن تو موری کی بکوآ و موتهی ون  
هوشتون پی یونه کی منشین ولواکه مشتی  
می توانی در برایم چاه بکنی و مرا در آن افکنی  
با پای خودم به چاه نمی روم، ول کن مشدی  
درسته هزارون نفری چشم بری دار  
مرگی ته آلن ری منشین ولواکه مشتی  
درست است که هزاران نفر چشم براه تو واند  
مرگ تو من به این راه نمی روم، ول کن مشدی

۱- این بیت نیز الحاقی نوع است.

\* شعر شغال محاکوم، از کارهای ارزنده و معروف محمدعلی افراشته است که در سالهای بعد از شهریور بیست شهرت فراوانی داشت و به انواع گویشها ترجمه شده بود.

ger mederda honer o aqlo fam  
hama ta gal šeqâla beyn az dam

sarbârun moftxorun dâra meta  
šeqalin vari hamun dara meta<sup>(۱)</sup>

velvâka mašdi  
diger ta rason key manešin vevâka mašdi  
moFTa hekâtun pey manešin velvâka mašdi

mezön tö mö ry ky bakuwâ vo mö tyi van  
hošton pyuna ky manešin velvâka mašdi

dorosta hezâron naFeri cašm be ry dâr  
margi Ta a en ry manešin velvâka mašdi

اون روکو ته بدیا ای حسابی دیگری با  
اون ری بشیون هی منشین ولواکه مشتی

آن روز که دیدی، حساب دیگری بود  
آن روز رفتم ولی همیشه نمی‌روم، ول کن مشدی

پاپی بکتون بس بتتون هر کینه دیگر  
هر ناکسی ری منشین ولواکه مشتی

از پا افتادم، بس برای هر کس دویدم، دیگر  
برای هر ناکسی راه نمی‌افتم، ول کن مشدی

او میشت گیون تابشیون پاسکی ویرون  
او وین دله کوگی منشین ولواکه مشتی

تا رفتم تا پاله بردارم، گاوها، آب ریدند  
گاوها میان آب نمی‌روند، ول کسن مشدی

کی با چی امسجد منشین میخونه بینه  
هر شو درونی کی منشین ولواکه مشتی

کی گفته من مسجد نمی‌روم، میخانه رابه بیند  
هر شب هستم، کی نمی‌روم، ول کن مشدی

un ru ko Ta bedyâ yi hesâbi digeri bâ  
un ry bešiun hy manešin velvâka mašdi

pâ pi beketun bas betetun har kina diger  
har nâkasi ra ry manešin velvâka mašdi

ow mišt gyun Tâ bešiun pâseki vyrun  
ow vin dela ko gey manešin velvâka mašdi

kin bâči a mesjed manešin myxuna beyney  
har šow daruni ky manešin velvâka mašdi

### دیگر تلوم ببا (دیگر تمام شد)

۱- هر گوشه‌یی نیاکه و هر دخمه‌ای بشه

هر گوشه‌ای نگاه کنی و هر دخمه‌ای بروی

جز ناله‌یی فقیرون هچی خبرنی یه

جز ناله فقیران هیچ خبری نیست

از این محیط زشت و این وضع نکبت

از انمحیطی زشتی و انوضعی نکبته

جز فقر و جز فلاکتی هچی ثمرنی یه

جز فقر و جز فلاکتی هچی ثمرنی یه

در قید ظلم بی حد و حصر ستمگران

۳- در قیدی ظلمی بی حد و حصری ستمگران

همیشه، مانند بنده، کارگر بسته نیست

بسته همیشه بنده واری کارگرنی یه

دیگر دوره بردگی در همه جا تمام شد

۴- دیگر تلوم ببا همه جادوری بردگی

روزی می‌آید که ازاوبجز اسمی، اثر نیست

می‌روزی کوژوبی بجز اسمی اثر نی یه

آن روز خود بخودنمی‌آید، با کوشش تست

۵- اون روز هشتره منی با کوششی ته به

کوشش کن که آن روز دیگر دیر نیست

کوشش‌ها که کو اون روز دیری دیگرنی به

هیچ حریه‌ای به این سپر کارگر نیست

۶- جز اتحادی محکمی و عزمی محکمی

جز اتحاد محکم و عزم محکم

هیش حریه‌ای به این سپری کاریگر نی یه

ارباب آنچنان از اتحاد می‌ترسد

۷- ارباب مترسه انجری کوا اتحادی پی

که غول از بسم الله بدینگونه پکر نیست

بسملائی پی غول ازان جور پکر نی یه

پس دست ظلم را با اتحاد، محکم ببند

۸- پس دستی ظلمی سفت دبست اتحادی ره

[که] اگر اتحاد نباشد برای تو هیچ چیز دیگر نیست

گراتحاد نبو ته ره هیچی دیگر نی یه

har gušeyi niyâkka vo har daxmeyi baša  
 joz naleyi Faqirun hečči xaber niya

as en mohiti zeštî o en vazyi nekbeti  
 Jos Feqr o joz Felâketi hečči samer niya

der qeydi zolmi bi had o hasri setamgrun  
 besta hamîşa bande vari kariger niya

diger tamum bebâ hamâ ja dowri bardegi  
 mey ruzi ko žo pi bejoz esmi aser niya

un ruz hoštera meney bâ kušeši taya  
 kušeš hâka ko un ruz diri diger niya

joz ettehadi mohkmi o azmi mohkami  
 heyš harbeyi be en seperi kâriger niya

arbâb meterse en juri ko ettehâdi pi  
 bismillayi pi qul azen jur paker niya

pas dasti zolmi seFt dabest ettehadi - ra  
 ger ettehad Nabu ta - ra hečči diger niya

## ۲- تصنیف: قربده کو قرمه سبزیه

این تصنیف با کمک چند نفر ساخته شده است. تاریخ سرایش آن ظاهراً بعد از جنگ جهانی دوم است که بیشتر شهرهای ایران، دچار آفت قحطی و گرانی شدند. لبۀ حملۀ این تصنیف متوجه محتکران، گرانفروشان و افراد ظاهرالصلاحی است که در پوشش مردان زاهد و عابد، از راه غارت و چپاول مردم سالی به زیارت مشهد و سال دیگر به زیارت کربلا و بالاخره به حج می‌رفتند و صاحب ثروت و جاه و جلال می‌شدند.

قسمت اعظم این تصنیف ساخته نوح است. بخش اول آن را سید علی اکبر عظیمی دیر سابق دیرستانها (در سمنان و تهران) که اینک به وکالت دادگستری اشتغال دارد و عبدالعلی وزیری ورزشکار و پهلوان معروف سمنانی با کمک هم ساخته‌اند. دو بند آخر بخش اول را چنانکه در زیرنویس‌ها توضیح داده شده، محمد عظیمی و احمد پژومن شریعتی ساخته‌اند.

بخش دوم تصنیف ساخته نوح است:

### بخش اول

#### قربده کو قرمه سبزیه

این مردک که کلاه پوستی دارد	ان، میردکا، پوستینه کلا
کجا بسوده؟ کربلا	کجه دبیچی؟ کربلا
بسرگذاشت، این کلاه	سرانده چش، ژو، ان کلا
تا بدانند، کربلاشی است	تا بزوون کبلایی یه
قر، قربده که قرمه سبزی است، قر	قر، قربده کو قرمه سبزی یه، قر
[الهی] برنگردد، سالی نکبتی	سرگرده، سالی نکبتی

qer bade ko qoma sabziya  
en mirdekâ pustina kolâ  
koja dabiči? karbelâ  
sar endečeyš žo en kolâ  
ta bazonan kablâyiya  
qer qerbade ko qorma sabziya qer  
nergerde sâli nekbeti

آون سنه بی ویست و یک (بعد از شهریور ۲۰) خلائق، همگی می دانند که چه کرده است، آن پدر سگ قر، قربده کو قرمه سبزی است، قر کربلائی عبدالحسین... [که] شکل او مثل افعی است طرفها را به هم می رساند او باعث گردنی یه، قر، قربده که قرمه سبزی است، قر

ازونه خلائق، همگی چه کرچیش، آون پدر سگی قر، قربده کو قرمه سبزی یه، قر کبل عبدالحسین...

ژو، ریخت، ای یه، مثلی، افی هوم مرسته، طرفی او باعث گردنی یه، قر، قربده کو قرمه سبزی یه، قر

### بخش دوم

گندم یک من پنج ریال	گندمی، مومنی پنجزار
جو، یک من سه ریال	جهی، مومنی هیره هزار
جوالها را پر کرده، هزار هزار	پیکی، هاتش هزار هزار
جلو آنها را دیوار کشید	بستش، ژون جلو ذار
وقتی که قحطی آمد	وقتی کو، قحطی بی یما
فروخت، نان را یکی پنج ریال	بیرونی، نونه، پنجزار
قر، قربده، کو قرمه سبزی یه، قر	قر، قربده کو قرمه سبزی، قر

un saneyi vist o yaki  
mezune xelâyeq hamegi  
čekerčeyš un pedersagi  
qer, qerbade ko germa sabziya, qer  
Kablabdolosyn...  
žo rixt eyya mesle aFi  
hom meresene TaraFi  
U bâesi geruniya  
qer, qerbade ko qorma sabziya

gondomi moni panjezâr  
jayi moni heyra hezâr  
peyki hâteš hezâr hezâr  
beteš žun jelow dezâr  
vaxti ko qahti biyemâ  
beyruteš nuna panjezâr  
qer, qerbade ko qorma sabziya, qer

با پیول خون ملت  
 حاجی شده نکبت  
 نه رحم و نه مردّت  
 نه فکری از قیامتی  
 هما، به فقر و ذلتی  
 او گرم عیش و عشرت است  
 قر، قربده کو قرمه سبزی است، قر

\*\*\*

در آن سال و ماه قحطی  
 چهارکه به سر ما آمد  
 او صندوقچه‌اش پر پول شد  
 ما گرسنه و بی‌نوا [ماندیم]  
 یک روز، گریبانش را می‌گیرند  
 سر زای او را می‌دهند  
 [تا] بداند که ملت قوی است  
 قربده کو قرمه سبزی است  
 قر، قربده کو قرمه سبزی است، قر

\*\*\*

ba pili xini mellti  
hâji bebîči nekbeti  
na rahm o na morovveti  
na fekre az cheamate  
hamâ be Feqr o zelleti  
U garmi eyš o ešreti  
qer, qerbade ko qorma sabziya, qer

\*\*\*

der un qahti sâla mâ  
čiči hamâ sar biye mâ  
zo mejiria pil por vabâ  
hamâ vašun o bi nevâ  
yi ru žo xere megiran  
zo medan zo haqqo sezâ  
bažune ko mellt qaviya  
qerbade ko qorma sabziya  
qer, qerbade ko qorma sabzi Ya, qer

\*\*\*

### توضیحات:

شخصیت‌هایی که در شعر «شاتی تی یه» [صفحه ۲۰] مورد بحث قرار گرفته‌اند برای جوانان و خوانندگان امروز آشنای نیستند و معرفی آنها ضروریست.

در این قطعه که با پنج بیت شعر تغزلی آغاز می‌شود، ناصحی از راه دلسوزی این پنج بیت شاعر را می‌خواند و از او می‌خواهد بجای بافت! اینگونه شعرهای بقول او دری وری، مطلب به درد بخوری بنویسد و شعری بسازد که به درد دنیا و آخرت او بخورد.

در میان فرمایشات ناصح عاقل که شاعر را به کارهای نیک فرامی‌خواند نام دو نفر: «پیمان» و «شیخ حسنی پیر» «فرزند شیخ حسن» بوده می‌شود که به معرفی آنها می‌پردازیم:

### پیمان یغمائی

مقصود از «پیمان» پیمان یغمائی شاعر معروف سمنانی و نواده یغمائی جندقی است که به سال ۱۲۷۱ شمسی در سمنان به دنیا آمد و در سال ۱۳۶۱ در همین شهر درگذشت و ۹۰ سال عمر کرد، پیمان شعر سمنانی را نیکو می‌ساخت ولی متأسفانه آنرا جدی نگرفت و بیش از ۷-۶ شعر از او در دست نداریم.

او در عوض به ساختن ماده تاریخ برای مردمگان علاقه‌ای داشت که همین موضوع در شعر مورد بحث، به نقد کشیده شده است. این شعر به همراه زندگینامه و آثاری از پیمان در چاپ نخستین تذکره شعرای سمنان در سال ۱۳۳۷ چاپ شده بود و پیمان بارها آن را خوانده و تحسین کرده بود.

پیمان با نگارنده (نوح) دوست بود و با وجود تفاوت سنی زیاد مرا به دوستی پذیرفته بود.

به همین جهت در پایان عمر از فرزندان خود خواست تا از من بخواهند شعری برای سنگ قبر او بسازم و کاری را که کمتر به آن رغبت داشتم به عهده من گذاشت! من نیز به پاس دوستی با او و فرزندانش شعری (ماده تاریخ) در مرگش ساختم که بر سنگ قبرش نقر شده است و اینک برای شما نقل می‌کنم:

پاکدل، پاک طبیع و نیک شعار صاحب طبیع و دفتر اشعار آنکه در خانقه بوده مدار بوده مجدوب حیدر کرّار در نوردید چرخ از او طومار بی توقع برای خرد و کبار شعری او را برای سنگ مزار زین خرابات سوی دار قرار گفت بی رنج و زحمت بسیار سیصد و شصت و یک ز بعد هزار کرد مسکن به جنت دادار پیمان با شعرای معاصر خویش در سمنان دوستی و رابطه‌ای صمیمانه داشت.	شاعر فحل شهر ما پیمان ئچل یغما، نواده "اختر" آنکه در فقر بوده سالک راه زده عمری دم از ولای علی چون نود سال زیست در دنیا ای بسا شعر سنگ قبر نوشت آه، کاینک مرا بباید ساخت چه توان کرد؟ رفتمان باید سال تاریخ فوت او را "نوح" دو میین روز از مه مرداد رخت بر بست زین سرای دو در عهد کردم که دگر می نخورم در همه عمر از جمله با عبدالله صالحی سمنانی شاعر معروف و صاحب بیت: بجز از امشب و فرداشب و شباهی دگر
--	--

پیمان مقیم سمنان بود و صالحی مقیم تهران. صالحی مبارزی خستگی ناپذیر بود در راه آزادی و دموکراسی. او از فعالین مبارز و سرشناس سازمان چپ معروف روزگار خود بود و پیمان نقطه مقابل او.

با این همه اکثر اوقات همه ما در خانه صالحی در تهران جمع می‌شدیم، فضایی که صالحی در آن می‌زیست دنیایی بود سرشار از محبت و صفا، شعرای بزرگ معاصر مانند مهدی اخوان ثالث، ادیب طوسی، خسرو گلسرخی، مهرداد اوستا، مشق کاشانی، بیژن ترقی و... همیشه با صالحی بودند.

اما بیشتر اوقات، خودمانی، ما سمنانی‌ها دور هم جمع می‌شدیم، من بودم، صالحی، پیمان، محمد تاجبخش، محمد احمد پناهی و... اینجا بود که بحث به قول معروف کرک می‌انداخت و ادامه پیدا می‌کرد. آنچه که برای ما جالب توجه بود درگیری پیمان و صالحی از نظر برخورد سیاسی-اجتماعی بود.

صالحی همان طور که گفتم پاک باخته‌ای بود در خط چپ (حزب توده ایران)، در سطحی همکار با خسرو روزبه، در فعالیت‌هایی نظیر ایجاد چاپخانه مخفی برای حزب، و پیمان مخالف جانباز و سر برکف علیه این خط!

درگیری بین پیمان و صالحی، برای ما جوانان طرفدار صالحی و خط او صحنه‌هایی فراموش نشدنی است که هرگز فراموش نمی‌کنیم.

وقتی صالحی با پیمان درگیر بحث سیاسی می‌شد به او می‌گفت: پیمان جان، دوران شما گذشته است، فرزندت در زندان است، بخاطر اینکه مثل شما فکر نمی‌کند. پیمان در پاسخ می‌گفت: شما، با جادوی کلامستان فرزندان ما و نسل ما را منحرف کرده‌اید.

در خانواده به پیمان "دایی جان" می‌گفتند. او نیز در صحبت‌های خود به

مخاطبان آنها را "دایی جان" می‌نامید. او ضمناً با شعرنو از هر نوع آن مخالف بود و در آثار خود نوپردازان را مورد نکوهش قرار می‌داد.

### شیخ حسنی پیر (پسر شیخ حسن)

مداعی و خواندن مدح ائمه اطهار و شهدای کربلا در جلوی منبر که آن را «پامنبری» نیز می‌گویند از سنت‌های دیرینه در ایران و مخصوصاً سمنان می‌باشد و چندین طایفه در سمنان نسل اnder نسل به مداعی اشتغال داشته‌اند.

این گروه اشعاری در مدح و منقبت ائمه اطهار از بر می‌کردند و قبل از اینکه سخنان و واعظ اصلی، ععظ و سخنرانی خود را آغاز کند آن را با لحن و آهنگ خاصی می‌خواندند.

نگارنده تا جایی که بخاطر دارد در سمنان دو طایفه مداعی وجود داشتند یکی معروف به کاشفی و دیگری عندلیب.

عندلیب‌ها خودشان نیز شاعر بودند و مراثی مورد نیاز خود را می‌ساختند و می‌خواندند. (آثارشان در تذکره شعرای سمنان چاپ شده است).

اما کاشفی‌ها اشعار شعرای معروف را از بر می‌کردند و می‌خواندند. معروفترین چهره در بین کاشفی‌ها شیخ حسن مداعی بود که فرزندان او عبدالمحمد و برادر کوچکترش نیز شغل پدر را پیشه کرده بودند و به همین علت به آنها فرزندان شیخ حسن می‌گفتند که در گویش سمنانی «شیخ حسنی پیر» گفته می‌شود.

عبدالمحمد اشعار زیادی از برداشت و من در سال ۱۳۳۶ که مشغول جمع آوری آثار شعرای سمنان بودم از حافظه قوی او استفاده کردم و دو قصیده از آثار میرزا کریم‌خان یغمایی (امانی) و میرزامحمد تقی فرزانه را که در جایی ضبط نشده بود یادداشت کردم که در هر دو قصیده در چاپ اول تذکره شعرای سمنان درج شد.

خلاصه اینکه شیخ حسن مداعح که نامش در شعر آمده از معروفترین مداعحان سمنان در قرن حاضر بود که مردم فرزندانشان را نیز به نام او می‌نامیدند.

### حاجی میرزا قی پیر - پسر حاجی میرزا آقا

روانشاد حاجی میرزا آقا، بزرگ خانواده معروف فامیلی‌ها در سمنان بود. او که در جوانی فردی عادی بود با درایت و پشتکار در تجارت به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت و در سمنان به عنوان مردی ثروتمند و خیرخواه شهرت یافت. در سالهای پس از شهریور بیست که گرانی و قحطی ارزاق در شهرها مردم را از پا در آورده بود و مردم ساعتها در صفحه‌های نانوایی برای گرفتن یک دانه نان خمیر شده از جو و خاک ازه صف می‌کشیدند او نانوایی در نزدیک خانه خود (باغ امیر) دایر کرده بود و نان سنگک گندم را با بهای هر دانه‌ای چهار شاهی (ده دینار کمتر از ده شاهی، پنجاه دیناری) به مردم می‌فروخت. این اقدام او در برابر بسیاری از محتکران که ادعای پارسايی داشتند کاری در خور سپاسگزاری بود.

در این شعر از فرزندان او نیز به عنوان افرادی متمول یاد شده است.

### یالاً دَبَست (فوری ببند) [صفحه ۴۸]

در سالهای قبل از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ کابینه‌های نیم‌بند با دولتهای دست نشانده و حکیم فرموده مرتب روی کار می‌آمدند و در برابر فشار افکار عمومی و نداشتن برنامه‌ای اصلاحی و اجتماعی سقوط می‌کردند. اینگونه دولتها برای اینکه چند صباحی بتوانند بر اریکه قدرت تکیه بزنند

باید توجه افکار عمومی را به نوعی جلب می‌کردند و چون پایگاهی در میان مردم نداشتند به اجیر کردن عده‌ای لومین و بیکار می‌برداختند تا آنها بتوانند با تظاهرات مصنوعی مردم را طرفدار دولت وقت معرفی کنند.

در شهر سمنان نیز چهروءَ اینگونه سازندگان افکار عمومی برای مردم آشنا بود و آنها هر وقت می‌خواستند تظاهراتی به راه بیندازند مردم را تشویق به بستن مغازه‌های خود می‌کردند و آنها را به طرف تلگرافخانه یا فرمانداری به حرکت در می‌آوردن. معروف‌ترین چهره‌های بسیج‌کننده بازاریان شهر و تحریک‌کنندگان مردم چند نفری بیشتر نبودند که نام دو نفرشان در شعر آمده است.

سید داداش مجنوئی که در تکیه پهنه جنوب سمنان مغازه توزیع قند و شکر داشت و از بستگان پدری من نیز بود از جمله این افراد بود.

او گاهی با زبان فارسی و گاهی سمنانی برای مردم سخنرانی می‌کرد و آنها را به طرف تلگرافخانه، شمال شهر به حرکت در می‌آورد. سید داداش مرد با ذوقی بود و گاهی شعری هم می‌ساخت.

چهروءَ دیگر در این مورد فرج مداعی بود که در شمال بازار سمنان، مغازه می‌سوه و تره‌بارفروشی داشت. او نیز از جمله سازندگان افکار عمومی برای دولت‌ها بود.

این شعر که در سال ۱۳۴۰ در روزنامه چلنگر چاپ شده یادگار یکی از آن روزهاست.

### ترانه‌های محلی [صفحه ۶۰]

رباعیات و دویستی‌های تغزیلی که در این کتاب چاپ شده حاصل یک دوره همکاری من با رادیو ایران است. این رباعی‌ها و ترانه‌ها در سال ۴۱ و ۱۳۴۰ از

رادیو ایران با زبانهای فارسی و سمنانی پخش شد. شعرهای سمنانی آن را من می‌خواندم و ترجمه منظوم فارسی آن را گوینده خوش بیان آن زمان، خانم آذر پژوهش اجرا می‌کرد.

داستان سرایش این رباعی‌ها بدین صورت بود که روزی در مجلسی آقای نواب صفا شاعر و ترانه‌ساز معروف را دیدم و پس از گفتگویی پیرامون برنامه‌های محلی رادیو از من پرسید: شما برنامه‌گلهای صحراوی را که جمعه‌ها از رادیو پخش می‌شود، می‌شنوید؟ گفتم: گاهی.

گفت: بخطاطر دارم از شما شعرهایی به گویش سمنانی در روزنامه چلنگر چاپ می‌شد، می‌توانید از آن آثار و یا کارهای تازه‌تری که دارید مطالبی برای رادیو تهیه کنید و با صدای خودتان بخوانید. من از پیشنهاد آقای صفا استقبال کردم و از همان هفته هر روز جمعه چند رباعی یا ترانه که به گویش سمنانی ساخته بودم با ترجمه منظوم آن با همراهی خانم آذرپژوهش در رادیو می‌خواندیم.

این شعرها در آن زمان تأثیر عجیبی در جامعه سمنانی‌ها گذاشت و بقول

رادیویی‌ها، همه را در پای رادیو میخکوب می‌کرد.

بطوری که یک روز که بر اثر پیش آمدی نتوانستم به رادیو بروم و آن برنامه پخش نشد مورد گلایه و شماتت بسیاری از همشهربان قرار گرفتم. این شعرها اولین بار در دومین مجموعه شعر من «دنیای رنگها» به سال ۱۳۴۱ و بار دوم در کتاب «فرهنگ سمنانی» تألیف دوست عزیزم آقای پناهی سمنانی به همراه سایر اشعارم در گویش سمنانی به سال ۱۳۶۶ چاپ شد.

[۷۶-۸۲ صفحه مادرم] (نامه‌ای به مادرم) ای کاغه موماره

دو نامه‌ای که برای مادرم نوشتهدام دارای زمینه‌ای مناسب جهت گسترش بحث و

بیان مسایل مختلفی است که می‌تواند هر کدام را به صورت مشنوی مطولی درآید.  
در واقع هر دو نامه ناتمام رها شده است که باید در آینده خودم یا شاعران  
جوانی که از راه خواهند رسید ادامه آن را بسازند.

در این نامه اسامی اشخاص بصورت عام و خاص آمده است که البته بیشتر آنها  
افراد واقعی هستند که من از آنها نام برده‌ام، مانند پسر عمه‌ها، دختر عمه‌ها، خاله‌ها،  
عمه‌ها، همسایه‌ها و... مثلاً "مشهدی محمد مسین ها لن وزیر" مشهدی محمد بزرگ  
خاله بزرگ، یک شخصیت واقعی است. ما دو خاله داشتیم، یکی خواهر مادرم بود  
که فرزندانش با نام خانوادگی "بهرامی" در سمنان معروف هستند. دیگری خالة  
پدرم بود که ما به او "خاله بزرگ" می‌گفتیم و او همسر روانشاد حاجی سید مهدی  
طاهری، بود. چون "خاله بزرگ" ساکن محله اسفنجان بود ما گاهی نیز او را خاله  
اسفنجانی می‌نامیدیم. خاله بزرگ به خاطر محبتی که به پدر ما (غلامحسین  
نوحیان) که خواهرزاده او بود و زود از دست رفته بود، داشت به ما خیلی محبت  
می‌کرد. فرزندان و نوه، نتیجه‌های او نیز مانند مادر بزرگشان به مالطف و محبت  
داشتند و دارند. این است که در ذهن ناخودآگاه من، نه تنها خاله بزرگ همیشه زنده  
و مورد احترام است، بلکه بزرگ او که باگهای آنها را می‌کاشت و محصولات آن را  
همیشه با بارهای الاغ به خانه خاله بزرگ می‌آورد و خاله با آن از ما پذیرایی  
می‌کرد، چهره‌ای نجیب و ماندنی است.

از آن گذشته یادآوری شباهای پر ستاره سمنان و سحرهای آن با نفس باد  
حیات بخش صبح، صدای اذان از گلستانهای شهر، شباهای مهتابی دل‌انگیز، همه  
اینها خاطراتی است که هیچگاه از ضمیرم پاک نخواهد شد.

ضمناً کلمه "چلش" که ممکن است از ریشه "چلاندن" گرفته شده باشد کارخانه  
یا محلی است که انگور را در آن می‌چلاندند، آب آن را می‌گیرند و شیره انگور

می سازند. یا بقول شاعر:

### مغان که دانه انگور آب می سازند

ستاره می شکنند آفتاب می سازند

هنگام پختن شیره انگور، کف زرد نگی در سطح دیگ می آید که بسیار خوشمزه است و ما کوکان که به همراه بزرگترانمان برای تماشای چلش می رفتیم آن کف‌ها را در کاسه‌ای می‌ریختند و به ما می‌دادند تا بخوریم.

گاهی نیز کدوهای حلوا بی را خرد می‌کردند و در دیگ شیره می‌ریختند تا پخته شود. از این کدوها که بصورت مریبا در می‌آمد همراه با صبحانه و یا ناهار و شام استفاده می‌شد.

### الله و کوترب - عقاب و کبوتر [صفحه ۱۰۸]

در شعر "الله و کوترب" نیز نام چند شخصیت معروف به میان آمده: میرزا یغماء نیری و پیمان یغمائی، پیرامون پیمان یغمائی قبل سخن گفته شد و اما نعیما و نیری:

میرزا نعیما شاعری که گویا در دوره فتح علیشاه می‌زیسته است دارای رباعیاتی به گویش سمنانی است که می‌توان آنها را قدیمی‌ترین سرودهای سمنانی دانست.

رباعی‌های میرزا نعیما در تذکره شعرای سمنان، تاریخ قسمی تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) و فرهنگ سمنانی تألیف پناهی سمنانی چاپ شده است.

محمد باقر نیری شاعر طنزپرداز معاصر در سال ۱۲۷۸ در سمنان چشم به

جهان گشود و در سال ۱۳۷۹ در تهران در گذشت. اهمیت نیری بیشتر از اینکه درباره کارهای فارسی او باشد در نصابی است که برای ثبت و ضبط لغات سمنانی سروده است.

نصاب نیری به شیوه نصاب الصبیان ابونصر فراهی ساخته شده و یکی از مانندی ترین کارهای روانشاد نیری است.

این نصاب اولین بار در تذکره شعرای سمنانی به سال ۱۳۴۷ چاپ شد و پس از آن در تاریخ سمنانی تألیف عبدالرفعیح حقیقت (رفیع) و سرانجام بطور کامل و با آوانوشت لاتین در کتاب فرهنگ سمنانی تألیف پناهی سمنانی انتشار یافت.

### شماره مايون - به شما می‌گوییم [صفحه ۴۰]

شعر «تره مايون» (به شما می‌گوییم) اولین شعر در گویش سمنانی است که به توصیه و راهنمایی روانشاد محمدعلی افراشته مدیر روزنامه چلنگر در سال ۱۳۳۰ ساخته و در همان زمان در همان روزنامه منتشر شد.

در واقع از همان موقع سرایش به گویش سمنانی را آغاز کردم که همه آن سرودها در چلنگر چاپ شد.

ilàhi	ایلاهی: الهی		الف
ayam	آیم: من هم	ârū	آرو: امروز
ayan	آین: من هم	ârom	آروم: آرام
eyna	اینه: جمعه	la	آلہ: دهان
ini	اینى: دیگری	âmanj	آمنج: آمیکشی
ayuna	آیونه: اعیان و متول است	axseri	اچسری: اصفر(اسم مفعول)
yi	ای: یک	asre	اسره: اشکها
yia ru	ای یه رو: یک روز	aska	اسکه: خار
		ase	اسه: حالا
	(ب)	aga	اگه: اگر
bá	با: بگو	allá	الا: الهی
bátan	باتن: گفتم	al-un	ال او: حالا
bátu	با ته: گفتی	alpar	آلپر: خیلی تیز
bačeyš	با چیش: گفته	alla	آلہ: شاهین- عقاب
barmenje	با رمنجه: بار می کشد	ambár	امبار: انبار
bálá	بالا: بخاطر	en	ان: این
bála	باله: ببل	enayi	انایی: اینها
bámba	بامبه: بمب	engilate	انجیلہ: انجیل خشک
bámbin	بامین: بمب(درحالت معنوی)	enqad	انقد: اینقدر
babá	ببا: بشو	ankira- monkeri	انکیرہ منکری: تنکیر و منکر
betetum	بتنتون: دویدم	eni pi	انی پی: از این
betetuni	بتنتونی: دویدم	öw	او: آب
betežā	بتنزا: دوید	owsár	او سار: افسار
beteže	بتنژه: دویدی	ow medâr čan	او مدار چن: آپاری میکردم
bajan	بجن: بنواز	un	ون: آن
bejandeya	بجدنده: آماده است نواخته شود	yi-ru	ای رو: یک روز
bečeče	بچچه: سرماخور دی	yišeyei	ای شیبی: یک شاهی

	(پ)		
pàseki	پاسکی: تاپاله گاو	baxos	بخس: بخواب
paren	پرن: پس فردا	baxon	بخن: بخوان
perunteri	پرون‌تری: جلوتر، پیش‌تر	boxotira	بخارتی رَ: برای خواب
pašti	پشتی: پشت	bar	بر: در
palisàri	پلی ساردی: پارسال	bar	بر: در «درخانه»
pandika	پندیکه: ذره، کم	berey	بری: برادر
peyba	پی با: بلندشو	besači	بساچی: ساخته
peybim	بی بین: بلند بشویم	beša	بشما: رفت
pir	پیر: پیرو پسر	bašeyn	بشمن: زرفتند
pišini	پیشینی: ظهر	bešnuwà	بشنوآ: بشنو-گوش بده
peyki	پیکی: جوال، کیسه گندم	bašin	بشنی: برویم
pil	پیل: پول	beketun	بکتون: افتادم
pinekun	پینکون: وصله‌ها	bakkuwà	بکو آبن-بکن
pinaka	پینکه: وصله	bunyuneyi	بنيونه‌ای: بنیان
peyuna	بی یونه: با پاهای	bu	بو: باشد، بود
piya	بی یه: پدر	bowvršan	بورشن: روشن کن
	(ت)	bowverka	بورکه: باور کن
ta-pi	تپی: از تو	bowvež	بوژو: بکن-درآور
tašun	تشون: تثنیه	bowsene	بوسنہ: جدا کند-بکند
teka-tekà	نک-نکانک-نک-نک، پاره پاره	bevyerd	بویورد: گذشت
tela	تل: شکم	biyardan	بیاردن: آوردم
telina	تلینه: برای شکم	biči	بیچی: بوده
tonnia	تنیا: تنها	bisari	بی سری: هذیان
tövestun	توستون: تابستان	beyn	بین: بیاید
towan	تونه: تنہ	beyni	بینی: بین
		biyemičey	بی به مچی: آمدی

		(ح)		
hekati	حکاتی: حرفها	töwver	تورو: تبر	
halva-halvena	حلوا حلوبه: حلوا حلوا گفتن	ta	ته: تو	
		tasargene	ته سرگنه: بسرت بخور	
		timan	تیمن: تومان	
		tayi	ت بی: زیر	
				(ج)
xala	حاله: جوال - کیسه	juyi	جویی: جوی ها	
žarbize	خربیزه: خربوزه	ja	جه: جو	
žera	خره: یقه	jahndam	جهندم: جهنم	
xoštun	خشتوں: خودت	jihon	جیحون: جهان	
xol menakerun	خل مناکروں: خمنی کنم	jyon	جیون: جهان	
xol menabin	خل منین: خمنی شوم			
xowvàbiči	خوابیچی: خوب شده			
xow	خو: خوب			
xowri	خوری: خوبی			
xolmeka	خولمکه: خیال می کنی	čàxu	چاخو: چاه کن	
xöni	خونی: خواب	čar	چار: چهار	
xin	خین: خون	čapeša	چپشه: گوسفندی گوشتنی	
		čera	چره: چرا	
		čašun	چشون: چشمها	
dabà	دبا: باش، بود	čaši	چشی: چشمها	
dabest	دبست: به بند (درب رابند)	čekkà	چکا: چک، قطره	
dabiči	دیبیچی: بوده	čelà	چلا: چراغ	
dada	داده: داداش	čelk	چلک: چرک	
dardan	دردن: داشتم	člikà	چیلکا: خرد هیزم	
dargiznen	درگزین بنن: در جزین (روسایی نزدیک سمنان)	čomder	چندر: چغندر	
daran	درن: هستند	či	چی: چیز	
derevižun	درویزن: آویزان کنم	či-ra	چی ر: برای چیز	

ruyati	رویاتی: ظاهري	dezär	دزار: دیوار
renarzà	ره نارزا: به ره مگذار	dezarun	دزارون: دیوارها
rey-keteya	ری کته: یه جاري است، راه افتاده	das	دس: ده (عدد)
(ن)		dekun	دکون: دکان
zeratkar	زراتکار: زراعت کار، زراع	dekuni	دکونی: دکانها
zafun	زفون: زبان	dagi	دگی: بگیر
zek uzar	زیکووزر: بچه	dele	دله: داخل، درون
zeka zarun	زیکه زرون: بچه ها	denebin	دبین: نباشد
zyki	زیکی: بچه ها	dende	دنده: بگذار
(ث)		dudi	دودی: خواهران
jö	ژو: او- مذکر	dukeči	دوکچی: افتاده
žowretri	ژورتری: بالآخر	dibegur	دی به گور: دودبگورش
žö-ra	ژوره: برایش - مذکر	dey	دی: ده، روستا
žöwri	ژوری: بالائی	diga	دیگه: دیگر
žiri	ژیری: پائینی	dim	دیم: رو- در مقابل تو
Jiin	ژین: او- مؤنث	dimi	دیمی: بطرف
žin	ژین: او- مؤنث	dimi yomi mende	دیمی یمن منده: زوی هم می گذارم
žna	ژینه: برایش - مؤنث	(ذ)	
		zokka	ذگه: جغله
(س)			
sar endečes	سرانه چن: سرگذانته	raj	رج: ردیف
sarkerča	سرکرچه: سرکرده ای، زندگی کرده ای	raz	رز: باع
saraka	سره که: سرکنی، زندگی کنی	rasun	رسُن: رسیمان
sara mey	سره می: سر می آید	ruwen	روئن: گربه را
sowzi	سوزی: سبزی	ru	رو: روز

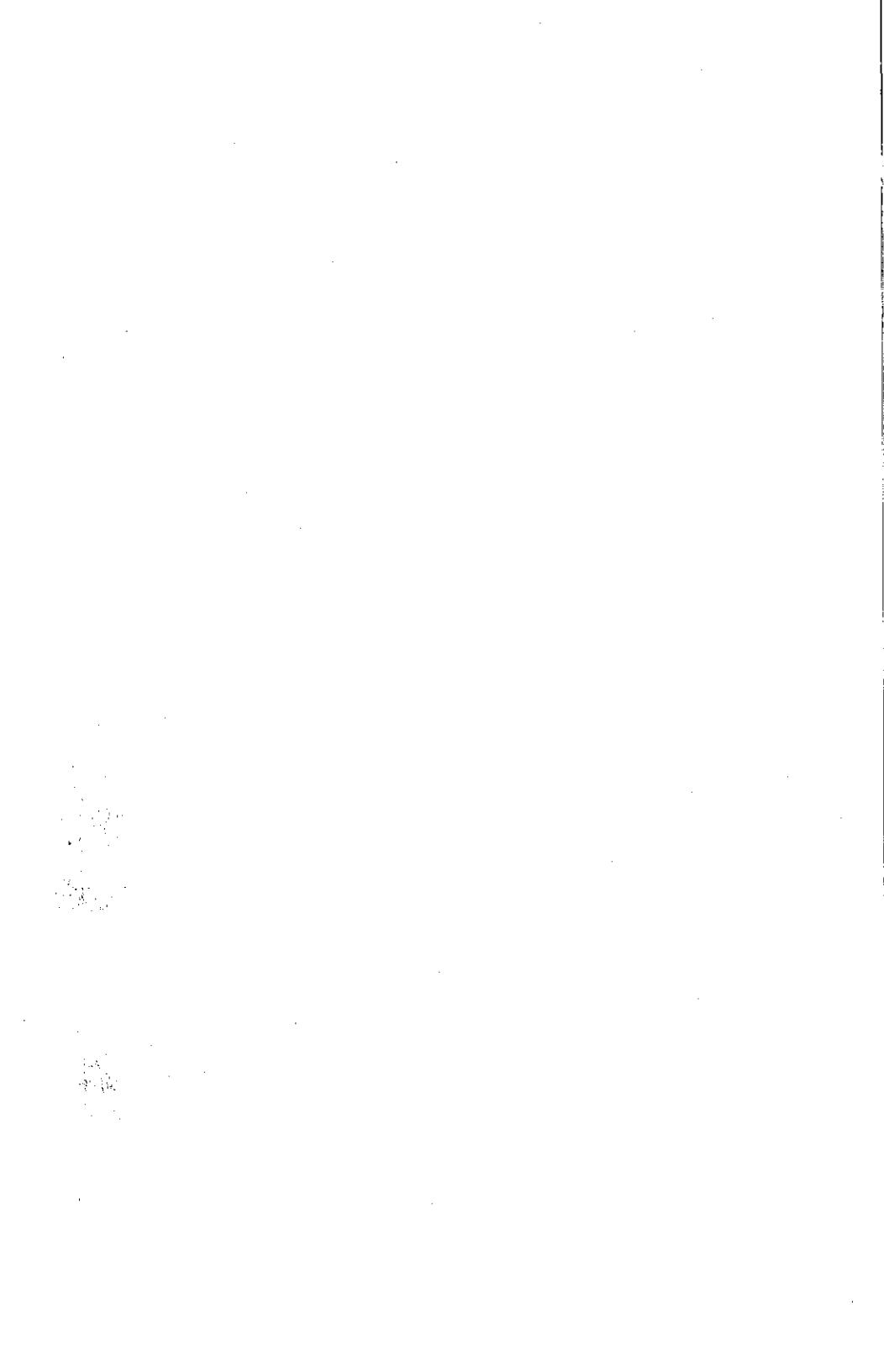
		(ق)		
qart	قارت: یک جرعة	sövis	سوویس: سبوس	
qošari	قشاری: فشار	sövisan-nun	سوویسان نون: سویسی	
		siya-vaba	سیا وابا:	
		sivà	سیوا: جدا	
		sivàya	سیوا یاه: جداست	
				(ش)
kaqa	کاغه: کاغذ	šatitiya	شاتی تی به: طوطی (پر حرف)	
kablaiya	کبلایی به: کریلانی است	šet	شت: شیر	
köja	کجده: کجا	šerin	شرین: شیرین	
karga	کرگه: مرغ	darunšamàye	شمایدرون: به یاد شما هستم	
kara	کره: تره	šamàya	شمایه: مال شماست	
košeyn	کشن: چه شدند؟	šowčara	شوجه: شب چه (تفلاحی که شب خورده شود)	
komun	کمون: بکدام	šow	شو: شب	
kutar	کوتار: کبوتر	šikalate	شیکلتنه: برگ	
kut	کوت: سهم			
kuti	کوتی: سهمی			
ko	کو: که			
kowna	کونه: کنه			
key	کی: چاه	sobi	صبی: صبح	
kiya	کی یه: خانه	sey	صی: صد	
				(ص)
		(گ)		
gal	گل: پیش، نزد	qosta	غضنه: غصه - غم	
gowra	گوره: گهواره			
gowz	گوز: بزرگ			
gowzter	گوزتر: بزرگتر	fala	فله: کارگر، عمله	
gušun	گوشون: گوشها			
gir vere	گیروره: پیدا کند			

mar	مر: مار	gi	گی: گه، مدفوع
mervez	مروز: می پری	geyun	گیون: گاوها
merižin	مریژن: می ریزند	giyet	گی بیت: اگر خواستی
mari	مری: مارها	giyena	گی ینه: گنجی (الوده به مدفوع)
mezun	مزن: می توانی، می دانی		(۴)
masteri	مستری: بزرگتر		
masin baba	مسین بابا: پدر بزرگ	màparsun	ماپرسون: می پرسم
masin babey	مسین بابی: پدر بزرگ	màteš	ماتش: می خرید، می گفت
mašu	مشو: می رود	màcan	ماچن: می گفتن، می خریدم
maftašow	مفشو: مهتاب	màdäršun	مادرشون: بوادر می کردند
megeš	مگش: می خواهد	màr	مار: مادر
megi	مگی: می خواهد	màrn	مارن: می گیرند
malima	ملیمه: معلوم است	màra	ماره: مادرم
menabu	منابو: نمی شود	màsečan	ماسی چن: چسبیده اند
menarzan	منارزن: نمی گذارند	mà	ما: میگوئی
menarzani	منارزنی: نمی گذارند	mayan	ماین: می گویند
manaka	مناکه: نمی کنه	metersan	مترسن: می ترسند
menj	منج: می کشی، تحمل می کنی	metežen	متژن: می دویندند
maneši	منتشی: نمی شود	metteže	متژه: می دود
manake	منکه: نمی افتد	mowxosun	مُحسون: می خوابم
manegašuni	منگوشی: نمی خواهند	mököw	محو: می خوری
managi	منگی: نباید	mederda	مدرده: میداشتی
menun	منون: می بینم	martimun	مرتیمون: مردم
menin	منین: می شین	marduna	مردونه: مرده ها
maninun	منینون: می نشینم	mardey	مرده: مرد
mavàra	موارا: می بارید	mergardene	مرگاردنی: برمی گرداند
meval	مَوال: مستراح، توالت	mergardun	مرگ دون: برمی گردم

našàba	نشابا: نرفته بود	mö	مو: من
naša	نشا: نزو	möneyna	مونینا: مرامبین
našt	نشت: کثیف، چرک	moni	مونی: یک من
nešnuwet	نشنوئت: نشنیدی	mowva	مووا: می بافی
naličeh	نلیچه: دوشوک چه	mirdayi	میردایی: مردان
nana	نَنَّا: ننه، مادر	mirdeka	میردکا: مردک
naneyn	نَنِينَ: نَيْنَه	mirdunegi	میردونگی: مردانگی
navàyà	نوايا: نگو	mirdy	میزدی: مردان
navàyan	نوايان: نگویند	mirdi	میردی: مردها، مردان
nerkeči	نورکچی: برینقتاده	mey	می: می آید
nu	نو: مخفف نوح	meyni	مینی: می بینی
nu	نو: نو، تازه	miyaxale	می یه خاله: تارمو
niyakka	نیاکه: نگاه کن		(ن)
niya	نیا: نگاه	nàrzà	نارزا: مگذار، اجازه نده
niš dakaran	نیش ذکر ننیش بزنند	nàrqelyuni	نارقلیونی: ناشتاپی
neyna	نینا: نبینی	nakara	ناکرا: نکن
niya	نی یه: نیست، خشک	naba	نبا: نباش، نبود
	(و)	nabiči	نبی چی: نشده
và	و: باد	nada	نادا: نده، مده
várzi	وارزی: بگذار	nedar bimun	ندربری مرن: نداشته باشیم
váreš	وارش: باران	nederčišun	ندرچشون: نداشته اند
vadevenda	وادوندی: بادکردی	nadibeyt	تدی بیت: ندیده بودی
vázär	واژار: بازار	nadiči	ندیچی: ندیده ای
vašteš	واشتش: وانهد	nergerde	نرگرده: برنگردد
vášen	واشین: بازشدند	nazonà	نزا: ندانست
vaš	واش: کاه	nazonin	نزوون: ندانند

veyma	ویمه: بادام	vàka	واکه: بازکردن
	(ه)	valà	والا: افتاده بود
		vàla	واله: افتاده
hačišun	هاچیشون: خربده‌اند	vača	وچ: بچه-مفرد
haxurene	هاخورنه: بخاراند	vačun	وچون: بچه‌ها
hàde	هاده: بدہ	vače	وچه: بچه‌ها
hakerdeš	هاکردهش: کرده، انجام داد	vače	وچنی: بچه‌ها
haka	هاکه: بکن	vertiz	ورتیز: بتمرگ (یشنن)
hàlā	هالا: خاله	vergi	ورگی: برگیر، بگیر
harkina	هر کینه: برای هر کس	vernin	ورنین: بتمرگ
har kin	هر کین: هر کس	varvan	ورون: برانداز
harki	هر کی: هر کس	vara	وَرَة: برف
heren	هرن: فردا	vara dušow	وره دشو: برف و شیره‌انگور
herisa	هریسه: خروس	vara	وره: گوسفند
herenin	هری نین: فردا	vazyar	وزیر: برزگر، کشاورز
haštun	هشتون: خود، خودت	vas	وس: بَس، کافی
hekât	هکات: حرف(صحبت)	vassa	وَسَه: بَس است
hekâti	هکاتی: حرفها(صحبت‌ها)	vaška	وشکا: پسر
halun pi	هلون پی: از لباس‌ها	vašun	وشون: گرسنه
hamara	هماره: برای ما	vašuni	وشونی: گرسنگی
hama	هما: ما	valga	ولگه: برگ
hompà	همپا: همراه	velvàka	ولواکه: ول کن
hom meresin	هم مرسین: بهم میرسم	vela	وله: گل
hom nenja	هم نجبا: بهم ممکن	veli	ولی: جمع گل
hanuna	هونونه: اینطور است	vendisia	وندیسا: دود گرفته
haney	هنئی: هنوز	vis-vist	ویس و ویست: بیست
howvà	هووا: بیاف	vikàra	ویکاره: بیکاره

	ی)	hibast	هی بست:بزن، بکوب
yako	یاکو:یاکه	heyra	هیره:سنه
yuzi	یوزی:گردوها	heškin	هیشکین:هیچکس
yegi	یه گی:یادبگیر	heyšvax	هیشوخ:هرگز، هیچ وقت
ye	یه:یاد	hišu	هی شو:فرو رود
yeynakera	بی ناکرا:فراموش نکن	heyš	هیش:هیچ
yeyvàkarun	بی واکرون:فراموش کنم		









نصرت‌الله نوحیان (نوح) به سال ۱۳۱۰ در سمنان متولد شد، در سال ۱۳۲۹ زادگاهش را ترک کرد و به تهران آمد و از همان زمان فعالیت‌های ادبی-سیاسی اش را نیز آغاز کرد.

نخستین شعر او به سال ۱۳۳۰ در روزنامه فکاهی-سیاسی چلنگر (که با مدیریت محمدعلی افراشته منتشر می‌شد) انتشار یافت. پس از آن اشعار و آثار او در دیگر نشریات با امضا (نوح) منتشر می‌شد. با تشدید اختناق، پس از ۲۸ مرداد سال ۱۳۴۲ نوح دستگیر شد و پس از آزادی، اشعار خود را با امضاهای «سپند» و «میغ» منتشر می‌کرد. اولین کتاب شعرش، منظومة «گرگ مجرح» در

سال ۱۳۳۳ پس از کودتای ۲۸ مرداد چاپ شد ولی مأموران فرمانداری نظامی آن را چاپخانه جمع کردند و نوح را نیز به زندان سپرده‌ند. از سال ۱۳۳۹ نوح ضمن کار مستمر روزنامه کیهان (تا سال ۱۳۵۸) با اکثر مجلات و روزنامه‌های تهران همکاری داشت.

در سال ۱۳۳۶ نخستین مجموعه شعرش با عنوان «گلهایی که پژمرد» به چاپ رسید و دومین مجموعه شعرش «دنیای رنگها» به سال ۱۳۴۲ انتشار یافت. آثار تحقیقی او به ترتیب تذکر شعرای سمنان (۱۳۳۷) ستارگان تابان (مقالات چاپ شده در مطبوعات پیرامون شعر فارس ۱۳۳۸) دیوان رفعت سمنانی با مقدمه دکتر ذبیح‌الله صفا در سال ۱۳۳۹ منتشر شد.

پس از انقلاب، مجموعه اشعار سیاسی نوح با عنوان «فرزنده رنج» انتشار یافت. در همین سال نوح مجموعه کارهای محمدعلی افراشته را در سه جلد با عنوان‌های «مجموعه شعر محمدعلی افراشته» «چهل داستان» و «نمایشنامه‌ها، تعزیزه‌ها و سفرنامه» گردآوری و چاپ کرد. همچنین تنظیم و چاپ «آثار عجم» اثر فرست شیرازی همراه با بررسی آثار و زندگینامه مؤلف در سال ۱۳۶۲ از دیگر کارهای نوح می‌باشد. در آمریکا نیز نوح، دوره روزنامه فکاهی-سیاسی آهنگ چاپ ایران را با مقدمه‌ای پیرامون چگونگی پیدایش، انتشار و لغو و توقیف آن تجدید چاپ کرد. در سال ۱۳۷۳ کتاب بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات فارسی را با مقدمه استاد محمد جعفر محجوب در سن حوزه انتشار داد و در سال ۱۳۷۷ «آتشکده سرد» گزینه شعر خود چاپ کرد.

چاپ جدید تذکره شعرای سمنان و مجموعه شعر به گویش سمنانی با عنوان «نینین هکاتو (حرفهای ننه) از کارهای تازه نوح است که در سال ۱۳۸۰ منتشر شده است.



انتشارات در خط طورین

قیمت ۲۰۰ تومان